تفسیر موضوعیالمیزان

-----------------------------------------------------------------

ویرایش 77 کتاب جیبی از معارف قرآن در المیزان

**کتاب پنجاه و سوم**

**حسنات و سیئات**

**گنـــاه و ثـــواب**

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر: 1394)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

بسيار مى‏شود كه مردم، عملى را كه مى‏كنند و يا مى‏خواهند آغاز آن كنند، عمل خود را با نام عزيزى و يا بزرگى آغاز مى‏كنند، تا به اين وسيله مبارك و پر اثر شود و نيز آبرويى و احترامى به خود بگيرد و يا حداقل باعث شود كه هر وقت نام آن عمل و يا يـاد آن بـه ميـان مى‏آيـد، به ياد آن عـزيز نيـز بيـفتنـد.

اين معنا در كلام خداى‏تعالى نيز جريان يافته، خداى‏تعالى كلام خود را به نام خود كه عزيزترين نام است آغاز كرده، تا آن چه كه در كلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نيز ادبى باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب كند و بياموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهايش اين ادب را رعايت و آن را با نام وى آغاز نموده، نشان وى را بدان بزند، تا عملش خدايى شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلى از آن اعمال، خدا و رضاى او باشد و در نتيجه باطل و هالك و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدايى آغاز شده كه هلاك و بطلان در او راه ندارد(1) ... و

**« من به نام خدا آغاز مى‏كنم! »**

1- الـميزان ج 1، ص 26.

**فهرست مطالب**

**موضـوع :      صفحـه :**

**مقدمـه مــــؤلــــف 8**

**بخش اول : حسنات و سیئات ( گناه و ثواب)**

**فصل اول :** دیدگاه قرآن درباره حسنات و ثواب ها 10

### تعریف حسنه و سیئه

### ملاک در حسنه و سیئه

### مصادیقی ازحسنات دنیا و آخرت

### حسنه دنیا و خیر آخرت

### نصیب طالبان حسنه دنیا و حسنه آخرت

### حسناتي كه سيئات را از بين مي برند !

### پاداش مضاعف حسنات

### محسنین و خصوصيات اهل نجات

### تصدیق کنندگان وعده حسنای الهی

### مشمولين توفيق الهي براي انجام حسنات:

### بحثی در توفیق و محرومیت از انجام حسنات:

### بشارت توفیق یافتگان به انجام حسنات:

### استثناء بر انسان در خسارت

### پاداش بهتر صاحبان حسنه، و ایمنی از وحشت روز قیامت

### حسنه دنيوي و اجر اخروی برای مهاجرين في سبيل الله

### اصحاب ميمنـه

### آنچه نزد خداست از لهو و تجارت بهتر است!

### برتری حسن ثواب آخرت بر ثواب دنیا

### ثواب بهترين عمل

### فوز عظيم -رضي الله عنهم و رضوا عنه –

### حيات جديد مردان و زنان مؤمن با عمل صالح

### ملاک خاص ثواب و گناه همسران و صحابه رسولخدا

### عاقبت پسندیده ایمان و اجابت دعوت حق

فصل دوم : دیدگاه قرآن درباره سیئات و گناهان 27

**موضوع و انواع گناهان كبيره :**

**1 - شرك به خداى تعالى**

**2 – نوميدي از رحمت خداي تعالي**

**3 – ايمني از مكر خداي تعالي**

**4- عاق والدين**

**5 – قتل نفس**

**6 – دادن نسبت زنا به زنان بى گناه**

**7 – خوردن مال يتيم**

**8 - فرار از جنگ**

**9- رباخواري**

**10- جادوگري**

**11- زنا**

**12- سوگند دروغ**

**13- دزديدن از غنيمت**

**14- عدم پرداخت زكات واجب**

**15- شهادت دروغ و كتمان شهادت**

**16- شرابخواري**

**17- ترك عمدي نماز، و 18 - ترك واجبات**

**19- پيمان شكني، و 20- قطع رحم**

### تعریف سیئات: گناهان كبيره و صغيره

### گناهان كبيره، فواحش، و لمم

### مأخذ شناسائي و تشخيص گناهان كبيره

### حقيقت معصيت

### معرفی گناهان مربوط به افعال، گفتار و عقايد

### مصداق گناهان بزرگ و فواحش

### گناهان قابل بخشش، و گناهان مستوجب كيفر

### كفر نوميدي از رحمت خدا

### شرك خفي گريبانگير مؤمن

### احاطه خطيه به انسان

### گناه جهل به معارف دین

### گناه ظاهري و گناه باطني

### کوری اولیه و کوری و ضلالت ثانوی گنهکاران

### خسارت بارترين طایفه گنهکاران

### خسارتبارترين ها در قيامت

### حمل بار گناه ديگران در قيامت

### هر كسي بار گناه خويش مي كشد!

### هيچ كس بار گناه ديگري را بر نمي دارد!

### هيچ باربرداري بار گناه ديگري را بر نمي دارد!

### وزر و وبال گناهان چه كسي را بر مي دارند!؟

### محروميت مرتدین از مغفرت و هدایت الهی

### گناه سنت گزاران کفر

### گناه استکبار و انكار حق و آخرت

### بارسنگين گناه اعراض از قرآن

### نقش قرين هاي شيطاني انسان

### گنهکارانی که روز قيامت را فراموش می کنند!

### گناه نابخشودني در قيامت: ترك انفاق در دنيا

### گمراهي ظالمان در قيامت

### بي ايماني به آخرت، انحراف از صراط مستقيم

### بند و زنجيرهاي اهل دوزخ در دنيا

### گناهان مخفي چشم و دل

### مجرمين، و عناد و استكبارآنها در مقابل آيات خدا

### انكار معاد و وبال امر كفار

### زوال قوه تشخيص آدمي بوسيله گناهان

### محرومين از توفيق الهي براي انجام عمل صالح

### طغيان انسان از طريق ثروت، و كيفر شديد آن

### اخلاق منافقان

### فراموشي خدا

### ستمگريهايتان به ضرر شماست!

**تفاوت توسل به مقربين درگاه خدا با بت پرستي**

**تفاوت بين شرك واقعي و شبهات فرقه اي**

**فصل سوم: توبه و استغفار 66**

**توبه: استفاده از نسيم رحمت خدا**

**خداي آمرزنده گناه، پذيرندة توبه**

**شروع توبه از آدم پدر بشر**

### موضوع شرک و توبه در تمام شرایع الهی

### قسمت اول: حقیقت توبه، و قوانین الهی حاکم بر آن 70

### 1- انواع توبه

### 2- توبه فقط از مكان قريب براي عمل از روي جهالت

### 3- معنی توبه خدا و توبه بنده

### 4- وعده الهی برای قبول توبه بنده

### 5- شمول توبه، و دخالت جهل و عناد در رد و قبولی آن

### 6- شرط سرعت در توبه

### 7- توبه های وقت گذشته و غیر قابل قبول

### 8- براي مرگ در حال كفر توبه اي نيست!

### 9- نمونه توبه اضطراري و ايمان و اسلام منقضي شده

### 10- توبه از عمل و شرط اصلاح عمل

### 11- توبه حیله گرانه ( ارتكاب گناه با نيت توبه )

### 12- اثر توبه حقيقي در بخشش گناهان بزرگ

### 13- فتاب عليكم ! اثر توبه در بسط رحمت الهی

### 14- رابطه توبه و صدقه

### 15- قبول کننده و استجابت کننده کیست!

### 16- شرايطي براي اميد رستگاري

### قسمت دوم: استغفار، و قوانین الهی حاکم بر آن 84

### 1- استغفار و توبه به درگاه پروردگار رحيم و ودود

### 2- هر طاعتي استغفار است!

### 3- شرط استجابت استغفار: ادامه ندادن گناه

### 4- وقت استغفار

### 5- مُستَغْفِرِينَ بِالأَسحَارِ

### 6- حوزه تاثير استغفار

### 7- نقش استغفار در رفع بلاها و حوادث عالم

### 8- اثر استغفار در رفع بلاها و فراواني نعمتها

### 9- نفاق استغفار ناپذير

### 10- استغفار ملائكه بر مؤمنين و توضيحي بر آن

### 11- استغفار ملائكه بر اهل زمين

### قسمت سوم: بحثی در موضوع و فلسفه تشریع توبه 95

### عنوان و موضوع توبه

### موضوع رجوع خدا به بنده

### موضوع توبه و مسئله قرب و بُعد

### توبه غیر قابل قبول جرایم حق الناس

### توبه دشوار بعد از باب کردن سنت انحرافی

### گناه نکردن بهتر از توبه کردن از گناه است!

### نمونه تاریخی قبولی توبه سه مسلمان مطرود در صدر اسلام

### رفتارخدا با بنده ای که برنگردد!

### توبة نصوح

**فصل چهارم : مراتب گناه و مراتب عفو 105**

### اسباب مغفرت

### مقدمه ای بر مراتب عفو

### مراتب گناه

### آيا بدون گناه مؤاخذه و مغفرت معقول است ؟

### رابطه ميان عمل و جزا

**فصل پنجم : عفو و مغفرت 111**

### عفو و مغفرت در قرآن به چه معنا است ؟

**مفهوم غفور و رحيم بودن خداي تعالي**

### مفهوم مغفرت و آمرزش الهي

### دو عامل مؤثر در مغفرت

### عوامل مؤثر در کم نکردن از اعمال

### آمرزش گناهان

### بخشش و عذاب تنها در دست خداست.

### مشمولين مغفرت و اجر كبير

### به بندگانم بگو: من غفور و رحیمم !

### بخشش عمل سوء ناشي از جهالت

### آمرزش گناهان، و استحقاقي نبودن آن

### آمرزش برگشتگان از گناه

### مغفرت گناهان و اصلاح عمل صاحبان قول سديد

### وعده صدق الهی در قبولی اعمال و بخشش گناهان

### بخشش گناهان با پذیرش اسلام

### مغفرت و اجر کبیر صاحبان خشیت از خدای نادیده

### مغفرت گناهان قبل از ورود به بهشت

**اصحاب پیامبر بودن شرط مغفرت و اجر عظيم نیست!**

**محدودة آمرزش گناهان**

**خوف از آخرت و اميد به رحمت پروردگار**

**بحثي و اشكالي درباره بخشش گناه در دنيا**

**آثار دنیوی شرك و كفر غيرقابل مغفرت**

**مغفرت مستلزم خلاصی از عذاب نیست!**

# مقدمه مؤلف

اِنَّــهُ لَقُـرْآنٌ كَـــريــمٌ **« اين قـــــــــرآنـى اســت كــريـــــــــــم! »**

فـى كِتــابٍ مَكْنُـــــونٍ **« در كتــــــــابـــــــى مكنـــــــــــــــــــــــون! »**

لا يَمَسُّــهُ اِلاَّ **الْمُطَهَّـــروُنَ « كه جز دست پــاكــان و فهـم خاصان بدان نرسد! »**

**(77 ـ 79/ واقعه)**

**اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يا فرهنگ معارف قرآن است**

**كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و تلخيـص و بر حسب موضوع، طبقه‏بندى شده است.**

در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن كريم در تفسیر المیزان قريب 77 عنوان انتخاب شد که هر يك یا چند موضوع، عنوانی براى تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعى تقسيم گرديد. هرفصل نيز به سرفصل‏هايى تقسيم شد. در اين سرفصل‏ها، آيات و مفاهيم قرآنى از متن تفسيـر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقى طبقه‏بندى و درج گرديد، به طورى كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‏انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از 21 جلد قبلی است.

در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به 22 رسید. در قطع جیبی نیز چند بخش از هر کتاب اصلی، عنوان یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به 77 جلد رسید.

کتاب حاضر یکی از 77 جلد جیبی است که برای احتراز از تکرار، مقدمه ها و فهرست عناوین موجود در کتاب اصلی، در آن تکرار نشده است.

... و همه توفیقاتی که از جانب حق تعالی برای تألیف این کتاب به بنده خود داده شده، ثواب و توشه راهی است که روح پاک و مقدس علامه طباطبائی بزرگوار به امت اسلام در سراسر جهان پخش کرده است. روحش با فاتحه ای از صمیم دل همه مان شاد باد!

و نیز... همسر مهربانم که در آخر این سالها روحش به مهمانی خدا رفت، سال های طولانی یار راه متحمل من بود... سائل فاتحه و یاسین است!

سید مهدی ( حبیبی) امین

بخش اول

**حسنات و سیئات**

**گناه و ثواب**

فصل اول

دیدگاه قرآن درباره حسنات و ثوابها

# تعریف حسنه و سیئه

* ” ... وَ مَن يَقْترِف حَسنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شكُورٌ،
* ... و كسى كه حسنه‏اى به جاى آورد، ما حسنى بر آن حسنه اضافه مى‏كنيم كه خدا آمرزگار و قدردان است.“

**حسنه به معناى آن عملى است كه مورد رضاى خداى سبحان باشد، و در ازايش ثواب دهد،** و كلمه حسن در مورد عمل به معناى سازگار بودن آن با سعادت آدمى، و با آن هدفى است كه او در نظر دارد، همچنان كه مساءت و بدى و زشتى عمل، بر خلاف اين است.

معناى زيادتر كردن حسن عمل اين است كه جهات نقص آن را تكميل كند، و از اين باب است زيادتر كردن ثواب عمل، همچنان كه در آيه” و لنجزينهم احسن الذى كانوا يعملون،“ و آيه” ليجزينهم الله احسن ما عملوا و يزيدهم من فضله،“ به هر دو جهت نظر دارد، هم تكميل نواقص، و هم زيادى ثواب .

و معناى آيه مورد بحث اين است كه: هر كس حسنه‏اى به جاى آورد، ما با رفع نواقص آن و زيادى اجر حسنى بر آن حسنه مى‏افزاييم كه خدا آمرزگار است و بدى‏ها را محو مى‏كند، و شكور است، خوبى‏هاى عمل را از عاملش ظاهر و بر ملا مى‏سازد.

آيه 22 سوره شوري الميزان ج : 18 ص : 69

# ملاک در حسنه و سیئه

* ” مَن جَاءَ بِالحَسنَةِ فَلَهُ خَيرٌ مِّنهَا وَ مَن جَاءَ بِالسيِّئَةِ فَلا يجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السيِّئَاتِ إِلا مَا كانُوا يَعْمَلُونَ‏،
* هر كه نيكويى كند جزايى بهتر از آن دارد و هر كه بدى كند آنان كه بدى مى‏كنند جز خود آن عمل كيفرى ندارند.“

**ملاك در حسنه و سيئه به خاطر اثرى است كه از آنها براى انسان حاصل مى‏شود**، و به خاطر آن آثار، اعمالى را حسنه، و اعمالى ديگر را سيئه مى‏ناميم، نه به خاطر جرم و اسكلت اعمال، كه يك نوع حركت است.

**ثواب و عقابى هم كه بر اعمال مترتب مى‏شود، باز به لحاظ آن آثار است، نه به خاطر متن عمل،** همچنان كه قرآن كريم نيت باطنى را نيز مورد محاسبه قرار مى‏دهد، و مى‏فرمايد:” و ان تبدوا ما فى انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله ! “

حكم در آيه، مخصوص كسانى است كه زياد معصيت مى‏كنند، و خطا سراپايشان را گرفته، نه كسى كه در عمر يك گناه از او سرمى‏زند، همچنان كه كلمه سيئات كه جمع است، و نيز جمله ” كانوا يعملون- همواره مرتكب مى‏شدند،“ نيز دلالت بر اين كثرت و اصرار و استمرار دارد، و اما كسى كه هم گناه مى‏كند و هم حسنه به جاى مى‏آورد، اميد هست كه خداى تعالى او را بيامرزد، همچنان كه خودش فرموده: ” و آخرون اعترفوا بذنوبهم، خلطوا عملا صالحا و آخر سيئا، عسى الله ان يتوب عليهم ان الله غفور رحيم ! “

آيه 84 سوره قصص الميزان ج : 16 ص : 121

# مصادیقی ازحسنات دنیا و آخرت

* ” قُلْ يَعِبَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسنُوا فى هَذِهِ الدُّنْيَا حَسنَةٌ وَ أَرْض اللَّهِ وَسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفى الصبرُونَ أَجْرَهُم بِغَيرِ حِسابٍ‏،
* بگو اى بندگان من كه ايمان آورده و از پروردگارتان مى‏ترسيد آنهايى كه در اين دنيا نيكى مى‏كنند پاداشى نيك دارند و زمين خدا هم گشاده است كسانى كه خويشتن‏دار باشند اجرشان را بدون حساب و به طور كامل درخواهند يافت.“

مراد از حسنات در این آیه اعم از حسنه آخرت و حسنه دنيا است كه نصيب مؤمنين نيكوكار مى‏شود، از قبيل طيب نفس، سلامت روح، و محفوظ بودن جانها از آنچه دلهاى كفار بدان مبتلا است، مانند تشويش خاطر، پريشانى قلب، تنگى سينه، خضوع در برابر اسباب ظاهرى، و نداشتن كسى كه در همه گرفتارى‏هاى روزگار به او پناهنده شود و از او يارى بگيرد، و در هنگام پيش آمدن حوادث ناگوار به او تكيه داشته باشد.

و همچنين براى مؤمنين نيكوكار در آخرت سعادت جاودان و نعيم مقيم است!

آيه 10 سوره زمر الميزان ج : 17 ص : 371

# حسنه دنیا و خیر آخرت

* ” وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَا ذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيراً لِّلَّذِينَ أَحْسنُوا فى هَذِهِ الدُّنْيَا حَسنَةٌ وَ لَدَارُ الاَخِرَةِ خَيرٌ وَ لَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِين،
* و به كسانى كه پرهيزكارى مى‏كنند گفته شود پروردگارتان چه نازل كرده است گويند خيرى نازل كرده است، كسانى كه نيكوكارى كرده‏اند در اين دنيا پاداشى نيك دارند و سراى ديگر بهتر است و سراى پرهيزگاران چه نيكوست.“

مراد از حسنه پاداش نيكو است، آرى مردم با تقوا بخاطر احسانى كه مى‏كنند، به دستورات قرآن عمل مى‏نمايند، مجتمع صالحى تشكيل مى‏دهند، كه حاكم در آن عدل و احسان و زندگى طيب است، زندگى‏اى كه بر اساس رشد و سعادت استوار است، در نتيجه خودشان هم از دنياى خوشى برخوردار مى‏شوند، به دليل اينكه فرمود:” لهم فى الدنيا،“ و معلوم است كه زندگى آخرت براى چنين مردمى از دنيايشان بهتر است، چون خوشى آن زوال ناپذير است و نعمتش آميخته با نقمت و كامش متعقب به ناكامى نيست.

آيه 30 سوره نحل الميزان ج : 12 ص : 343

# نصیب طالبان حسنه دنیا و حسنه آخرت

* « وَ مِنْهُم مَّن يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فى الدُّنْيَا حَسنَةً وَ فى الاَخِرَةِ حَسنَةً وَ قِنَا عَذَاب النَّارِ،
* أُولَئك لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسبُوا وَ اللَّهُ سرِيعُ الحِْسابِ‏،
* و بعضى از آنان مى‏گويند پروردگارا به ما هم حسنه در دنيا بده و هم حسنه در آخرت و ما را از عذاب آتش حفظ كن،
* ايشان از آنچه كرده‏اند نصيبى خواهند داشت و خدا سريع الحساب است.»

مؤمن جز آنچه نزد خداست نمى‏جويد، و اگر هم چيزى از امور دنيا را بخواهد چيزى است كه باز مورد رضاى پروردگارش( و وسيله كسب رضاى او) است، و بنا بر اين پس اينكه فرمود:« بعضى از مردم مى‏گويند،» منظور گفتن به زبان قال نيست، بلكه گفتن به زبان حال است، و معناى آيه اين است كه: بعضى از مردم نمى‏خواهند مگر دنيا را، و اينان در آخرت هيچ نصيبى ندارند، بعضى هم هستند كه نمى‏جويند مگر آنچه را كه مايه رضا و خوشنودى پروردگارشان باشد، چه در دنيا و چه در آخرت: اينان از آخرت هم نصيب دارند .

از اينجا روشن مى‏شود كه چرا حسنه را در نقل كلام اهل آخرت ذكر كرد و در نقل كلام اهل دنيا نقل نكرد، چون كسى كه چيزى از امور دنيا مى‏خواهد مقيد نيست به اينكه آن چيز نزد خدا هم حسنه باشد يا نباشد، او دنيا را مى‏خواهد كه همه‏اش نزد او حسنه و خوب است، چون مايه زندگى دنيائى او است، و با هواى نفسش موافق و سازگار است، به خلاف كسى كه رضاى خدا را مى‏خواهد كه در نظر او آنچه در دنيا و آنچه در آخرت است دو جور است، يكى حسنه و ديگرى سيئه، و او نمى‏جويد و درخواست نمى‏كند مگر حسنه را.

اعمال طايفه اول كه فقط دنيا را مى‏خواهند باطل و بى‏نتيجه است، به خلاف دسته دوم كه از آنچه مى‏كنند بهره مى‏برند.

سريع الحساب يكى از اسماى حسناى خداى تعالى است، هر عملى كه بنده‏اش انجام دهد چه از حسنات باشد و چه غير آن، خداى عزوجل جزايش را مو به مو و درست بر طبق عملش مى‏دهد.

چونكه مردم در طرز تفكرشان نسبت به دنيا دو دسته‏اند، به حساب آنچه بنده‏اش مى‏خواهد به زودى مى‏رسد، و آن را بر طبق خواسته‏اش به او مى‏دهد.

اى مسلمانان شما با ياد خدا جزء نصيب‏داران در آخرت باشيد، و از آنها مباشيد كه به خاطر ترك ياد خدا در آخرت بى‏نصيب شدند!

آیه 201 و 202 سوره بقره المیزان ج 2 ص 119

# حسناتي كه سيئات را از بين مي برند !

* ” وَ أَقِمِ الصلَوةَ طرَفىِ النهَارِ وَ زُلَفاً مِّنَ الَّيْلِ إِنَّ الحَسنَاتِ يُذْهِبنَ السيِّئَاتِ ذَلِك ذِكْرَى لِلذَّكِرِينَ‏،
* دو طرف روز و پاسى از شب نماز بپا دار كه نيكيها بديها را نابود مى‏كند، اين تذكرى است براى آنها كه اهل تذكرند.“

نمازها حسناتى است كه در دلهاى مؤمنين وارد شده و آثار معصيت و تيرگيهايى كه دلهايشان از ناحيه سيئات كسب كرده از بين مى‏برد.

” ذلك ذكرى للذاكرين،“ يعنى اينكه گفته شد كه حسنات سيئات را از بين مى‏برد به خاطر اهميتى كه دارد و براى بندگانى كه به ياد خدا هستند مايه تذكر است.

آيه 114 سوره هود الميزان ج : 11 ص : 78 و 91

# پاداش مضاعف حسنات

* ” إِنَّ اللَّهَ لا يَظلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَ إِن تَك حَسنَةً يُضعِفْهَا وَ يُؤْتِ مِن لَّدُنْهُ أَجْراً عَظِيما،
* و خدا به سنگينى يك ذره ظلم نمى‏كند، و اگر عمل آنان حسنه باشد آن را مضاعف مى‏كند، و از ناحيه خود اجرى عظيم مى‏دهد.“

يعنى خدا ظلمى نمى‏كند كه حتى معادل سنگينى و وزن يك ذره باشد. اگر آن مثقالى كه گفتيم حسنه باشد، خداى تعالى آن را مضاعف و دو چندان مى‏كند.

اين چقدر مايه تاسف است كه ايمان به خدا نياوردند، و انفاق نكردند زيرا اگر ايمان آورده و انفاق كرده بودند، خداى تعالى به وضع آنها دانا بود، ابدا به آنان (حتى به سنگينى يك ذره) اگر انفاق كرده بودند، ظلم نمى‏كرد و پاداش آن را مهمل نمى‏گذاشت، بلكه اگر حسنه‏اى مى‏بود پاداش آن را مضاعف مى‏داد.

آيه 40 سوره نساء الميزان ج : 4 ص : 562

# محسنین و خصوصيات اهل نجات

* ” وَ مَن يُسلِمْ وَجْهَهُ إِلى اللَّهِ وَ هُوَ محْسِنٌ فَقَدِ استَمْسك بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَ إِلى اللَّهِ عَقِبَةُ الأُمُورِ،
* هر كس توجه بى شائبه خويش را سوى خدا كند، و نيكوكار باشد، به دستاويز محكمى چنگ زده، و عاقبت كارها سوى خدا است.“

اسلامِ وجه به سوى خدا، به معناى تسليم آن براى اوست، به اين معنا كه انسان با همه وجودش رو به خدا كند، و او را پرستش نمايد، و از ماسواى او اعراض كند.

محسن و احسان به معناى به جا آوردن اعمال صالح است با داشتن يقين به آخرت، همچنان كه در اول سوره كه مى‏فرمايد:” هدى و رحمة للمحسنين،“ خودش محسنين را به اين معنا تفسير كرده و فرموده:” الذين يقيمون الصلوة و يوتون الزكوة و هم بالآخرة هم يوقنون- كسانى كه نماز مى‏خوانند و زكات مى‏دهند، و در حالى كه به آخرت يقين دارند.“

” عروة الوثقى،“ به معناى دست‏آويزى است كه قابل جدا شدن نباشد.

معناى آيه اين است كه هر كس خدا را يگانه بداند، و با يقين به معاد عمل صالح انجام دهد، او اهل نجات است، و سرانجام هلاك نخواهد شد، چون سرانجامش به سوى خدا است، و همو وعده نجات و رستگاريش داده است .

آيه 22 سوره لقمان الميزان ج : 16 ص : 345

# تصدیق کنندگان وعده حسنای الهی

* ” فَأَمَّا مَنْ أَعْطى وَ اتَّقَى‏، وَ صدَّقَ بِالحُسنى، فَسنُيَسرُهُ لِلْيُسرَى،
* اما آنكه انفاق كند و پرهيزكار باشد،
* و وعده حسناي خدا را تصديق كند،
* به زودى راه انجام كارهاى نيك را برايش آسان مى‏سازيم.“

مي فرمايد: ” إِنَّ سعْيَكمْ لَشتى،“ يعني مساعى و تلاشهاي شما يك جور نيست، بعضى از مردمند كه انفاق مى‏كنند، و از خدا پروا دارند، و وعده حسناى خدا را تصديق مى‏كنند، و خداى تعالى هم در مقابل، حياتى جاودانه و سراسر سعادت در اختيارشان مى‏گذارد، و بعضى ديگرند كه بخل مى‏ورزند، و به خيال خود مى‏خواهند بى نياز شوند، و وعده حسناى خدايى را تكذيب مى‏كنند، و خداى تعالى هم آنان را به سوى عاقبت شر راه مى‏برد.

## مشمولين توفيق الهي براي انجام حسنات:

” فاما من اعطى و اتقى و صدق بالحسنى،“ اعطي، انفاق مال در راه رضاى خداست، و ” اتقى “ به منزله تفسيرى است براى اعطي، و مى‏فهماند كه مراد از اعطاء، اعطاى بر سبيل تقواى دينى است .

” **و صدق بالحسنى**،“ مراد از تصديق حسنى، تصديق وعده ثوابى است كه خداى تعالى در مقابل انفاق به انگيزه رضاى او داده، انفاقى كه تصديق قيامت و ايمان بدان باشد، كه لازمه چنين انفاق و چنين تصديقى، تصديق به وحدانيت خداى تعالى در ربوبيت و الوهيت نيز هست، و همچنين مستلزم ايمان به رسالت رسولان هم هست، چون رسالت تنها راه رسيدن و ابلاغ وعده ثواب او است .

و حاصل دو آيه اين است كه: كسى كه مؤمن به خدا و به رسول او و به روز جزا باشد، و مال خود را به خاطر خدا و تحصيل ثواب او انفاق كند، ثوابى كه به زبان رسولش وعده‏اش را داده، به او مى‏دهيم.

” **فسنيسره لليسرى،“** يسرى به معناى خصلتى است كه در آن آسانى باشد و هيچ دشوارى نداشته باشد. منظور اين است كه خداي تعالي توفيق اعمال صالحه را به او بدهد، و انجام اينگونه اعمال را برايش آسان سازد، به طورى كه هيچ گونه دشوارى در آن نباشد، و يا منظور اين است كه او را آماده حياتى سعيد كند، حياتى نزد پروردگارش، حياتى بهشتى، و به اين نحو آماده‏اش كند كه توفيق اعمال صالحى را به او بدهد .

## بحثی در توفیق و محرومیت از انجام حسنات:

جمله ” ان علينا للهدى،“ مى‏رساند كه هدايت خلق از امورى است كه خداى سبحان قضايش را رانده، و آن را بر خود واجب كرده، چون حكمتش اين ايجاب را اقتضا مى‏كرده، و اما تيسير عسرى يا ساده‏تر بگوييم **آسان‏تر كردن گناه،** كار مستقيم خداى تعالى نيست بلكه لازمه قهرى تيسير يسرى است، وقتى خداى تعالى بخواهد براى آن بندگانى كه اوصافشان گذشت راه عبوديت را آسان سازد، قهرا براى عده ديگر راه كفر آسان مى‏شود. آرى آسان كردن كار نيك براى عده اول، به اين است كه انبيايى بر انگيزد، و كتب آسمانى بفرستد، و اين باعث نافرمانى آن عده ديگر، و در نتيجه آسان شدن گناه بيشترشان مى‏شود، اگر براى طايفه اول، انبيا نمى‏فرستاد، طايفه دوم انبيايى را نمى‏كشتند، اگر براى طايفه اول كتاب نمى‏آمد، طايفه دوم هم نافرمانى نمى‏كردند، پس نتيجه قهرى هدايت طايفه اول و تيسير يسرى براى آنان، ضلالت و تيسير عسراى طايفه دوم است: ” و ننزل من القران ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين و لا يزيد الظالمين الا خسارا . “

## بشارت توفیق یافتگان به انجام حسنات:

” و سيجنبها الاتقى الذى يؤتى ماله يتزكى و ما لاحد عنده من نعمة تجزى،“ يعني به زودى كسى كه مصداق اتقى باشد از آتش دور مى‏شود.

و مراد از كلمه اتقى هر كسى است كه از شخصى ديگر باتقواتر باشد، و بيش از او از مخاطر پروا كند، چون بعضى از مردم تنها اين مقدار با تقوا هستند كه از اتلاف نفوس و كشتن مردم پرهيز مى‏كنند، و بعضى هستند كه تنها از فساد اموال مى‏پرهيزند، و بعضى هستند كه چون از فقر مى‏ترسند به همين جهت از انفاق مال در راه خدا خوددارى مى‏كنند، و همچنين بعضى هستند كه از خدا مى‏پرهيزند، و مال خود را در راه رضاى او انفاق مى‏كنند، و **از همه اين چند طايفه باتقواتر آن كسى است كه از خدا پروا نموده مال خود را در راه او انفاق مى‏كند، و به عبارت ديگر كسى است كه از خسران آخرت مى‏پرهيزد، و به همين انگيزه مال خود را انفاق مى‏كند .**

” الذى يؤتى ماله يتزكى،“ مى‏فرمايد اتقى آن كسى است كه مال خود را مى‏دهد و انفاق مى‏كند، تا به اين وسيله مال خود را به نموى شايسته نمو دهد.

” و ما لاحد عنده من نعمة تجزى،“ اين آيه مضمون آيه قبلى را تثبيت مى‏كند، مى‏فرمايد و اتقى كسى است كه كسى از او طلبى ندارد، و نعمتى نداده، تا به عنوان تلافى آن مال را كه وى انفاق كرده به او داده باشد، پس كسى كه مصداق اتقى است مال را براى رضاى خدا انفاق مى‏كند، مؤيد اين معنا جمله بعدى است كه مى‏فرمايد:” الا ابتغاء وجه ربه الاعلى ! “

” الا ابتغاء وجه ربه الاعلى،“ كسى طلبكار خدا نبوده، و خدا مالى را كه به او داده به عنوان اداى دين نداده، پس شخص انفاقگر مال خدا را در راه خدا انفاق مى‏كند تا رضاى پروردگار والاى خود را به دست آورد.

” و لسوف يرضى،“ يعنى و هر آينه او - همان مرد اتقى - به زودى با دريافت اجر جزيل و پاداش حسن و جميلى كه پروردگارش به او مى‏دهد خشنود مى‏گردد .

در اين آيه خداى تعالى را با دو صفت رب و اعلى ستوده ، تا اشاره كرده باشد به اينكه آنچه به عنوان جزا به او مى‏دهند كه بزرگترين جزا و گرانقدرترين است، به مقتضاى ربوبيت خداى تعالى و تناسب با بلندى مقام او است، نه متناسب با عمل بنده !

آيه 1 تا آخر سوره ليل الميزان ج 20 ص 509

# استثناء بر انسان در خسارت

* ” وَ الْعَصرِ، إِنَّ الانسنَ لَفِى خُسرٍ،
* إِلا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ وَ تَوَاصوْا بِالْحَقّ‏ِ وَ تَوَاصوْا بِالصبر،
* سوگند به عصر، كه انسانها همه در خسران و زيانند،
* مگر افراد و اقليتى كه ايمان آورده و اعمال صالح انجام داده‏اند و يكديگر را به حق سفارش كرده و به صبر توصيه نموده‏اند.“

اين سوره تمامى معارف قرآنى و مقاصد مختلف آن را در كوتاه‏ترين بيان خلاصه كرده است.

آدمى در نوعى مخصوص از خسران قرار دارد، غير خسران مالى و آبرويى، بلكه خسران در ذات كه خداى تعالى در باره‏اش فرموده است: ” الذين خسروا انفسهم و اهليهم يوم القيمة الا ذلك هو الخسران المبين الا الذين امنوا و عملوا الصالحات،“ استثنا شدگان افرادى هستند كه متصف به ايمان و اعمال صالح باشند و چنين افرادى ايمن از خسرانند.

سرمايه آدمى زندگى او است، با زندگى است كه مى‏تواند وسيله عيش خود در زندگى آخرت را كسب كند، اگر در عقيده و عمل حق را پيروى كند تجارتش سودبخش بوده، و در كسبش بركت داشته است، و در آينده‏اش از شر ايمن است، و اگر باطل را پيروى كند، و از ايمان به خدا و عمل صالح اعراض نمايد، تجارتش ضرر كرده، نه تنها از سرمايه عمر چيزى زايد بر خود سرمايه به دست نياورده، بلكه از خود سرمايه خورده، و سرمايه را وسيله بدبختى خود كرده است و در آخرتش از خير محروم شده، لذا در سوره مورد بحث مى‏فرمايد:” ان الانسان لفى خسر الا الذين امنوا و عملوا الصالحات،“ و مراد از ايمان، ايمان به خدا، و مراد از ايمان به خدا ايمان به همه رسولان او، و مراد از ايمان به رسولان او اطاعت و پيروى ايشان است، و نيز ايمان به روز جزا است همچنان كه قرآن در جاى ديگر تصريح كرده به اينكه كسانى كه به بعضى از رسولان خدا ايمان دارند، و به بعضى ندارند، مؤمن به خدا نيستند.

و ظاهر جمله ” و عملوا الصالحات،“ اين است كه به همه اعمال صالح متصف باشد. پس اين جمله استثنا شامل فاسقان كه بعضى از صالحات را انجام مى‏دهند، و نسبت به بعضى ديگر فسق مى‏ورزند نمى‏شود، و لازمه اين، آن است كه منظور از خسران اعم از خسران به تمام معنا باشد يعنى شامل خسران از بعضى جهات هم بشود، و بنابر اين دو طايفه خاسرند، يكى آنهايى كه از جميع جهات خاسرند نظير كفار معاند حق و مخلد در عذاب، دوم آنهايى كه در بعضى جهات خاسرند، مانند مؤمنينى كه مرتكب فسق مى‏شوند و مخلد در آتش نيستند چند صباحى عذاب مى‏بينند، بعد عذابشان پايان مى‏پذيرد و مشمول شفاعت و نظير آن مى‏شوند .

” و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر،“ تواصى به حق اين است كه: يكديگر را به حق سفارش كنند، سفارش كنند به اينكه از حق پيروى نموده و در راه حق استقامت و مداومت كنند، پس دين حق چيزى به جز پيروى اعتقادى و عملى از حق، و تواصى بر حق نيست، و تواصى بر حق عنوانى است وسيع‏تر از عنوان امر به معروف و نهى از منكر، چون امر به معروف و نهى از منكر شامل اعتقاديات و مطلق ترغيب و تشويق بر عمل صالح نمى‏شود، ولى تواصى بر حق، هم شامل امر به معروف مى‏شود و هم شامل عناوين مذكور .

در آيه مورد بحث صبر را مطلق آورده، و بيان نكرده كه صبر در چه مواردى محبوب است، و نتيجه اين اطلاق آن است كه مراد از صبر اعم از صبر بر اطاعت خدا و صبر از معصيت و صبر در برخورد با مصائبى است كه به قضا و قدر خدا به آدمى مى‏رسد.

آيه 1 تا آخر سوره عصر الميزان ج 20 ص 609

# پاداش بهتر صاحبان حسنه، و ایمنی از وحشت روز قیامت

* ” مَن جَاءَ بِالْحَسنَةِ فَلَهُ خَيرٌ مِّنهَا وَ هُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئذٍ ءَامِنُونَ‏،
* هر كه كار نيك انجام دهد پاداشى بهتر از آن دارد و آنان از وحشت آن روز ايمنند.“

مراد از جمله ”‌ من جاء بالحسنة فله خير منها،“ اين است كه كسى كه عمل نيك كند جزايى دارد بهتر از آن عمل نيك، چون عمل هر چه باشد مقدمه است براى مزد و جزاء ، كسى با خود عمل كارى ندارد، هر عملى را انجام مى‏دهد براى نتيجه و اثر آن است، پس غرض و غايت هر عملى از مقدمه بهتر است.

و از ظاهر سياق برمى‏آيد كه مقصود از فزع در جمله ” و هم من فزع ...،“ فزع بعد از نفخه دوم صور است، نه نفخه اول، در نتيجه آيه شريفه همان معنا را مى‏دهد كه آيه ”‌ لا يحزنهم الفزع الاكبر و تتلقيهم الملائكة هذا يومكم الذى كنتم توعدون،“ در مقام آن است.

آيه89سوره نمل الميزان ج : 15 ص : 578

# حسنه دنيوي و اجر اخروی برای مهاجرين في سبيل الله

* ” وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فى اللَّهِ مِن بَعْدِ مَا ظلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فى الدُّنْيَا حَسنَةً وَ لأَجْرُ الاَخِرَةِ أَكْبرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُون،
* الَّذِينَ صبرُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكلُونَ‏،
* و كسانى كه از پس آنكه ستم ديدند در راه خدا مهاجرت كردند در دنيا مكان نيكويشان دهيم، و پاداش دنياى ديگر بهتر است اگر بدانند،
* همان كسانى كه صبورى پيشه كردند و به پروردگارشان توكل مى‏كنند.“

مهاجرين در راه خدا براى دين مهاجرت كردند كه مجتمعى اسلامى و پاك تشكيل دهند كه در آن مجتمع جز خدا كسى پرستش نشود، و جز عدل و احسان چيزى حكومت نكند، و يا براى اين بود كه به مجتمعى وارد شوند و در آن منزل كنند كه وضعش چنين باشد، پس اگر از مهاجرتشان اميد حسنه‏اى داشتند، و يا وعده حسنه‏اى داده شدند **آن حسنه همين مجتمع صالح بود** و نيز اگر آن شهر را كه بدان مهاجرت كردند، ستودند براى اين بود كه جاى تشكيل چنين مجتمعى بوده نه براى اينكه آب و هوايش خوب بوده، پس هدف و غرض از حسنه‏اى كه وعده داده شدند كه در دنيا به آن برسند همين مجتمع صالح بوده چه اينكه مقصود از حسنه شهر باشد و يا حالت حسنه‏اى كه در آن شهر به خود مى‏گيرند.

**” و لاجر الاخرة خير لو كانوا يعلمون.“**

اجر اخروى از اجر دنيوى كه گفته شد بهتر است اگر مردم بدانند كه خدا در آخرت چه نعمتهايى برايشان آماده كرده، زيرا در آخرت سعادت آميخته با بدبختى نيست، بلكه خلودى است كه فنا در آن راه ندارد و كام و لذتش با ناكامى توأم نيست، جوار رحمت رب العالمين است.

اين آيه شرطي است و مى‏خواهد بفهماند هر كس كه در راه خدا مهاجرت كند اجرى چنين و چنان مى‏برد.

* ” الَّذِينَ صبرُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكلُونَ‏.“

در اين آيه مهاجرين در راه خدا را توصيف به **صبر و توكل** مى‏كند.

### اين دو صفت در رسيدن به آن غايت حسن كه خدا وعده داده كمال دخالت را دارد، زيرا اگر بر تلخى جهاد، صبر نمى‏كردند و در هنگام هجوم بلاها توكلى به خدا نمى‏داشتند و همه اعتمادشان به خودشان بود با آن ضعفى كه از هر جهت داشتند جا خالى مى‏كردند، و نمى‏توانستند ايستادگى كنند، آنهم با آن دشمنانى كه اصرار و پافشارى در دشمنى خود داشتند، و وقتى به دست دشمن متلاشى مى‏شدند آن اجتماع صالح كه خدا وعده داده بود، درست نمى‏شد و از آن بهره برده نمى‏شد، و قهرا امر آخرتشان هم تباه مى‏گرديد .

### آيه 41 و 42 سوره نحل الميزان ج : 12 ص : 371

# اصحاب ميمنـه

* ” ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ تَوَاصوْا بِالصبرِ وَ تَوَاصوْا بِالْمَرْحَمَةِ،
* أُولَئك أَصحَب المَيْمَنَةِ،
* تا از آن كسانى شود كه ايمان آوردند و يكديگر را به صبر و ترحم سفارش كردند،
* آنها اصحاب يمين هستند . “

كساني كه به هر عقبه دشوارى قدم نهادند، و از كسانى بودند كه به خدا ايمان آورده، يكديگر را به صبر و مرحمت سفارش كردند، مردمى صاحب يمن و شگونند، و ايمان و اعمال صالحى كه از پيش براى آخرت خود مى‏فرستند چيزى به جز شگون و مباركى و زيبا و مرضى نمى‏دانند.

آيه 17 تا 20 سوره بلد الميزان ج 20 ص 492

# آنچه نزد خداست از لهو و تجارت بهتر است!

* ” . . . قُلْ مَا عِندَ اللَّهِ خَيرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَرَةِ وَ اللَّهُ خَيرُ الرَّزِقِينَ‏،
* . . . بگو آنچه نزد خدا است از لهو و تجارت بهتر است و خدا بهترين رازقان است! “

مراد از جمله ” ما عند الله،“ ثوابى است كه خداى تعالى در برابر شنيدن خطبه و موعظه در نماز جمعه عطاء مى‏فرمايد.

مي فرمايد: به ايشان بگو آنچه نزد خدا است از لهو و تجارت بهتر است، براى اينكه ثواب خداى تعالى خير حقيقى و دائمى، و بدون انقطاع است، و اما آنچه در لهو و تجارت است اگر خير باشد خيرى خيالى و غير دائمى و باطل است و چه بسا خشم خدا را در پى داشته باشد، همچنان كه لهو هميشه خشم خداى تعالى را در پى دارد.

آيه 11 سوره جمعه الميزان ج 19 ص 464

# برتری حسن ثواب آخرت بر ثواب دنیا

* ” فَئَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَاب الدُّنْيَا وَ حُسنَ ثَوَابِ الاَخِرَةِ وَ اللَّهُ يحِب المُحْسِنِينَ‏،
* پس خداوند ثواب در دنيا و بهترين ثواب در آخرت نصيبشان گردانيد، كه خدا نيكوكاران را دوست مى‏دارد.“

خداى تعالى در اين آيه بين ثواب دنيا و ثواب آخرت در تعبير فرقى قائل شد، به اين معنا كه در باره ثواب دنيا تعبير كرد به ثواب دنيا، ولى در باره آخرت تعبير كرد به حسن ثواب آخرت تا اشاره كرده باشد به اينكه ثواب آخرت قابل مقايسه با ثواب دنيا نيست بلكه منزلتى رفيع‏تر دارد.

آيه 148 سوره آل عمران الميزان ج 4 ص 62

# ثواب بهترين عمل

* ” مَاعِندَكمْ يَنفَدُ وَمَاعِندَاللَّهِ بَاقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صبرُوا أَجْرَهُم بِأَحْسنِ مَا كانُوا يَعْمَلُونَ‏،
* آنچه نزد شماست فانى مى‏شود و آنچه نزد خداست ماندنى است و كسانى كه صبورى پيشه كردند پاداششان را بهتر از آنچه عمل مى‏كرده‏اند مى‏دهيم،“

آنچه در زندگى دنيا، كه يك زندگى مادى و قائم بر اساس تحول و دگرگونى است، و قوامش بر اساس حركت و تغير و زوال است، در دست شما است، مانند همه دنيا دستخوش زوال است، و آنچه نزد خداى سبحان است و آن را به خصوص به پرهيزگاران وعده داده باقى است و زوال و فنا نمى‏پذيرد، و هر عاقلى مى‏داند كه باقى بهتر از فانى است.

خواننده عزيز بايد بداند كه جمله:” ما عندكم ينفد و ما عند الله باق،“ بخاطر اينكه در لفظ مطلق است قاعده كلى است كه قابل استثناء و نقض نيست و در ذيل آن جزئيات بسيارى از معارف نهفته شده است.

اينكه فرمود:” و لنجزين الذين صبروا اجرهم،“ وعده مؤكدى است بر مطلق صبر، چه صبر بر اطاعت باشد و چه صبر بر ترك معصيت و چه صبر در برابر مصيبت، تنها قيدى كه اين مطلق دارد اين است كه اين صبر در راه خدا باشد، چون سياق با صبرهاى ديگر سازگارى ندارد.

مقصود از جمله:” باحسن ما كانوا يعملون،“ اين است كه عملى را كه انجام مى‏دهند كه در نوع خود يكى حسن و يكى احسن است خداى عز و جل اجرى كه مى‏دهد اجرى است كه در نوع خود احسن است، مثلا نمازى كه بنده صابر فى الله مى‏خواند جزاى آن را جزاى فرد احسن از آن مى‏دهد، هر چند نمازى كه او خوانده احسن افراد نماز نبوده باشد، و خلاصه صبرى كه او در راه خدا دارد باعث مى‏شود كه خداوند در عمل او مته به خشخاش نگذارد، و آن خصوصياتى كه مايه پستى و زشتى عمل بنده است آنها را نديده بگيرد، همچنانكه آيه شريفه:” انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب،“ همين معنا را افاده مى‏كند . و از آيه شريفه بر مى‏آيد كه ”‌ صبر فى الله،“ باعث كمال عمل مى‏شود.

آيه 96 سوره نحل الميزان ج : 12 ص : 488

# فوز عظيم ( رضي الله عنهم و رضوا عنه ! )

* ” ... لهُمْ جَنَّتٌ تجْرِى مِن تحْتِهَا الأَنْهَرُ خَلِدِينَ فِيهَا أَبَداً رَّضىَ اللَّهُ عَنهُمْ وَ رَضوا عَنْهُ ذَلِك الْفَوْزُ الْعَظِيمُ‏،
* ... براى ايشان است باغهاى بهشتى كه از زير آنها نهرها روان است و آنان در آن باغها براى هميشه بسر مى‏برند، خداوند از آنان خوشنود شده و آنان هم از خداوند خوشنود شده‏اند و اين است رستگارى بزرگ! “

خداوند از آنان راضى است براى آن صداقت‏هائى كه در دنيا از خود نشان دادند، و آنان از خدا راضى هستند براى آن ثواب‏هائى كه به ايشان مرحمت فرمود.

در اين آيه خوشنودى را متعلق به خود بندگان راستگوى خود نمود، نه به راستگوئى‏شان، بخلاف آيه:” و رضى له قولا،“ و آيه شريفه: ” و ان تشكروا يرضه لكم،“ كه رضايت را متعلق به عمل نموده است.

پس اينكه فرمود:” رضى الله عنهم،“ دلالت مى‏كند بر اينكه خداى تعالى نه تنها از صداقت صادقين خوشنود است بلكه از خود آنان نيز راضى است.

و معلوم است كه خوشنودى خدا وقتى به خود آنان تعلق مى‏گيرد كه غرضش از خلقت‏شان حاصل شده باشد، و غرض از خلقت را در آيه:” ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون،“ بيان فرموده است.

پس غرض پروردگار از خلقت انسان همان عبوديت است، وقتى خداى سبحان از كسى- نه تنها از عملش- خوشنود مى‏شود كه نفس او مَثَل اعلاى عبوديت باشد، چنانكه در باره حضرت سليمان و ايوب عليهماالسلام‏ فرموده:” نعم العبد انه اواب.“

اين بود معناى رضايت پروردگار از بنده خود، و لازمه اين مقام كه يكى از مقامات عبوديت است كه نفس از تمامى مراتب كفر و از اتصاف به فسق پاك باشد چنانكه در باره طهارتش از كفر فرموده: ” و لا يرضى لعباده الكفر!“ و در باره طهارتش از فسق فرموده: فان الله لا يرضى عن القوم الفاسقين.“

و از آثار اين مقام اين است كه وقتى نفس بنده داراى ذلت عبوديت شد و آنچه را كه به چشم و دل خود درك نمود، همه را مملوك خدا و خاضع در برابر او دانست قهرا از او خشنود مى‏شود، زيرا مى‏بيند كه اگر خدا به او داده آنچه را كه داده همانا از فضل و كرمش بوده نه اينكه او از خدا طلبكار و بر خدا واجب و حتم بوده كه آنرا بدهد، و اگر هم چيزى را از او دريغ داشته و نداده آن هم از روى حكمت بوده است.

علاوه بر اين، خداى تعالى در باره حال بندگان مرضى خود در بهشت فرموده: ” لهم ما يشاؤن،“ و معلوم است كه وقتى انسان به هر چه كه بخواهد بتواند دسترسى پيدا كند البته راضى خواهد شد.

اين است منتها درجه سعادت براى آدمى از نظر اينكه بنده است. و لذا خداى تعالى كلام خود را به همين معنا پايان داده و فرموده: ” و ذلك الفوز العظيم - اين است سعادت و رستگارى عظيم!“

آيه 119 سوره مائده الميزان ج : 6 ص : 361

# حيات جديد مردان و زنان مؤمن با عمل صالح

* ” مَنْ عَمِلَ صلِحاً مِّن ذَكرٍ أَوْ أُنثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَوةً طيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسنِ مَا كانُوا يَعْمَلُونَ‏،
* هر كس از مرد و زن عمل شايسته كند و مؤمن باشد او را زندگى نيكو دهيم و پاداششان را بهتر از آنچه عمل مى‏كرده‏اند مى‏دهيم.“

وعده جميلى است كه به زنان و مردان مؤمن مى‏دهد، كه عمل صالح كنند، و در اين وعده جميل فرقى ميان زنان و مردان در قبول ايمانشان و در اثر اعمال صالحشان كه همان احياء به حيات طيبه، و اجر به احسن عمل است نگذاشته است.

پس اينكه فرمود:” من عمل صالحا من ذكر او انثى و هو مؤمن،“ حكمى است كلى نظير تاسيس قاعده‏اى براى هر كس كه عمل صالح كند، حالا هر كه مى‏خواهد باشد، تنها مقيدش كرده به اينكه صاحب عمل، مؤمن باشد و اين قيد در معناى شرط است، چون عمل در كسى كه مؤمن نيست حبط مى‏شود و اثرى بر آن مترتب نيست .

و در جمله ” ‌فلنحيينه حياة طيبة،“ حيات، به معناى جان انداختن در چيز و افاضه حيات به آن است، پس اين جمله با صراحت لفظش دلالت دارد بر اينكه خداى تعالى مؤمنى را كه عمل صالح كند به حيات جديدى غير آن حياتى كه به ديگران نيز داده زنده مى‏كند، و مقصود اين نيست كه حياتش را تغيير مى‏دهد، مثلا حيات خبيث او را مبدل به حيات طيبى مى‏كند كه اصل حيات همان حيات عمومى باشد و صفتش را تغيير دهد، زيرا اگر مقصود اين بود كافى بود كه بفرمايد ما حيات او را طيب مى‏كنيم ولى اينطور نفرمود، بلكه فرمود: ما او را به حياتى طيب زنده مى‏سازيم!

پس آيه شريفه نظير آيه:” اومن كان ميتا فاحييناه و جعلنا له نورا يمشى به فى الناس،“ است كه افاده مى‏كند خداى تعالى حياتى ابتدائى و جداگانه و جديد به او افاضه مى‏فرمايد.

اين علم و اين قدرت جديد و تازه، مؤمن را آماده مى‏سازند تا اشياء را بر آنچه كه هستند ببيند. اشياء را به دو قسم تقسيم مى‏كنند، يكى حق و باقى، و ديگرى باطل و فانى.

چنين كسانى دلهايشان متعلق و مربوط به پروردگار حقيقى‏شان است. براى خويشتن حيات ظاهر و دائم سراغ دارند كه جز رب غفور و ودود كسى اداره كن آن حيات نيست، و در طول مسير آن زندگى، جز حسن و جميل چيزى نمى‏بينند.

از دريچه ديد آنان هر چه را كه خدا آفريده حسن و جميل است، و جز آن كارها كه رنگ نافرمانى او را به خود گرفته هيچ چيز زشت نيست .

اين چنين انسانى در نفس خود نور و كمال و قوت و عزت و لذت و سرورى درك مى‏كند كه نمى‏توان اندازه‏اش را معين كرد و نمى‏توان گفت كه چگونه است، و چگونه چنين نباشد و حال آنكه مستغرق در حياتى دائمى و زوال ناپذير، و نعمتى باقى و فنا ناپذير، و لذتى خالص از الم و كدورت، و خير و سعادتى غير مشوب به شقاوت است، و اين ادعا، خود حقيقتى است كه عقل و اعتبار هم مؤيد آن است، و آيات بسيارى از قرآن كريم نيز بدان ناطق است.

اين آثار زندگى جز بر زندگى حقيقى مترتب نمى‏شود، و زندگى مجازى بوئى از آن ندارد، خداوند اين آثار را بر حياتى مترتب كرده كه آن را مختص به مردم با ايمان و داراى عمل صالح دانسته، حياتى است حقيقى و واقعى و جديد، كه خدا آن را به كسانى كه سزاوارند افاضه مى‏فرمايد .

اين آن چيزى است كه تدبر در آيه شريفه مورد بحث آن را افاده مى‏كند، و خود يكى از حقايق قرآنى است، و با همين بيان، علت اينكه چرا آن زندگى را با وصف طيب توصيف فرموده روشن مى‏شود، گويا همانطور كه روشن كرديم حياتى است خالص كه خباثتى در آن نيست كه فاسدش كند و يا آثارش را تباه سازد!

آيه 97 سوره نحل الميزان ج : 12 ص : 491

# ملاک خاص ثواب و گناه همسران و صحابه رسولخدا ص

* ” يَأَيهَا النَّبىُّ قُل لأَزْوَجِك إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَوةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَينَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسرِّحْكُنَّ سرَاحاً جَمِيلاً،
* وَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَ رَسولَهُ وَ الدَّارَ الاَخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَتِ مِنكُنَّ أَجْراً عَظِيماً،
* اى پيامبر! به همسرانت بگو اگر زندگى دنيا و زينت آن را مى‏خواهيد، بياييد تا چيزى از دنيا به شما بدهم، و رهايتان كنم، طلاقى نيكو و بى سر و صدا،
* و اگر خدا و رسول او و خانه آخرت را مى‏خواهيد، بدانيد كه خدا براى نيكوكاران از شما اجرى عظيم تهيه ديده است.“

مراد از اراده حيات دنيا و زينت آن، اين است كه انسان دنيا و زينت آن را اصل و هدف قرار دهد، چه اينكه آخرت را هم در نظر بگيرد يا نه، و مراد از اراده حيات آخرت نيز اين است كه آدمى آن را هدف و اصل قرار دهد، و دلش همواره متعلق بدان باشد، چه اينكه حيات دنياييش هم توسعه داشته باشد، و به زينت و صفاى عيش نائل بشود، يا آنكه از لذائذ مادى به كلى بى بهره باشد.

همسران رسول خدا به فرضى هم كه به همسرى آن جناب باقى بمانند و آخرت را بر حيات دنيا و زينت آن ترجيح دهند نتيجه‏اش اجر عظيمى است در نزد خدا، اما نه به طور مطلق، بلكه به شرطى كه احسان و عمل صالح هم بكنند .

پس چنين نيست كه صرف همسرى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏ وسلّم‏ اجر عظيم داشته باشد، و خدا براى هر كس كه همسر آن جناب شود كرامتى و حرمتى قائل باشد، بلكه كرامت و احترام براى همسرى توأم با احسان و تقوى است.

و اين تقييد نظير تقييدى است كه نسبت به كرامت اصحاب رسول خدا كرده، و فرموده:”محمد رسول الله و الذين معه اشداء على الكفار رحماء بينهم تراهم ركعا سجدا ... وعد الله الذين آمنوا و عملوا الصالحات منهم مغفرة و اجرا عظيما،“ پس معلوم مى‏شود همه كسانى كه صحابى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ بودند مشمول اين وعده نيستند، بلكه تنها شامل آن عده است كه ايمان و عمل صالح داشته‏اند، پس اگر از يك نفر صحابى انحراف و گناه و ظلمى سرزده باشد، ما نمى‏توانيم صحبت با رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ را كفاره آن حساب كنيم.

و كوتاه سخن اينكه اطلاق جمله:” ان اكرمكم عند الله اتقيكم،“ با اين حرفها تقييد نمى‏شود، و همچنان به قوت خود باقى است، و به حكم اطلاق آن حسب و نسب و يا هيچ سببى ديگر ملاك كرامت نزد خدا نخواهد بود.

” و من يقنت منكن لله و رسوله و تعمل صالحا نؤتها اجرها مرتين،“ هر يك از شما همسران رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ براى خدا و رسول او خاضع شود، و يا ملازم اطاعت و خضوع براى خدا و رسول باشد، و عمل صالح كند، اجرش را دو برابر مى‏دهيم، و برايش رزقى كريم، يعنى بهشت آماده مى‏كنيم.

چنين افرادى به درگاه خدا نزديكند، و خدا برايشان احترام قائل است، و آنهايى كه مرتكب فاحشه مبينه مى‏شوند، از خدا دورند، و خدا هيچ ارزشى برايشان قائل نيست، و همسرى رسول خدا كمترين اثرى برايشان ندارد جز دورتر شدن، و وبال بيشتر آوردن.

آيه 28و29 سوره احزاب الميزان ج : 16 ص : 456

# عاقبت پسندیده ایمان و اجابت دعوت حق

* ” لِلَّذِينَ استَجَابُوا لِرَبهِمُ الْحُسنى وَالَّذِينَ لَمْ يَستَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فى الأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لافْتَدَوْا بِهِ أُولَئك لهُمْ سوءُ الحِسابِ وَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْس المِهَاد،
* براى كسانى كه اجابت كردند دعوت حق پروردگارشان را سرانجامى نيك است، و كسانى كه استجابت نكردند او را سرانجامى دارند كه راضى مى‏شوند براى خلاصى از آن، ما فوق آنچه را كه ممكن است آرزويش را بكنند فديه بدهند، زيرا عاقبت بدى كه بر سرشان مى‏آيد متضمن و يا مقارن حسابى سخت و استقرار در جهنم است، آرى مهادشان بدترين مهاد است!“

مطلبى كه در اين آيات آمده پيرامون عاقبت امر ايمان و سرانجام كفر است، و اينكه عاقبت محموده ايمان را هيچ چيز جبران نمى‏كند، هر چند دو برابر نعمتهاى دنيا باشد.

چون عاقبت محموده ايمان و عمل صالح مثوبت و اجر الهى است و آنهم بهشت است، و ليكن مثوبت و بهشت از آن جهت كه مثوبت و يا بهشت است در اين مقام مقصود نيست، بلكه از اين جهت كه عاقبت امر ايشان و منتهى اليه مجاهدات ايشان است منظور است .

در آيات بعدى بعد از تعريف ايشان به صفات مختصشان مى‏فرمايد: ” اولئك لهم عقبى الدار جنات عدن يدخلونها.“

و در مقابل، كسانى كه دعوت پروردگار خود را اجابت نمى‏كنند چيزى بر سرشان مى‏آيد كه اگر اين عده نهايت درجه آرزوهاى زندگى را بدست آورده باشند و بلكه ما فوق آن را داشته باشند و بخواهند همه آنها را بدهند و آن نعمت را كه بخاطر سرپيچى از دعوت خدا از دست داده‏اند بدست بياورند، هرگز نمى‏توانند بدست آورند.

آنگاه خداى تعالى از همين سرانجام بدى كه قابل وصف نيست خبر داده و مى‏فرمايد:” اولئك لهم سوء الحساب و ماويهم جهنم و بئس المهاد.“

آيه 18 سوره رعد الميزان ج : 11 ص : 465

فصل دوم

دیدگاه قرآن درباره سیئات و گناهان

# موضوع و انواع گناهان كبيره

در روايتي از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام تعداد گناهان كبيره بر اساس نوع كيفر آنها بيست عدد به شرح زير شمرده شده است:

**1 - شرك به خداى تعالى**

اولين گناه كبيره شرك به خداي تعالي است، به دليل اين كلام خداى عز و جل كه مى‏فرمايد:” ان الله لا يغفر ان يشرك به،“ و اين آيه كه مى‏فرمايد:” انه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة و ماويه النار- كسى كه به خدا شرك بورزد، خدا بهشت را بر او حرام كرده و جايگاهش آتش است.“

**2 – نوميدي از رحمت خداي تعالي**

بعد از شرك به خداى تعالى نوميدى از رحمت او است، چون در اين باره فرموده:” انه لا يياس من روح الله الا القوم الكافرون- از رحمت خدا مايوس نمى‏شوند مگر مردم كافر.“

**3 – ايمني از مكر خداي تعالي**

ديگر از گناهان كبيره، ايمنى از مكر خداى تعالى است، چون خداى تعالى او را خاسر و زيانكار خوانده، و فرموده:” فلا يامن مكرالله الا القوم الخاسرون.“

**4- عاق والدين**

و يكى ديگر از گناهان كبيره‏اى كه در قرآن آمده عقوق والدين است و آن اين است كه عاق والدين را جبار و شقى ناميده، و از قول عيسى عليه‏السلام نقل كرده كه فرمود:” و برا بوالدتى و لم يجعلنى جبارا شقيا- خدا مرا نيكوكار نسبت به مادرم كرده، و مرا جبار و شقى نكرد.“

**5 – قتل نفس**

ديگر از گناهان كبيره قتل نفس است. يعنى كشتن انسانى كه خداى تعالى خون او را محترم قرار داده، و در نتيجه بدون حق نبايد كشته شود، و در باره اين گناه فرموده:” و من يقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فيها- و كسى كه مؤمنى را عمدا به قتل برساند، كيفرش جهنم است، در حالى كه هميشه در آن خواهد بود.“

**6 – دادن نسبت زنا به زنان بى گناه**

خداى تعالى در باره اين گناه فرموده:” ان الذين يرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فى الدنيا و الاخرة و لهم عذاب عظيم- كسانى كه زنان مؤمن پاكدامن و از همه جا بى خبر را تهمت زنا مى‏زنند، در دنيا و آخرت لعنت شده‏اند، و عذابى عظيم دارند.“

**7 – خوردن مال يتيم**

ديگر از گناهان كبيره خوردن مال يتيم است، چون قرآن كريم در باره‏اش مى‏فرمايد:” ان الذين ياكلون اموال اليتامى ظلما... - كسانى كه اموال ايتام را به ظلم مى‏خورند جز اين نيست كه آتش در شكم خود مى‏كنند.“

**8 - فرار از جنگ**

خداى تعالى در باره آن مى‏فرمايد:” و من يولهم يومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحيزا الى فئة فقد باء بغضب من الله و ماويه جهنم و بئس المصير- و كسى كه پشت به دشمن كند، بدون اينكه بخواهد حيله جنگى بكار برده، و يا به جمعيتى بپيوندد تا او را كمك كنند، با خشمى از خدا روبرو شده، و چنين كسى جاى در دوزخ دارد، كه چه بد سرانجامى است.“

**9- رباخواري**

خداى تعالى در باره آن فرموده:” الذين ياكلون الربوا لا يقومون الا كما يقوم الذى يتخبطه الشيطان من المس- آنها كه ربا مى‏خورند از جاى بر نمى‏خيزند مگر مثل كسى كه شيطان با تماس خود مخبطش كرده است. و نيز در باره رباخواران فرموده:” فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله- حال اگر باز هم از اين عمل دست بردار نيستيد، اعلام جنگ با خدا و رسولش دهيد!“

**10- جادوگري**

دهم از گناهان كبيره جادوگرى (سحر) است، چون خداى تعالى در باره آن فرموده:” و لقد علموا لمن اشتريه ماله فى الاخرة من خلاق- ساحران به خوبى مى‏دانند كسى كه سحر را بر كتاب خدا ترجيح دهد در آخرت نصيبى ندارد.“

**11- زنا**

يكى ديگر از گناهان كبيره زنا است، زيرا خداى تعالى مى‏فرمايد:” و من يفعل ذلك يلق اثاما يضاعف له العذاب يوم القيمة و يخلد فيه مهانا- و كسى كه اين گناه را مرتكب شود با عقوبتى روبرو خواهد شد و روز قيامت عذاب براى او مضاعف گشته با ذلت در آن جاودانه خواهد زيست.“

**12- سوگند دروغ**

خداى تعالى در باره آن مى‏فرمايد:” ان الذين يشترون بعهد الله و ايمانهم ثمنا قليلا اولئك لا خلاق لهم فى الاخرة - مسلما كسانى كه با عهد خدا و سوگندهاشان بهايى اندك را به دست مى‏آورند ، اينان در آخرت هيچ بهره‏اى ندارند!“

**13- دزديدن از غنایم**

ديگر از گناهان كبيره غلول يعنى خيانت و دزديدن از غنيمت است، كه خداى تعالى در باره آن فرمود:” و من يغلل يات بما غل يوم القيمة - و كسى كه از غنيمت بدزدد، و در آن خيانت كند، روز قيامت با همان خيانتش مى‏آيد.“

**14- عدم پرداخت زكات واجب**

چهاردهمين گناه كبيره ندادن زكات واجب است، چون خداى سبحان در باره آن مى‏فرمايد:” يوم يحمى عليها فى نار جهنم فتكوى بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم- روزى كه بر آن گنجينه‏ها در آتش جهنم مى‏دمند، تا سرخ شود، آنگاه با همان پولها پيشانى و پشت و پهلويشان را داغ مى‏زنند.“

**15- شهادت دروغ و كتمان شهادت**

ديگر گناه كبيره شهادت دروغ، و كتمان شهادت است، چون خداى تعالى فرموده: ” و من يكتمها فانه آثم قلبه- و كسيكه شهادت را كتمان كند قلبش گنه كار است.“

**16- شرابخواري**

شانزدهمين گناه كبيره شرب خمر يا مى‏گسارى است، زيرا خداى تعالى آنرا معادل بت‏پرستى قرار داده است.

**17- ترك عمدي نماز، و 18 - ترك واجبات**

ديگر گناه كبيره ترك نماز از روي عمد است و ترك هر عملى كه خداى تعالى آن را واجب فرموده، به دليل اين كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله ‏وسلّم‏ فرمود:” كسى كه نماز را عمدا ترك كند ذمه خدا و ذمه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ از او برى و بيزار است.“

**19- پيمان شكني، و 20- قطع رحم**

پيمان شكني و قطع رحم نيز از گناهان كبيره هستند، و خداى تعالى درباره آنها فرموده:” اولئك لهم اللعنة و لهم سوء الدار- اينان مشمول لعنت خدايند، و منزل بد كه همان دوزخ است از آن ايشان است.“

الميزان ج : 4 ص : 527

# تعریف سیئات: گناهان كبيره و صغيره

* ” إِن تجْتَنِبُوا كبَائرَ مَا تُنهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكم مُّدْخَلاً كَرِيماً،
* اگر از گناهان كبيره‏اى كه از آنها نهى شده‏ايد اجتناب كنيد، ما از بديهاى شما صرفنظر مى‏كنيم و به منزلگاهى گرامى داخلتان مى‏سازيم .“

كلمه سَيِّئه در عرف قرآن به چه معنا است؟

اين كلمه كه جمعش سيئات مى‏آيد به طورى كه از ماده و هيات آن بر مى‏آيد به معناى حادثه ويا عملى است كه زشتى و بدى را با خود همراه دارد، و به همين جهت اى بسا كه لفظ آن بر امور و مصائبى كه آدمى را بد حال مى‏كند اطلاق مى‏شود، نظير آيه: ” و ما اصابك من سيئة فمن نفسك- هيچ مصيبتى بتو نمى‏رسد مگر از ناحيه خودت،“ و آيه:” و يستعجلونك بالسيئة- عجله دارند بلائى بر سرت آيد،“

و اى بسا كه بر نتايج معاصى و آثار خارجى و دنيوى و اخروى آن اطلاق شود، نظير آيه شريفه زير كه مى‏فرمايد:

* ” فاصابهم سيئات ما عملوا- آثار شوم گناهانى كه كرده بودند به ايشان رسيد ....“ و آيه:
* ” سيصيبهم سيئات ما كسبوا- بزودى آثار گناهانى كه كرده بودند به ايشان مى‏رسد.“

و اين به حسب حقيقت به معناى سابق بر مي گردد، و اى بسا بر خود معصيت نيز اطلاق مى‏شود، مانند آيه شريفه زير كه مى‏فرمايد:- ” و جزاء سيئة سيئة مثلها- كيفر هر گناهى مصيبتى مثل خود آن است!“

و سيئة به معناى معصيت، گاهى بر مطلق گناهان اطلاق مى‏شود، چه صغيره و چه كبيره، مانند آيه: ” ام حسب الذين اجترحوا السيئات ان نجعلهم كالذين آمنوا و عملوا الصالحات ، سواء محياهم و مماتهم ساء ما يحكمون،“ كه در اين آيه و آياتى نظير آن كلمه سيئات بر مطلق گناهان اطلاق شده است .

و شايد در مواردى اين كلمه در خصوص گناهان صغيره اطلاق شود، مانند آيه مورد بحث كه مى‏فرمايد:” ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم ...“ چون با فرض اجتناب از گناهان كبيره ديگر گناهى جز صغيره باقى نمى‏ماند.

و سخن كوتاه اينكه در دلالت آيه بر دو نوع بودن گناهان و انقسام آن به صغيره و كبيره در مقايسه آنها با يكديگر هيچ ترديدى نيست و نبايد در آن ترديد كرد.

و همچنين هيچ ترديدى نيست در اينكه آيه شريفه در مقام منت نهادن بوده و نويدى است كه با عنايتى لطيف و الهى به گوش مؤمنين مى‏رسد، كه اگر از بعضى گناهان اجتناب كنند خداى عز و جل از بعضى ديگر گناهانشان در مى‏گذرد، پس نبايد پنداشت كه اين آيه شريفه مؤمنين را در ارتكاب گناهان صغيره جرأت مى‏دهد، چرا كه معنايى براى چنين توهمى نيست.

چون هيچ ترديدى در اين نيست كه آيه شريفه از ارتكاب گناهان كبيره نهى مى‏كند، و **ارتكاب صغيره از اين جهت كه مرتكبش به آن بى‏اعتنا است، خود مصداقى از مصاديق گناه كبيره است**، و آن عبارت است از طغيانگرى، و نا چيز شمردن دستور خداى سبحان، كه نه تنها گناهى كبيره است، بلكه از بزرگترين گناهان به حساب آمده است .

و اما شفاعت هر چند كه حق است، الا اين كه شفاعت به حال آنهائى كه در باره تكاليف الهى سهل‏انگارى مى‏كنند، و مثلا توبه و ندامت را استهزا نموده و به اميد شفاعت همچنان به ارتكاب گناه ادامه مى‏دهند هيچ سودى ندارد چون چنين كسى با بى‏اعتنائيش به امر خداى سبحان، مرتكب بزرگترين و هلاك‏آورترين كباير شده، و ديگر راهى براى شفاعت باقى نگذاشته است.

و از همين جا مطلب قبلى ما خوب روشن مى‏شود، كه گفتيم : **بزرگى معصيت از شدت نهى از آن، فهميده مى‏شود، اگر در نهى اصرار شده باشد، و يا بشدت صادر شده باشد، مى‏فهميم اين گناه كبيره است.**

آيه 31 سوره نساء الميزان ج : 4 ص : 512

# گناهان كبيره، فواحش، و لمم

* ” الَّذِينَ يجْتَنِبُونَ كَبَئرَ الاثْمِ وَ الْفَوَحِش إِلا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّك وَسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكمْ إِذْ أَنشأَكم مِّنَ الأَرْضِ وَ إِذْ أَنتُمْ أَجِنَّةٌ فى بُطونِ أُمَّهَتِكُمْ فَلا تُزَكُّوا أَنفُسكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى‏،
* و اما كسانى كه از گناهان كبيره و خيلى زشت پروا كرده‏اند، و گناهانى كوچك مرتكب شده‏اند، پروردگار تو مغفرتى وسيع دارد، او به وضع شما آگاه است، چه آن زمانى كه شما را از زمين پديد مى‏آورد، و چه آن زمانى كه در شكم مادرانتان جنين بوديد، پس بيهوده خويشتن را نستاييد كه او بهتر مى‏داند چه كسى با تقوا است.“

اثم به معناى گناه است، و اصل آن به معناى عملى بوده كه دير به نتيجه و ثواب برسد. و منظور از كبائر الاثم، گناهان كبيره است( كه به طورى كه در روايات ثواب الاعمال از عباد بن كثير النوا از امام ابى جعفر عليه‏السلام‏ آمده،) عبارت از هر گناهى است كه قرآن مرتكبش را تهديد به آتش دوزخ كرده باشد.

كلمه فواحش به معناى گناهانى است كه خيلى شنيع و رسوا باشد، از آن جمله خداى تعالى زنا و لواط را دانسته، ولى بعيد نيست از ظاهر آيه برآيد كه در اينجا فواحش و كبائر يكى باشد.

در باره معناى كلمه **لَمَم** بعضى گفته‏اند: منظور از آن گناهان صغيره است. بعضى گفته‏اند: لمم عبارت از اين است كه كسى تصميم بر گناه بگيرد ولى انجام ندهد. بعضى گفته‏اند: لمم، گناهى است كه گهگاه ارتكاب شود، و مرتكب آن عادت بر آن نكرده باشد، كه در اين صورت لمم هم شامل گناهان كبيره مى‏شود و هم صغيره، و مضمون آيه با مضمون آيه شريفه” و الذين اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسكم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم و من يغفر الذنوب الا الله و لم يصروا على ما فعلوا و هم يعلمون،“ كه در وصف متقين و محسنين است منطبق مى‏شود، و مضمون همان را مى‏گويد، چون اين آيه مى‏فرمايد: متقين و نيكوكاران كسانى هستند كه اگر عمل زشتى مى‏كنند، و يا به خود ستمى روا مى‏دارند، بسيار به ياد خدا مى‏افتند، و براى گناهان خود طلب مغفرت مى‏كنند، چون مى‏دانند غير از خدا كسى نيست كه گناهان را بيامرزد، و كسانى هستند كه هرگز بر آنچه كرده‏اند عالما عامدا اصرار نورزيده‏اند.

و در روايات اهل بيت عليهم‏السلام‏ به معناى سوم تفسير شده، مثلا در اصول كافى از ابن عمار از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت آمده كه فرمود: لمم اين است كه كسى بر گناهى تصميم بگيرد و بعد استغفار كند.

و نيز به سند خود از محمد بن مسلم از امام صادق عليه‏السلام روايت كرده كه فرمود: لمم اين است كه انسان گاهى گناهى را مرتكب شود، و ديگر تا مدتى پيرامون آن نگردد، و باز بار ديگر مرتكبش شود.

و باز به سند خود از ابن عمار از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت كرده كه فرمود: لمام آن بنده‏اى است كه پشت سر هم گناه مى‏كند، اما طبعش خواهان آن نيست در هيچ يك از اين سه روايت كلمه لمم به گناه صغيره معنا نشده است.

و آيه شريفه مطلب آيه قبلى را كه مى‏فرمود: الذين احسنوا تفسير مى‏كند و مى‏فرمايد: همينها هستند كه از گناهان كبيره اجتناب دارند و از فواحش دورى مى‏كنند، و در عين حال ممكن هم هست از ايشان سر بزند.

و جمله” ان ربك واسع المغفرة،“ ايشان را تطميع مى‏كند تا به اميد آمرزش خدا توبه كنند.

و جمله ” فلا تزكوا انفسكم،“ مى‏فرمايد: وقتى كه خداى تعالى شما را بهتر از هر كس مى‏شناسد، و از آغاز خلقتتان و سرانجام آن باخبر است، پس ديگر بيهوده خود را به پاكى نستاييد، و او بهتر مى‏داند پاك و با تقوا كيست!

آيه 32 سوره نجم الميزان ج 19 ص 67

# مأخذ شناسائي و تشخيص گناهان كبيره

**گناه كبيره** عبارت است از آن گناهى كه با لحنى شديد از آن نهى شده باشد، و يا در نهى از آن اصرار و يا تهديد به آتش شده باشد، حال چه اين كه آن نهى در كتاب خداى تعالى باشد يا در سنت.

در حديث كافى آمده است كه: گناه كبيره آن گناهى است كه خداى تعالى عذاب آتش را بر آن واجب كرده باشد. و نيز درحديث فقيه و تفسير عياشى است كه: كبيره آن گناهى است كه خداى تعالى مرتكب آنرا تهديد به آتش كرده باشد.

پس مراد از واجب كردن و تهديد نمودن اعم است از اينكه تصريح به آن كرده باشد، و يا اين وجوب و تهديد را به اشاره فهمانده باشد، چه اين كه در كلام خداى عز و جل آمده باشد و يا در كلام و حديث رسول خدا صلى‏الله‏عليه وآله ‏وسلّم.

مطلب دومى كه با روايت فوق روشن مى‏شود، اين است كه اگر در بعضى از روايات كبيره‏ها منحصر در هشت و يا نه كبيره شده، نظير بعضى از روايات نبويه‏اى كه از طرق اهل سنت نقل شده، و يا منحصر در بيست كبيره شده، نظير روايت فوق، و يا هفتاد نظير رواياتى ديگر، همه به اعتبار اختلافى است كه در بزرگى گناه است، همچنان كه در روايت مورد بحث در باره شرك به خداى تعالى تعبير كرده بود به بزرگترين كباير.

در روايت ديگر است كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ فرمود: از هفت گناه كشنده اجتناب كنيد، اصحاب پرسيدند: آن هفت گناه كدام است؟

رسول الله فرمود: شرك به خدا و كشتن بناحق انسانى كه خونش محترم است، و سحر و ربا خوارى، و خوردن مال يتيم، و پشت كردن به لشگر دشمن در روز جنگ، و تهمت زنا زدن به زنان مؤمن( بى‏گناه و از همه جا بى‏خبر.)

در روايت ديگر است كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم نامه‏اى به اهل يمن نوشت، و در آن واجبات و مستحبات و ديات را بر شمرده و به دست عمرو بن حزم داد تا برساند . عمرو مى‏گويد: در آن نامه آمده بود از همه گناهان كبيره بزرگتر در نزد خدا و در قيامت، شرك ورزيدن به خدا است، و سپس كشتن انسانى مؤمن بدون حق، و فرار در روز جنگ و عاق والدين شدن، و تهمت زنا به زنان پاكدامن زدن، و سحر آموختن، و ربا خوردن، و مال يتيم را تصرف كردن.

الميزان ج : 4 ص : 529

# حقيقت معصيت

در تفسير الدر المنثور است كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ فرمود:

” **كسي كه خدا را اطاعت كند، خدا را ذكر كرده، هر چند كه نماز و روزه و تلاوت قرآنش كم باشد، و كسي كه خدا را عصيان كند، خدا را از ياد برده، هر چند نمازش و روزه و تلاوتش بسيار باشد!** “

مؤلف : در اين حديث به اين معنا اشاره شده كه معصيت از هيچ بنده‏اى سر نمى‏زند مگر با غفلت و فراموشى، چون انسان اگر بداند حقيقت معصيت چيست و چه آثارى دارد هرگز اقدام بر معصيت نمى‏كند، حتى كسي كه معصيت مى‏كند، و چون به ياد خدايش مى‏اندازند، باز هم باك ندارد و اعتنائى به مقام پروردگارش نمى‏كند، او طاغى و جاهل به مقام پروردگارش و علو كبريائيش است، او نمي داند كه خدا چگونه به وى احاطه دارد.

و به همين معنا روايتى ديگر در تفسير الدر المنثور است كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ فرمود: خداي تعالى فرموده:

” مرا با اطاعتم ياد كنيد تا با مغفرتم يادتان كنم و كسي كه به ياد من باشد، در حاليكه مطيع هم باشد بر من واجب مي شود كه با مغفرتم يادش كنم و كسي كه مرا ياد كند در حالي كه نافرمان باشد، بر من واجب مي شود يادش كنم، در حالي كه بر او خشمناك باشم ... .“

نكته‏اى كه در اين حديث آمده، در باره ياد خدا در حال معصيت، همان نكته‏اي است كه آيه شريفه و رواياتى ديگر آنرا نسيان ناميده‏اند، چون بودن ياد خدا بدون اثر، همان نسيان است.

الميزان ج : 1 ص : 514

# معرفی گناهان مربوط به افعال، گفتار و عقايد

* **” قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبىَ الْفَوَحِش مَا ظهَرَ مِنهَا وَ مَا بَطنَ وَ الاثْمَ وَ الْبَغْىَ بِغَيرِ الْحَقّ‏ِ وَ أَن تُشرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنزِّلْ بِهِ سلْطناً وَ أَن تَقُولُوا عَلى اللَّهِ مَا لا تَعْلَمُونَ‏،**
* **بگو اى پيغمبر كه خداى من هر گونه اعمال زشت را چه در آشكار و چه در نهان و گناهكارى و ظلم بناحق و شرك به خدا را كه بر آن شرك هيچ دليل نداريد و اينكه چيزى را كه نمى‏دانيد از روى جهالت به خدا نسبت دهيد، همه را حرام كرده است.“**

مراد از فواحش گناهانى است كه حد اعلاى شناعت و زشتى را داشته باشد، مانند زنا، لواط و امثال آن، و منظور از اثم گناهانى است كه باعث انحطاط، ذلت و سقوط در زندگى گردد، مانند مى‏گسارى كه آبروى آدمى و مال و عرض و جانش را تباه مى‏سازد.

منظور از بغى تعدى و طلب كردن چيزى است كه حق طلب كردن آن را نداشته باشد، مانند انواع ظلم‏ها و تعديات بر مردم و استيلاى غير مشروع بر آنان. توصيف بغى به وصف غير حق از قبيل توصيف به لازمه معنا است، نه تقسيم بغى به حق و غير حق، همچنانكه تقييد شرك در آيه:” وان تشركوا،“ به قيد:” ما لم ينزل به سلطانا،“ از اين باب است، نه تقسيم شرك به شرك با دليل و بدون دليل.

گويا شنونده پس از شنيدن خطاب اباحه زينت و طيبات رزق علاقه‏مند مى‏شود به اينكه بفهمد غير طيبات چه چيزهايى است، لذا در اين آيه چيزهايى را كه غير طيب است به طور فهرست و خلاصه و به بيانى كه شامل تمام انواع گناهان باشد بيان كرده است، چون محرمات دينى از دو حال خارج نيستند: يا محرمات مربوط به افعالند و يا مربوط به اقوال و عقايد .

كلمات: فواحش، اثم و بغى مربوط به قسم اول و جملات:” و ان تشركوا بالله و ان تقولوا على الله،“ قسم دوم را خلاصه مى‏كند، قسم اول هم دو نوع است: يكى آنهايى كه مربوط به حق الناس است كه كلمه بغى جامع آنها است، و ديگرى گناهانى است كه مربوط به حق الناس نيست، اين نيز دو گونه است: يكى آنهايى كه زشت و شنيعند و كلمه فاحشه اشاره به آنها است. و ديگرى گناهانى است كه تنها داراى مفسده و ضرر براى گنهكار است و كلمه اثم عنوان اينگونه گناهان است. قسم دوم نيز يا شرك به خدا است و يا افتراء بر او.

آيه 33 سوره اعراف الميزان ج : 8 ص : 106

# مصداق گناهان بزرگ و فواحش

* ” وَ الَّذِينَ يجْتَنِبُونَ كَبَئرَ الاثمِ وَ الْفَوَحِش وَ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ‏،
* و نيز براى كسانى كه از گناهان كبيره و از فواحش اجتناب مى‏كنند، و چون خشم مى‏گيرند جرم طرف را مى‏بخشند.“

كبائر الاثم عبارت است از گناهان كبيره‏اى كه آثار سوئش بزرگ است، و خداى تعالى از جمله آنها **مى‏گسارى و قمار** را شمرده، و فرموده:” قل فيهما اثم كبير،“ و كلمه فواحش جمع فاحشه است كه به معناى گناه شنيع و بى شرمانه است، و خداى تعالي **زنا و لواط** را از مصاديق آن شمرده و فرموده: ” و لا تقربوا الزنى انه كان فاحشة.“ و از لوط حكايت كرده كه در باره لواط فرموده:” أ تاتون الفاحشة و أنتم تبصرون.“

آيه 37 سوره شوري الميزان ج : 18 ص : 92

# گناهان قابل بخشش، و گناهان مستوجب كيفر

* ” وَ مَن يَعْمَلْ سوءاً أَوْ يَظلِمْ نَفْسهُ ثُمَّ يَستَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَّحِيماً. وَ مَن يَكْسِب إِثْماً فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلى نَفْسِهِ وَ كانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً. وَ مَن يَكْسِب خَطِيئَةً أَوْ إِثماً ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بهْتَناً وَ إِثْماً مُّبِيناً،
* بلى، كسى كه احيانا عمل بدى مى‏كند و يا به خود ستم روا مى‏دارد و سپس از خدا طلب مغفرت مى‏كند، خدا را آمرزگار و رحيم مى‏يابد . و هر كس قلب خود را با ارتكاب گناه آلوده سازد، دودش به چشم خودش مى‏رود و علم و حكمت از طرف خدا است. و كسى كه خود مرتكب خطائى يا گناهى مى‏شود، سپس آن را به گردن بى‏گناهى مى‏اندازد بهتان و گناهى آشكار گردن گرفته است.“

اين آيه شريفه و دو آيه بعد آن هر سه در اين زمينه سخن دارند كه غرض واحدى را تامين كنند و آن غرض بيان گناهى است كه آدمى با علم به گناه بودنش مرتكب شود، هر يك از سه آيه جهتى از جهات آن گناه را بيان مى‏كند:

**الف-** آيه اولى روشن مى‏سازد كه هر معصيت كه انسان مرتكب آن شود، با تبعاتى كه دارد، در نفس او اثر سوء باقى مى‏گذارد، و در نامه اعمالش نوشته مى‏شود، و بنده خدا مى‏تواند به وسيله توبه و استغفار، آن اثر سوء را از بين ببرد، و اگر بنده خدا توبه و استغفار بكند، خدا را غفور و رحيم خواهد يافت.

**ب -** آيه دوم تذكر مى‏دهد كه هر گناهى كه ايشان مرتكب شوند، تنها و تنها به ضرر خود كرده و ممكن نيست كه اثر آن گناه خطا برود، يعنى دامن او را نگيرد و به جاى او دامنگير غير شود. پس گنه كار بى‏خود تلاش نكند، و براى تبرئه خود گناه خود را به گردن بى گناهى نيندازد و دست به افتراء و تهمت نزند.

**ج** - آيه سوم توضيح مى‏دهد كه خطا و گناهى كه انسان مرتكب مى‏شود، به فرض هم كه به ديگران تهمت بزند و به گردن بى گناهان بشكند، تازه مرتكب گناهى ديگر، غير گناه اول شده است.

” و من يكسب اثما فانما يكسبه على نفسه و كان الله عليما حكيما،“

در آیه دومی که از نظر مضمون مرتبط به آيه بعد است مساله تهمت به خدا و گناه را متعرض است، و بنا بر اين جمله مورد بحث به منزله مقدمه است براى آن آيه و در نتيجه جمله:” فانما يكسبه على نفسه،“ در اين صدد است كه اثر گناه را منحصرا معين در مرتكب آن كند، و اين خود اندرزى است به كسانى كه گناه مى‏كنند، و سپس آن را به گردن بى گناهى مى‏اندازند.

چون خدا مى‏داند گناه را چه كسى مرتكب شده، و او شخص گنه كار است، نه متهم و نه كسى كه گردن گرفته، و خدا حكيم است، و به جرم گناه، غير گناه كار را مؤاخذه نمى‏كند، و وزر گناه را جز بر و ارزش نمى‏دهد، همچنانكه در جاى ديگر فرموده:” لها ما كسبت و عليها ما اكتسبت،“ و نيز فرموده:” و لا تزر وازرة وزر اخرى،“ و نيز فرموده:” و قال الذين كفروا للذين آمنوا اتبعوا سبيلنا و لنحمل خطاياكم و ما هم بحاملين من خطاياهم من شى‏ء انهم لكاذبون .“

”و من يكسب خطيئة او اثما ثم يرم به بريئا فقد احتمل بهتانا و اثما مبينا،“

خداى سبحان از آنجا كه در آيه فوق خطيئه را به كسب نسبت داده، مرادش از اين كلمه همان معصيت است يعنى انجام دادن عملى كه مى‏داند نبايد انجام داد.

و از آنچه گذشت اين معنا روشن شد كه چرا تعبير از معصيت در آيات كريمه مختلف است، يك جا آن را اثم خوانده، جائى ديگر خطيئه ناميده يك جا سوء، و جائى ديگر ظلم، يك جا خيانت و جائى ديگر ضلالت خوانده و روشن شد كه هر يك از اين الفاظ معنائى داردكه مناسب با محلى است كه در آنجا استعمال شده است.

آيه 110 تا 112 سوره نساء الميزان ج : 5 ص : 120

# كفر نوميدي از رحمت خدا

* ” يَبَنىَّ اذْهَبُوا فَتَحَسسوا مِن يُوسف وَ أَخِيهِ وَ لا تَايْئَسوا مِن رَّوْح اللَّهِ إِنَّهُ لا يَايْئَس مِن رَّوْح اللَّهِ إِلا الْقَوْمُ الْكَفِرُونَ،
* فرزندان من! برويد و يوسف و برادرش را بجوئيد و از فرج خدا نوميد مشويد، كه جز گروه كافران از گشايش خدا نوميد نمى‏شوند،“

هيچ صاحب ايمانى نمى‏تواند و نبايد از روح خدا مايوس و از رحمتش نااميد شود زيرا ياس از روح خدا و نوميدى از رحمتش در حقيقت محدود كردن قدرت او، در معنا كفر به احاطه و سعه رحمت اوست، همچنانكه در آنجا كه گفتار يعقوب عليه‏السلام را حكايت مى‏كند مى‏فرمايد:” انه لا يياس من روح الله الا القوم الكافرون.“

و در آنجا كه كلام ابراهيم عليه‏السلام را حكايت مى‏كند از قول او مى‏فرمايد: ” و من يقنط من رحمة ربه الا الضالون،“ و همچنين در اخبار وارده، از گناهان كبيره و مهلكه شمرده شده است.

آيه 87 سوره يوسف الميزان ج : 11 ص : 321

# شرك خفي گريبانگير مؤمن

* ” وَ مَا يُؤْمِنُ أَكثرُهُم بِاللَّهِ إِلا وَ هُم مُّشرِكُونَ‏،
* و بيشترشان به خدا ايمان نيارند، جز اينكه مشرك باشند.“

چگونه ممكن است آدمى در آن واحد، هم متلبس به ايمان باشد و هم به شرك، با اينكه ايمان و شرك دو معناى مقابل همند كه در محل واحد جمع نمى‏شوند؟

جواب اين است كه: اين اجتماع، نظير اجتماع اعتقادات متناقض و اخلاقيات متضاد است، و از اين نظر ممكن است كه اينگونه امور از معانى‏اى باشند كه فى نفسه قابل شدت و ضعفند، و مانند دورى و نزديكى، به اضافه و نسبت مختلف مى‏شوند، مثلا قرب و بُعد اگر مطلق و بدون اضافه لحاظ شود هرگز در محل واحد جمع نمى‏شوند، ولى اگر نسبى و اضافى لحاظ شوند، ممكن است در محل واحد جمع شوند، و با هم مطابقت داشته باشند، مثلا در باره مكه، هم دورى صادق است و هم نزديكى، دورى از شام، و نزديكى به مدينه، همچنين اگر مكه با مدينه مقايسه شود از شام دور هست، ولى اگر با بغداد مقايسه شود به شام نزديك خواهد بود .

ايمان به خدا و شرك به او هم - كه حقيقتشان عبارتست از تعلق و بستگى قلب به خضوع و در برابر خدا يعنى ذات واجب الوجود و بستگى آن بغير او از چيزهايى كه مالك خود و چيز ديگرى نيستند مگر به اذن خدا، - دو مطلب اضافى هستند كه به اختلاف نسبت و اضافه، مختلف مى‏شوند.

اگر ايمان به خدا و شرك به او را دو نقطه صرف و بى‏نهايت تصور كنيم در بين اين دو نقطه فاصله زيادى است كه راهروانى در بين آن دو هر يك در يك نقطه قرار دارند. ( پس همانطور كه ممكن است دل آدمى يكسره بستگى به زندگى دنياى فانى و زينت‏هاى باطل آن پيدا كرده و بكلى هر حق و حقيقتى را فراموش كند، و نيز ممكن است مانند مخلَصين از اولياى خدا از هر چيز كه دل را مشغول از خداى سبحان مى‏سازد منقطع گشته به تمام معنا و با تمامى دل متوجه خدا شده لحظه‏اى از او غافل نشود و در ذات و صفات خود جز به او آرام نگيرد و جز آنچه او مى‏خواهد نخواهد .

همچنين ممكن است سهمى از آن و سهمى از اين را با هم داشته باشد، زيرا ( همان طورى كه گفته شد،) ميان اين دو نقطه منزلهاى بسيارى است كه از جهت نزديكى و دورى به يكى از آن دو مختلفند، و همين مراتب است كه دو طرف را به نحوى از اجتماع، يكجا جمع مى‏كند، و ( راهروان در اين مراتب كم و يا بيش، سهمى از ايمان و سهمى از شرك را دارند.)

از جمله ادله بر اين مدعا اخلاق و صفاتيست كه در باطن دلها جايگزين است و آدمى را بخلاف آنچه كه از حق و باطل معتقد شده دعوت مى‏كند، و در اعمال صادره از او اثر مى‏گذارد، و لذا مى‏بينيم فلان شخص ادعاى ايمان به خدا مى‏كند و در عين حال بند بند بدنش از ترس مصيبتى كه ممكن است روى بياورد مى‏لرزد، و حال آنكه متوجه اين معنا هست كه هيچ كس هيچ حول و قوه‏اى جز بوسيله خدا ندارد.

و نيز مى‏بينيم فلان آقا كه ادعاى ايمان به خدا مى‏كند و با اينكه به راستى ايمان دارد به اينكه:” ان العزة لله جميعا - عزت همه‏اش مال خداست،“ مع ذلك اين در و آن در مى‏زند، و با اينكه ايمان دارد كه خدا ضامن روزى است با اين حال در خانه هر كس و ناكس را مى‏كوبد، ايمان دارد كه پروردگارش به آنچه كه در دل نهفته دارد عالم است؟ و به آنچه كه مى‏گويد شنواست و به آنچه كه مى‏كند بصير است، و بر او هيچ چيز نه در آسمانها و نه در زمين پوشيده نيست، اما در عين حال همين پروردگار را معصيت نموده حيا نمى‏كند و همچنين ....

پس مراد از شرك در آيه مورد بحث بعضى از مراتب شرك است، كه با بعضى از مراتب ايمان جمع مى‏شود، و در اصطلاح فن اخلاق آنرا شرك خفى مى‏گويند.

آيه 106 سوره يوسف الميزان ج : 11 ص : 376

# احاطه خطيه به انسان

* ” بَلى مَن كَسب سيِّئَةً وَ أَحَطت بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئك أَصحَب النَّارِ هُمْ فِيهَا خَلِدُون وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ أُولَئك أَصحَب الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَلِدُونَ‏
* بله كسى كه گناه مى‏كند تا آنجا كه آثار گناه بر دلش احاطه يابد اين چنين افراد اهل آتشند و بيرون شدن از آن برايشان نيست،
* و كساني كه ايمان آورده و عمل صالح مى‏كنند اهل بهشتند و ايشان نيز در بهشت جاودانند! “

**خطيئه** به معناى آن حالتى است كه بعد از ارتكاب كار زشت به دل انسان دست مي دهد، و به همين جهت بود كه بعد از ذكر كسب سيئه، احاطه خطيئه را ذكر كرد، و احاطه خطيئه ( كه خدا همه بندگانش را از اين خطر حفظ فرمايد،) باعث مي شود كه انسان محاط بدان، دستش از هر راه نجاتى بريده شود، كانّه آنچنان خطيئه او را محاصره كرده، كه هيچ راه و روزنه‏اى براى اينكه هدايت به وى روى آورد، باقى نگذاشته، در نتيجه چنين كسى جاودانه در آتش خواهد بود، و اگر در قلب او مختصرى ايمان وجود داشت و يا از اخلاق و ملكات فاضله كه منافى با حق نيستند، از قبيل انصاف و خضوع در برابر حق و نظير اين دو پرتوى مى‏بود، قطعا امكان اين وجود داشت، كه هدايت و سعادت در دلش رخنه يابد، پس احاطه خطيئه در كسى فرض نمي شود، مگر با شرك به خدا، كه قرآن در باره‏اش فرموده:

* ” ان الله لا يغفر ان يشرك به، و يغفر مادون ذلك لمن يشاء،
* خدا اين جرم را كه به وى شرك بورزند، نمى‏آمرزد،
* و پائين‏تر از آنرا از هر كس بخواهد مى‏آمرزد!“

و نيز از جهتى ديگر، مگر با كفر و تكذيب آيات خدا كه قرآن در باره‏اش مى‏فرمايد:

* ” و الذين كفروا و كذبوا باياتنا اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون،
* و كساني كه كفر بورزند، و آيات ما را تكذيب كنند، اصحاب آتشند، كه در آن جاودانه خواهند بود! “

پس در حقيقت كسب سيئه، و احاطه خطيئه به منزله كلمه جامعى است براى هر فكر و عملى كه خلود در آتش بياورد.

### آيه 81و82 سوره بقره الميزان ج : 1 ص : 320 - 326

# گناه جهل به معارف دین

* ” إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَئكَةُ ظالِمِى أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنتُمْ قَالُوا كُنَّا مُستَضعَفِينَ فى الأَرْضِ قَالُوا أَ لَمْ تَكُنْ أَرْض اللَّهِ وَسِعَةً فَتهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئك مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَت مَصِيراً. إِلا الْمُستَضعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدَنِ لا يَستَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لا يهْتَدُونَ سبِيلاً. فَأُولَئك عَسى اللَّهُ أَن يَعْفُوَ عَنهُمْ وَ كانَ اللَّهُ عَفُواًّ غَفُوراً،“

قرآن شريف در اين آيه مباركه اين معنا را روشن مى‏سازد كه جهل به معارف دين در صورتى كه ناشى از قصور و ضعف باشد و خود انسان جاهل هيچ دخالتى در آن قصور و در آن ضعف نداشته باشد در درگاه خداى عز و جل معذور است .

توضيح اينكه خداى سبحان جهل به دين و هر ممنوعيت از اقامه شعائر دينى را ظلم مى‏داند، ظلمى كه عفو الهى شامل آن نمى‏شود، آنگاه از اين قانون كلى مستضعفين را استثناء نموده، عذر آنان را كه همان استضعاف باشد پذيرفته است.

آنگاه با بيانى كلى كه هم شامل آنان شود و هم شامل غير آنان معرفيشان نموده و آن بيان كلى عبارت است از اينكه كسى نتواند محذورى را كه مبتلاى بدان است دفع كند و اين معنا همانطور كه شامل مستضعفين مورد بحث مى‏شود كه در سرزمينى قرار گرفته‏اند كه اكثريت و قدرت در آنجا به دست كفار است و چون عالمى دينى نيست كه معارف دين را از او بياموزند و يا محيط كفر و ترس از شكنجه‏هاى طاقت‏فرساى كفار اجازه نمى‏دهد به آن معارف عمل كنند و از سوى ديگر قدرت بيرون آمدن از آنجا و رفتن به محيط اسلام را هم ندارند، يا به خاطر اينكه فكرشان كوتاه است و يا گرفتار بيمارى و يا نقص بدنى و يا فقر مالى و يا موانع ديگرند، همچنين شامل كسى هم مى‏شود كه اصلا ذهنش منتقل به اين معنا كه دينى هست و معارف دينى ثابتى وجود دارد و بايد آن معارف را آموخته مورد عملش قرار داد نمى‏شود، هر چند كه اين شخص عنادى با حق ندارد و اگر حق به گوشش بخورد به هيچ وجه از قبول آن استكبار نمى‏ورزد، بلكه اگر حقانيت مطلبى برايش روشن شود آن را پيروى مى‏كند، ليكن حق برايش روشن نشده و عوامل مختلفى دست به دست هم داده و نگذاشته كه اين شخص به دين حق بگرايد. چنين كسى نيز مستضعف است و مصداق استثناى در آيه است.

ضمناً مطلب حق، و دين حق و هر حق ديگرى كه انسان از آن غافل است، در وسع انسان نيست و خداى تعالى هم كسى را از آن باز خواست نمى‏كند، همچنانكه مطلب حق و دين حق و هر حق ديگر اگر مورد توجه آدمى باشد ولى از ناحيه دشمن قدرت بر انجام آن را نداشته باشد آن نيز در وسع آدمى نيست و خداى تعالى در مورد آن بازخواستى ندارد.

قرآن شريف همانطور كه تكليف را در جائى كه خارج از وسع باشد بر مى‏دارد، همچنين ضابطه‏اى كلى در تشخيص مورد دست مى‏دهد و مى‏فهماند كجاست كه اگر تكليف را انجام ندهى معذورى و كجا است كه معذور نيستى، و آن ضابطه كلى اين است كه انجام ندادن تكليف مستند به اكتساب و اختيار خود آدمى نباشد و خودش در اين ترك وظيفه هيچ دخالتى نداشته باشد .

و هر انسانى آنچه از كارهاى خوب كه مى‏كند به سود خود مى‏كند و آنچه از كارهاى بد مى‏كند عليه خود مى‏كند، و اما اگر آنچه را كه مى‏كند به عنوان كار خوب و كار بد نمى‏كند و از خوبى و بدى آن جاهل و يا غافل است، آن عمل نه بسود او است و نه عليه او.

از اينجا روشن مى‏شود كه مستضعف تهى دست است و چيزى از خوبى و بدى در دست ندارد، چون آنچه مى‏كرده به عنوان كار خوب و يا كار بد نمى‏كرده، در نتيجه امر او محول به خداى تعالى است تا پروردگارش با او چه معامله كند؟ البته با در نظر گرفتن اينكه رحمتش بر غضبش پيشى دارد، اميد عفو در آنان بيشتر است: ” فاولئك عسى الله ان يعفو عنهم ....“

الميزان ج : 5 ص : 80

# گناه ظاهري و گناه باطني

* ” وَ ذَرُوا ظهِرَ الاثْمِ وَ بَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الاثْمَ سيُجْزَوْنَ بِمَا كانُوا يَقْترِفُونَ،
* گناه ظاهر و نهان را واگذاريد، كسانى كه گناه مى‏كنند به زودى سزاى اعمالى را كه مى‏كرده‏اند خواهند ديد!“

اين آيه گر چه به حسب مضمون مطلق است، و از جميع گناهان ظاهرى و باطنى نهى مى‏كند ولى از سياق آيات قبل و بعد از آن استفاده مى‏شود كه اين آيه تمهيد و زمينه چينى است براى نهيى كه بعدا در جمله: ” و لا تاكلوا،“ مى‏آيد و لازمه آن اين است كه خوردن از گوشت حيوانى كه اسم خدا بر آن برده نشده حرام و از مصاديق اثم باشد، تا اين جمله مربوط به جمله:” و ذروا ظاهر الاثم و باطنه،“ شود، پس اين خوردن، اثم ظاهر يا اثم باطن هر دو مى‏تواند باشد، ولى از تاكيد بليغى كه در جمله:”و انه لفسق،“ است به دست مى‏آيد كه **خوردن چنين گوشتى جزو گناهان باطنى است**، و گر نه هيچ احتياجى به چنين تاكيد اكيدى نبود .

از اين بيان معلوم شد كه مراد از گناه ظاهرى آن گناهى است كه شومى عاقبت و زشتى اثرش بر كسى پوشيده نيست، مانند شرك، آشوبگرى و ظلم، و مراد از گناه باطنى آن گناهى است كه زشتيش همه كس فهم نيست، مانند خوردن ميته، خون و گوشت خوك. اين قسم از گناه با تعليم خدايى شناخته مى‏شود و عقل نيز گاهى آنرا درك مى‏كند.

يه 120سوره انعام الميزان ج : 7 ص : 458

# کوری اولیه و کوری و ضلالت ثانوی گنهکاران

* ” يُضِلُّ بِهِ كثِيراً وَ يَهْدِى بِهِ كَثِيراً وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلا الْفَاسِقِينَ‏ ! “
* ” بسيارى را با آن هدايت و بسيارى را بوسيله آن گمراه مى‏كند،

ولى جز گروه بدكاران كسى را بدان گمراه نمى‏كند! “

آيه شهادت مي دهد بر اين كه يك مرحله از ضلالت و كورى دنبال كارهاى زشت انسان به عنوان مجازات در انسان گنه كار پيدا مي شود، و اين غير آن ضلالت و كورى اولى است كه گنه‏كار را به گناه وا داشت، چون در آيه مورد بحث مى‏فرمايد: ” خدا با اين مثل گمراه نمي كند مگر فاسقان را،“ اضلال را اثر و دنباله فسق معرفى كرده، نه جلوتر از فسق، معلوم مي شود اين مرحله از ضلالت غير از آن مرحله‏ايست كه قبل از فسق بوده، و فاسق را به فسق كشانيده است!

اين را نيز بايد دانست كه هدايت و اضلال دو كلمه جامع هستند كه تمامى انواع كرامت و خذلان را كه از سوى خدا به سوى بندگان سعيد و شقى مى‏رسد، شامل مي شود.

خداي تعالي در قرآن كريم بيان فرموده كه براى بندگان نيك بخت خود كرامتهائى دارد، و در كلام مجيدش آنها را بر شمرده و مى‏فرمايد :

* **ايشانرا به حياتى طيب زنده مى‏كند.**
* **ايشانرا به روح ايمان تاييد مى‏كند.**
* **از ظلمت‏ها به سوى نور بيرونشان مى‏آورد.**
* **براى آنان نورى درست مى‏كند كه با آن نور راه زندگى را طى مى‏كنند.**
* **او ولى و سرپرست ايشان است.**
* **ايشان نه خوفى دارند، و نه دچار اندوه مى‏گردند.**
* **او همواره با ايشان است.**
* **اگر او را بخوانند دعايشانرا مستجاب مي كند.**
* **چون به ياد او بيفتند او نيز به ياد ايشان خواهد بود.**
* **فرشتگان همواره به بشارت و سلام بر آنان نازل مي شوند.**
* **و از اين قبيل كرامت‏هائى ديگر .**

و براى بندگان شقى و بدبخت خود نيز خذلانها دارد، كه در قرآن عزيزش آنها را برشمرده و مى‏فرمايد :

* **ايشانرا گمراه مى‏كند.**
* **از نور به سوى ظلمت‏ها بيرون مى‏برد.**
* **بر دلهاشان مهر مى‏زند.**
* **بر گوش و چشمشان پرده مى‏افكند.**
* **رويشانرا به عقب بر مى‏گرداند.**
* **و بر گردنهاشان غلها مى‏افكند.**
* **غلهايشان را طورى به گردن مى‏اندازد كه ديگر نمي توانند رو بدين سو و آن سو كنند.**
* **از پيش رو و از پشت سرشان سدى و راه‏بندى مى‏گذارد ، تا راه پس و پيش نداشته باشند.**
* **شيطانها را قرين و دمساز آنان مى‏كند، تا گمراهشان كنند ، بطوريكه از گمراهيشان خرسند باشند ، و به پندارند كه راه همان است كه ايشان دارند.**
* **شيطانها كارهاى زشت و بى ثمر آنانرا در نظرشان زينت مي دهند.**
* **شيطانها سرپرست ايشان مى‏گردند.**
* **خداوند ايشانرا از طريقى كه خودشان هم نفهمند استدراج مى‏كند ، يعنى سر گرم لذائذ و زينت‏هاى ظاهرى دنياشان مي سازد ، تا از اصلاح خود غافل بمانند و به همين منظور ايشانرا مهلت مي دهد،كه كيد خدا بس متين است.**
* **با ايشان نيرنگ مى‏كند و آنان را به ادامه طغيان وا مي دارد ، تا بكلى سرگردان شوند.**

اينها پاره‏اى از اوصافى بود كه خدا در قرآن كريمش از آن دو طائفه نام برده است.

از ظاهر آيه بر مي آيد كه انسان در ماوراى زندگى اين دنيا **حيات ديگرى قرين سعادت و يا شقاوت دارد،** كه آن زندگى نيز اصولى و شاخه‏هائى دارد ، كه وسيله زندگى اويند ، و انسان به زودى يعنى هنگامى كه همه سبب‏ها از كار افتاد، و حجاب برداشته شد، مشرف به آن زندگى مي شود، و بدان آگاه مى‏گردد.

آيه 26 سوره بقره الميزان ج : 1 ص : 142

# خسارت بارترين طایفه گنهکاران

* ” أُولَئك الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسهُمْ وَ ضلَّ عَنهُم مَّا كانُوا يَفْترُونَ‏،
* لا جَرَمَ أَنهُمْ فى الاَخِرَةِ هُمُ الأَخْسرُونَ‏،
* اينها همانهايند كه در دنيا حقيقت ذاتشان را باختند و از دست دادند، و در قيامت اثرى از آن افترائاتشان نمى‏بينند،
* در نتيجه در آخرت زيانكارترين افراد نيز همينهايند!“

اين آيه شريفه مشتمل بر دو نكته است:

* يكى اينكه مى‏فرمايد كفار نفس خود را خاسر كردند،
* دوم اينكه مى‏فرمايد افترائى كه يك عمر مرتكب آن شدند در آخرت اثرى از آن نمى‏يابند.

وقتى آدمى چيزى را براى نفس خود بخرد كه مايه هلاكتش باشد، و سرمايه عمر و مال و هر چيز ديگر را بدهد و در مقابل كفر و معصيت را بخرد در اين معامله ضرر كرده و اين ضرر را خودش براى خود فراهم آورده است.

و اما ضلالت در افترائى كه بستند علتش اين است كه عقايد خرافى كه داشتند دروغ بود، يعنى وهمى بود كه در خارج واقعيت نداشت، خرافاتى بود كه هوا و هوسهاى دنيوى آن را در نظرشان جلوه داده بود، و با برچيده شدن زندگى دنيا و هيچ و پوچ شدن هوا و هوسها، آن اوهام و خرافات نيز جلوه و رنگ خود را مى‏بازد، و معلوم مى‏شود چيزى جز دروغ و افتراء نبوده، در آن روز هر كسى مى‏فهمد كه حق مبين تنها خداى تعالى بوده و آنچه را حق مى‏پنداشتند چيزى جز خيال نبوده است.

- ” لا جرم انهم فى الاخرة هم الاخسرون!‌

- حقا اين خرافه‏پرستان در آخرت زيانكارترين افراد خواهند بود!‌“

وجه زيانكارتر بودنشان در آخرت - اگر فرض كنيم منظور، زيانكارتر از ساير معصيت‏كاران باشند- اين است كه ساير گنهكاران اميد نجات دارند، اما اينها به خاطر كفر و عنادشان نفس خود را خاسر و ضايع و هلاك كردند، در نتيجه ديگر اميدى در نجاتشان از آتش آخرت نيست، همانطور كه در دنيا با حفظ آن عنادى كه داشتند اميدى به رستگارى و برگشتن از كفر به سوى ايمان در آنان نبود.

ظاهر آيه اين است كه مى‏خواهد اخسرين - زيانكارترين را منحصر در آنان كرده بفرمايد: اين طايفه از تمامى طوايف گنهكار خاسرترند!

آيه 21 و22 سوره هود الميزان ج : 10 ص : 285

# خسارتبارترين ها در قيامت

* ” إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَةِ زَيَّنَّا لهُمْ أَعْمَلَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ‏،
* أُولَئك الَّذِينَ لهُمْ سوءُ الْعَذَابِ وَ هُمْ فى الاَخِرَةِ هُمُ الأَخْسرُونَ‏،
* كسانى كه به آخرت ايمان ندارند اعمالشان را به نظرشان آراسته‏ايم كه تا كور دل باشند،
* آنها كسانى هستند كه عذاب سخت دارند و آنان خود در آخرت زيانكارترند.“

معناى زينت دادن عمل اين است كه، عمل را طورى قرار دهند كه آدمى مجذوب و شيفته آن شود و كسانى كه ايمان به آخرت ندارند از آنجايى كه آن روز را كه غايت مسير انسان است قبول ندارند، بناچار آنان مى‏مانند و دنيا، و معلوم است كه دنيا هم نمى‏تواند غايت اعمال قرار گيرد، پس اين بى‏نوايان كه دست به دامان اعمال خود مى‏زنند، در راه زندگى متحير و سرگردانند، زيرا هدفى ندارند تا با اعمال خود به سوى آن هدف بروند.

” اولئك الذين لهم سوء العذاب و هم فى الآخرة هم الاخسرون،“ اين جمله تهديدى است به مطلق عذاب، چه دنيوى و چه اخروى، چون دنبالش عذاب خصوص آخرت را خاطر نشان مى‏سازد و مى‏فرمايد:” و هم فى الآخرة هم الاخسرون،“ پس معلوم مى‏شود جمله اول مربوط به مطلق عذاب است و شايد وجه اينكه مى‏فرمايد: اينان در آخرت أخسرون- زيانكارتران هستند، اين است كه نامه اعمال ساير گنه‏كاران، هم مشتمل بر گناه است و هم مشتمل بر ثواب، كه مطابق آن اعمال، جزا داده مى‏شوند، اما اين بيچارگان گناهانشان در نامه‏ها ثبت شده، اما ثوابهايشان و كارهاى نيكشان حبط شده و ثبت نگشته است.

آيه 4و5سوره نمل الميزان ج : 15 ص : 482

# حمل بار گناه ديگران در قيامت

* ” وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالهَمْ وَ أَثْقَالاً مَّعَ أَثْقَالهَمْ وَ لَيُسئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَمَّا كانُوا يَفْترُونَ‏،
* و بايد كه بارهاى خود را با وزر بارهاى ديگران حمل كنند و روز قيامت به يقين از افتراهايى كه بسته‏اند بازخواست خواهند شد.“

كفار نمى‏توانند عين خطاهاى مؤمنين را حمل كنند، براى اينكه خطاى هر كسى به گردن خود اوست، و ليكن خطاهاى خود را با مثل وزر و وبال مؤمنينى كه به دست آنان كافر شده‏اند، حمل مى‏كنند بدون اينكه چيزى از وبال خود آن شخص از ايمان برگشته، كم شود، اما از وبال آنان كم نمى‏شود، براى اينكه به اختيار خود دست از اسلام برداشتند، و اما مشركين كه مثل خطاهاى آنان را با خطاهاى خود حمل مى‏كنند، براى اينكه باعث گمراهى آنان شدند، پس دو عذاب خواهند ديد يكى براى ضلالتشان و يك عذاب ديگر براى اضلالشان .

پس مى‏توان گفت آيه مورد بحث در معناى آيه” ليحملوا اوزارهم كاملة يوم القيمة و من اوزار الذين يضلونهم بغير علم،“ مى‏باشد.

آيه 13 سوره عنكبوت الميزان ج : 16 ص : 160

# هر كسي بار گناه خويش مي كشد!

* **” قُلْ أَ غَيرَ اللَّهِ أَبْغِى رَبًّا وَ هُوَ رَب كلّ‏ِ شىْ‏ءٍ وَ لا تَكْسِب كلُّ نَفْسٍ إِلا عَلَيهَا وَ لا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلى رَبِّكم مَّرْجِعُكمْ فَيُنَبِّئُكم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تخْتَلِفُونَ‏،**
* **بگو آيا به جز خدا پروردگارى بجويم با اينكه پروردگار هر چيزى است و هيچ نفسى از شما كار(زشتى) نمى‏كند مگر به زيان خود و هيچ حاملى بار(گناه) ديگرى را برنمى‏دارد، سپس بازگشت شما به سوى پروردگارتان است و به شما خبر مى‏دهد در آنچه اختلاف داشتيد!“**

مجموع دو جمله:”ولا تكسب كل نفس الا عليها،“ و”ولا تزر وازرة وزراخرى،“ يك معنا را افاده مى‏كنند، و آن اين است كه: هر كس هر چه مى‏كند مانند سايه‏اى به دنبالش هست، و از او به ديگرى تجاوز نمى‏كند، و اين مفاد آيه:” كل نفس بما كسبت رهينة،“ است كه مى‏فرمايد: هر كس گروگان عملى است كه كرده است.

بطور كلى اشخاص هيچ عمل زشتى نمى‏كنند مگر اينكه خود صاحبان عمل، وزر و وبال آن را به دوش خود خواهند كشيد، و هيچ كس وزر ديگرى را به دوش نمى‏كشد، و اين آثار سوء همچنان باقى است تا روزى كه خلايق به سوى پروردگار خود بازگشت كنند، و پروردگار با كشف حقايق اعمال بندگان جزاى آنان را بدهد.

آيه 164 سوره انعام الميزان ج : 7 ص : 546

# هيچ كس بار گناه ديگري را بر نمي دارد!

* **” أَلا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى‏ ؟**
* **و نمى‏داند كه هيچ گنهكارى گناه ديگرى را تحمل نمى‏كند، و به گردن نمى‏گيرد؟** “

وزر به معناى ثقل است، ولى استعمالش بيشتر در گناه رواج يافته، و كلمه وازرة به معناى گنهكار است كه بايد سنگينى گناه را تحمل كند.

مي فرمايد: هيچ انسانى گناه انسانى ديگر را تحمل نمى‏كند، يعنى نفس هيچ كس به گناهى كه ديگرى كرده آلوده نمى‏شود، و قهرا هيچ كس هم به گناهى كه ديگرى كرده عقوبت و مؤاخذه نمى‏شود .

آيه 38 سوره نجم الميزان ج 19 ص 75

# هيچ باربرداري بار گناه ديگري را بر نمي دارد!

* ” وَ لا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَ إِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلى حِمْلِهَا لا يحْمَلْ مِنْهُ شىْ‏ءٌ وَ لَوْ كانَ ذَا قُرْبى إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يخْشوْنَ رَبهُم بِالْغَيْبِ وَ أَقَامُوا الصلَوةَ وَ مَن تَزَكى فَإِنَّمَا يَتزَكى لِنَفْسِهِ وَ إِلى اللَّهِ الْمَصِيرُ،
* هيچ بار بردارى بار گناه ديگرى را برنمى‏دارد و اگر كسى كه بارش سنگين است براى برداشتن آن كسى را دعوت كند چيزى از آن را برندارد اگر چه خويشاوند باشد، تو فقط كسانى را كه ناديده از پروردگار خود مى‏ترسند و نماز برپا كنند بيم مى‏دهى، هر كه تذكيه كند براى خويش تزكيه مى‏كند و سرانجام به سوى خدا است.“

از گناه هم به وزر تعبير مى‏كنند و هم به ثقل همچنان كه در قرآن كريم آمده يك جا فرموده:” ليحملوا اوزارهم كاملة،“ و جايى ديگر همين مضمون را به عبارت” و ليحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم،“ آورده است.

پس مى‏فهميم كه وزر، و ثقل، به يك معنا است، و معناى جمله چنين است كه: هيچ نفسى در حالى كه بار گناه خود را به دوش دارد، بار گناه شخص ديگر را به دوش نمى‏كشد، و لازمه اين آن است كه هيچ شخصى جز به آنچه خود به دوش مى‏كشد بازخواست نشود، و تنها كيفر وزر و گناه خود را ببيند .

” و ان تدع مثقلة الى حملها لا يحمل منه شى‏ء و لو كان ذا قربى،“ يعنى اگر شخص گرانبارى كه بار گناه به ستوهش آورده، به ديگرى التماس كند كه مقدارى از بار او را بردارد و به دوش بكشد، احدى نيست كه خواهش وى را بپذيرد، و چيزى از بار گناه او را برداشته و حمل كند، هر چند درخواست شده خويشاوند درخواست كننده باشد مثل پدر يا مادر يا برادر يا خواهر .

ايه 18 سوره فاطر الميزان ج : 17 ص : 48

# وزر و وبال گناهان چه كسي را بر مي دارند!؟

* ” لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيرِ عِلْمٍ أَلا ساءَ مَا يَزِرُون،
* آنها بايد در روز قيامت بار گناهان خويش را بطور كامل و شمه‏اى از گناهان آن كسانى را كه از روى جهل، گمراهشان مى‏كنند بردارند، بدانيد كه بد بارى برمى‏دارند.“

وزر ديگران را بر دوش كشيدن در حقيقت همان معنايى است كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ در حديثي فرموده:

* ” من سن سنة حسنة كان له اجرها و اجر من عمل بها من غير ان ينقص من اجره شى‏ء،
* **هر كس سنت خوبى را باب كند و مردم را بدان عادت دهد، هم اجر عمل خود را مى‏برد، و هم اجر هر كسى را كه بدان عمل كند، بدون اينكه از اجر عاملين آن، چيزى كم شود، و هر كس سنت زشتى را باب كند، هم وزر آن عمل را بدوش خواهد كشيد، و هم وزر هر كسى را كه به آن عمل كند! “**

در مساله باب كردن كار زشت يك وزر و عذاب بيشتر نيست، چيزى كه هست با اين يك عذاب دو نفر معذب مى‏شوند، يكى عامل و يكى هم آمر.

اگر جمله” ليحملوا اوزارهم،“ را با قيد كاملة مقيد نمود براى اين بود كه كسى توهم نكند كه بعضى از گناهان خود و بعضى از گناهان گمراه شدگان خود را حمل مى‏كنند، نه، همه وزرهاى خود و همه وزرهاى گمراه شدگان خود را كه باعث آن شده اند، حمل خواهند كرد.

و جملة ” و من اوزار الذين يضلونهم،“ اشعار دارد بر اينكه گمراه كنندگان، تمامى وزرهاى گمراه شدگان خود را بدوش نمى‏كشند، بلكه تنها آن وزرهايى را حمل مى‏كنند كه نتيجه اضلال ايشان بوده است.

آيه 25 سوره نحل الميزان ج : 12 ص : 335

# محروميت مرتدین از مغفرت و هدایت الهی

* ” ... إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْراً لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لهُمْ وَ لا لِيهْدِيهُمْ سبِيلا...،
* ... كسانى كه ايمان آوردند و باز كافر شدند، آنگاه دوباره ايمان آورده، باز كافر شده‏اند و اين نوبت كفرشان زيادتر شد، خدا در صدد آمرزش آنان نيست و بنا ندارد به هيچ راهى (هر چند كوره راه) هدايتشان كند....»

این آیه دلالت مى‏كند بر كيفرى كه خداى تعالى مرتدين را در صورتى كه ارتداد آنها تكرار شود با آن كيفر مى‏دهد و تكرار ارتداد به اين است كه بعد از آنكه به اسلام ايمان آوردند بار ديگر كفر بورزند، سپس براى بار دوم ايمان بياورند و بعد از آن دوباره كافر شوند و اين بار كفر خود را زيادتر كنند، خداى سبحان در اين آيه اينگونه افراد را كه چنين وضعى دارند تهديد كرده، به اينكه ديگر آنان را نخواهد آمرزيد و به سوى راه هدايت نخواهد كرد به اين معنا كه اميد نمى‏رود رحمتى كه از خدا متوقع است شامل حال آنان بگردد زيرا استقرار بر ايمان ندارند و امر خدا را ملعبه‏اى براى بازى و سرگرمى خود قرار دادند و كسى كه حالش چنين حالى است طبعا ثبات قدمى بر ايمان جدى و ايمانى كه از آنان قبول شود ندارند، آرى به حسب طبع چنينند، هر چند كه اگر ايمان جدى بياورند مغفرت و هدايت خداى تعالى شامل حالشان مى‏شود، چون توبه كردن يعنى ايمان واقعى آوردن چيزى نيست كه خداى تعالى آن را در هيچ حالى قبول نكند.

آيه 136 تا 139 سوره نساء الميزان ج : 5 ص : 183

# گناه سنت گزاران کفر

* ” وَ تِلْك عَادٌ جَحَدُوا بِئَايَتِ رَبهِمْ وَ عَصوْا رُسلَهُ وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ كلّ‏ِ جَبَّارٍ عَنِيدٍ،
* وَ أُتْبِعُوا فى هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَلا إِنَّ عَاداً كَفَرُوا رَبهُمْ أَلا بُعْداً لِّعَادٍ قَوْمِ هُودٍ!
* و اين قوم عاد آيات پروردگارشان را انكار نموده، فرستادگان او را نافرمانى كردند و گوش به فرمان هر جبارى عناد پيشه دادند،
* نتيجه‏اش اين شد كه براى خود لعنتى در دنيا و آخرت بجاى گذاشتند. قوم عاد به پروردگار خود كفر ورزيدند. مردم عاد قوم و معاصر هود پيامبر از رحمت من دور باشند!“

قوم هود گرفتار سه خصلت نكوهيده بودند، يكى انكار آيات الهى، دوم نافرمانى انبياء و سوم اطاعت كردن از جباران .

خداى تعالى وبال امر آنان را بيان كرده، مى‏فرمايد:

* ” و اتبعوا فى هذه الدنيا لعنة و يوم القيامة
* يعنى به خاطر آن سه خصلت نكوهيده، لعنت در همين دنيا و در قيامت دنبالشان كرد و از رحمت خدا دور شدند.“

مصداق اين لعن همان عذابى بود كه آنقدر تعقيبشان كرد تا به آنها رسيد و از بينشان برد، ممكن هم هست مصداقش آن گناهان و سيئاتى باشد كه تا روز قيامت عليه آنان در نامه اعمالشان نوشته مى‏شود و تا قيامت هر مشركى پيدا شود و هر شركى بورزد، گناهش به حساب آنان نيز نوشته مى‏شود چون سنت‏گذار كفر بودند، همچنانكه قرآن كريم در باره همه سنت‏گذاران فرموده:” و نكتب ما قدموا و آثارهم.“

اين معناى لعنتشان در دنيا بود و اما لعنتشان در روز قيامت مصداقش عذاب جاودانه‏اى است كه در آن روز گريبانشان را مى‏گيرد چون روز قيامت روز جزا است.

آيه 59 و60 سوره هود الميزان ج : 10 ص : 454

# گناه استکبار و انكار حق و آخرت

* ” إِلَهُكمْ إِلَهٌ وَحِدٌ فَالَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَةِ قُلُوبهُم مُّنكِرَةٌ وَ هُم مُّستَكْبرُونَ‏،
* خداى شما خداى يكتاست، كسانى كه به آخرت ايمان ندارند دلهايشان به انكار حق خو كرده و خودشان مستكبرند.“

در اين آيات، كافر را عبارت از كسى دانسته كه به روز جزا ايمان نداشته باشد، چون ايمان به روز جزا مستلزم ايمان به وحدانيت خدا و رسالت رسولان او است.

” قلوبهم منكرة، “ يعنى دلهايشان منكر حق است. اينها كه به روز جزا ايمان ندارند دلهايشان منكر حق است و نسبت به آن عناد و لجاج دارند، و مى‏خواهند با لجاجت در برابر حق، خود را بزرگتر از حق جلوه دهند، و بهمين جهت بدون هيچ دليل و حجتى از انقياد در برابر حق سر بر مى‏تابند.

- ” لا جرم ان الله يعلم ما يسرون و ما يعلنون انه لا يحب المستكبرين.“

و اين تعبير كنايه از تهديد به كيفرى سخت است، محققا خداى تعالى آنچه را كه ايشان پنهان مى‏دارند و يا آشكار مى‏سازند مى‏داند، يعنى خدا مى‏داند كارهايى كه در نهان و آشكار مى‏كنند، و بزودى آنان را به سزاى اعمالشان مى‏رساند و در برابر انكار و استكبارشان مؤاخذه مى‏فرمايد، زيرا او مستكبرين را دوست نمى‏دارد .

آيه 22 سوره نحل الميزان ج : 12 ص : 333

# بارسنگين گناه اعراض از قرآن

* **” . . . وَ قَدْ ءَاتَيْنَك مِن لَّدُنَّا ذِكراً،**
* **مَّنْ أَعْرَض عَنْهُ فَإِنَّهُ يحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وِزْراً،**
* **خَلِدِينَ فِيهِ وَ ساءَ لهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ حِمْلاً،**
* **. . . و به تو از نزد خود ذكرى داده‏ايم،**
* **هر كس از آن روى بگرداند روز رستاخيز بار گناهى مى‏برد،**
* **در گناهشان جاودانند و بارشان روز رستاخيز چه بد است.“**

كلمه ”وزر“ به معناى بار سنگين و گناه است، چون فرموده آن را روز قيامت حمل مى‏كند. و اگر آن را نكره آورد براى اين بود كه بزرگى خطر آن را برساند. و معناى آيه اين است كه:

” كسى كه از ذكر (يعني از قرآن) اعراض كند او در روز قيامت ثقلى بسيار عظيم الخطر و صاحب اثرى تلخ را، حمل خواهد كرد.“

در اين آيه گناه را از آن جهت كه قائم به ايشان است تشبيه به ثقلى كرد كه آدمى با همه سنگينى و مشقت كه دارد به دوش خود بكشد آن وقت بطور استعاره همان گناه را وزر و سنگينى ناميد.

” خالدين فيها و ساء لهم يوم القيمة حملا. “

مراد از خالد بودنشان در ” وزر“ خلودشان در كيفر آن است يعنى عذاب كه به طور كنايه فرموده خالد در وزرند.

آيه شريفه مورد بحث از روشن‏ترين آيات قرآنى است در اينكه دلالت مى‏كند بر تجسم اعمال و اينكه آدمى در قيامت با عمل خودش معذب مى‏شود و همواره و جاودانه با آن است.

” و ساء لهم يوم القيمة حملا - بار ايشان در روز قيامت بد بارى است.“

آيه 99تا101سوره طه الميزان ج : 14 ص : 292

# نقش قرين هاي شيطاني انسان

* ” وَ قَيَّضنَا لهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لهُم مَّا بَينَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فى أُمَمٍ قَدْ خَلَت مِن قَبْلِهِم مِّنَ الجِنّ‏ِ وَ الانسِ إِنَّهُمْ كانُوا خَسِرِينَ‏،
* ما قرينان خوبى را كه مى‏توانستند داشته باشند به قرينان بدى تبديل كرديم تا آنچه را دارند و آنچه را كه آرزويش را دارند در نظرشان جلوه دهند و فرمان عذاب خدا بر آنان حتمى شد آنچنان كه در امت‏هاى گذشته از جن و انس حتمى شد چون كه اينگونه امت‏ها زيانكار بودند.“

” قيضنا لهم قرناء،“ اشاره به اين است كه كفار استعداد اين را داشتند كه ايمان بياورند، و تقوا پيشه كنند، و در نتيجه خداى تعالى قرين‏هايى برايشان معين كند، كه ايشان را بيش از پيش تسديد و هدايت كنند، ولى با داشتن چنين استعدادى كفر ورزيدند، و مرتكب فسق شدند، و خداى تعالى به جاى آن قرين‏ها، قرين‏هاى ديگر از شيطانها برايشان قرار داد، تا ملازم آنان باشند، و اين را به عنوان مجازات در مقابل كفر و فسوق‏شان كرد.

” فزينوا لهم ما بين أيديهم و ما خلفهم،“ يعنى آن قرينان سوء در نظر ايشان جلوه داد پيش رو و پشت سرشان را، كه شايد مراد اين باشد كه هم لذت‏هاى مادى را كه داشتند در نظرشان جلوه داد، و هم آنها را كه آرزومند بودند داشته باشند، و در آينده بدست آورند.

” و حق عليهم القول فى امم قد خلت من قبلهم من الجن و الأنس،“ يعنى كلمه عذاب عليه ايشان ثابت و واجب شد، در حالى كه در امت‏هايى شبيه به خود بودند، امت‏هايى از جن و انس كه قبل از ايشان مى‏زيستند.

و منظور از كلمه عذاب، آيه ” و الذين كفروا و كذبوا باياتنا اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون،“ است، و نيز آيه:” لاملئن جهنم منك و ممن تبعك منهم اجمعين،“ مى‏باشد . و از آن آيه شريفه برمى‏آيد كه جنيان مانند آدميان حكم مرگ در ميان آنها جارى است.

آيه 25 سوره فصلت الميزان ج : 17 ص : 585

# گنهکارانی که روز قيامت را فراموش می کنند!

* ” إِنَّ هَؤُلاءِ يحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْماً ثَقِيلاً،
* اين مردم كافر غافل زندگى زودگذر دنيا را دوست مى‏دارند و آن روز قيامت سخت سنگين را به كلى از ياد مى‏برند.“

منظور از يوم ثقيل همان روز قيامت است. اگر خود روز را روز ثقيل خوانده، از باب استعاره است، گويا شدت آن روز بار بسيار سنگينى است كه نمى‏توان به دوشش كشيد.

در آیه قبل فرمود: در برابر حكم پروردگارت صبر كن و نماز به پا دار و گنهکاران و كفار را اطاعت مكن! در اینجا اضافه می کند: براى اينكه اين آثمين و كفار زندگى دنيا را دوست مى‏دارند، و جز براى آن عمل نمى‏كنند، و روز شديدى را كه در پيش دارند رها مى‏سازند، و يا از آن روز كه حتما ديدارش خواهند كرد اعراض نموده، پشت سر خود مى‏اندازند .

* ” يدخل من يشاء فى رحمته و الظالمين أعد لهم عذابا اليما،
* داخل در رحمت خود مى‏كند هر كسى را كه بخواهد داخل آن كند، و نمى‏خواهد مگر داخل كردن كسى را كه ايمان آورد و تقوى پيشه كند. “

اين آيه سنت خداى تعالى را كه در بندگانش از حيث سعادت و شقاوت جارى است بيان نموده، و اين بيان را با ذيل آيه قبلى كه گفتيم زمينه‏چينى براى اين آيه است تعليل مى‏كند، در نتيجه مى‏فهماند كه سنت خداى تعالى در بندگانش يك سنت بى‏حساب و ناشى از جهالت نيست، بلكه او با هر يك از دو طايفه طورى عمل مى‏كند كه شايسته آن هستند، و به زودى هر دو طايفه را به حقيقت آنچه مى‏كردند آگاه مى‏سازد.

آيه 27 سوره دهر الميزان ج 20 ص 227

# گناه نابخشودني در قيامت: ترك انفاق در دنيا

* ” وَ مَا أَنفَقْتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُم مِّن نَّذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَ مَا لِلظلِمِينَ مِنْ أَنصارٍ،
* هر خرجى كرده‏ايد به هر نذرى ملتزم شده‏ايد خدا از آن آگاه است، و ستمگران ياورانى ندارند! “

اين آیه به چند نكته دلالت دارد:

نكته اول اينكه مراد از ظلم در خصوص اين آيه، ظلم به فقرا و خوددارى از انفاق بر آنان و حبس حقوق ايشان است، نه مطلق معصيت، براى اينكه مطلق معصيت انصار دارد، و مى‏توان با كفاره آنها را از نامه عمل محو كرد، و يا به وسيله شفيعان كه يكى از آنها توبه است و يكى ديگر اجتناب از كبائر است و يكى ديگر شفيعان روز محشر مى‏باشند، از خطر كيفر آنان رهائى يافت، البته همه اين انصار در ظلمهائى است كه تنها جنبه حق الله دارند، نه حق الناس، آيه شريفه:

* ” لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا ، “

كه در آخرش دارد: ” و انيبوا الى ربكم“ راجع به يكى از انصار ظالمين است، كه همان توبه و انابه باشد، و آيه: ” ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم، “ اجتناب از گناهان كبيره را يكى از انصار معرفى نموده و مى‏فرمايد: اگر از گناهان كبيره اجتناب كنيد ما اين اجتنابتان را كفاره گناهانتان قرار مى‏دهيم.

و آيه: ” و لا يشفعون الا لمن ارتضى“ سخن از شفيعان قيامت دارد، و از اينجا معلوم مى‏شود كه اگر ياور ستمكاران به خود را به صيغه جمع انصار آورد، براى اين بود كه گفتيم : منظور از ظلم مطلق معصيت است، كه افرادى گوناگون دارد.

نكته دومى كه جمله : ” و ما للظالمين من انصار“ بر آن دلالت دارد اين است كه ظلم مورد بحث در آيه، يعنى ترك انفاق، كفاره نمى‏پذيرد، پس معلوم مى‏شود ترك انفاق از گناهان كبيره است، چون اگر از گناهان صغيره بود كفاره مى‏پذيرفت، و نيز توبه هم نمى‏پذيرد، چون حق الناس است، و مؤيد اين معنا رواياتى است كه فرموده: توبه در حقوق الناس قبول نيست، مگر آنكه حق را به مستحق برگردانند، و نيز شفاعت در قيامت هم شامل آن نمى‏شود، به دليل اينكه در جاى ديگر فرمود:” الا اصحاب اليمين فى جنات يتساءلون، عن المجرمين، ما سلككم فى سقر؟ قالوا لم نك من المصلين، و لم نك نطعم المسكين ... فما تنفعهم شفاعة الشافعين . “

نكته سوم اينكه: اين ظلم در هر كس يافت شود يعنى هر كس نافرمانى خدا را بكند و حق فقرا را ندهد چنين كسى مورد رضايت خدا و مصداق” الا لمن ارتضى “ نخواهد بود، چون در بحث شفاعت گفتيم كسى كه خدا دين او را نپسندد، در قيامت شفاعت نمى‏كند، از اينجا پاسخ اين سؤال كه چرا فرمود:” ابتغاء مرضاة الله“ و نفرمود: ” ابتغاء وجه الله “ روشن مى‏شود.

نكته چهارم اينكه: امتناع ورزيدن از اصل انفاق بر فقرا، در صورتى كه فقرائى باشند و احتياج به كمك داشته باشند از گناهان كبيره مهلك‏تر است، و خداى تعالى بعضى از اقسام اين خوددارى را شرك به خدا و كفر به آخرت خوانده است، مانند امتناع از دادن زكات، و فرموده:

* ” و ويل للمشركين، الذين لا يؤتون الزكوة، و هم بالاخرة هم كافرون . “

آيه 270 سوره بقره الميزان ج : 2 ص : 585

# گمراهي ظالمان در قيامت

* ” فَاخْتَلَف الأَحْزَاب مِن بَيْنهِمْ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِن مَّشهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ‏،
* أَسمِعْ بهِمْ وَ أَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظلِمُونَ الْيَوْمَ فى ضلَلٍ مُّبِين،
* پس اين دسته‏ها ميان خودشان اختلاف يافتند، واى بر كسانى كه كافر بوده‏اند، از حضور يافتن در روزى بزرگ،
* روزى كه سوى ما آيند چه خوب شنوند و چه خوب ببينند، ولى آن روز ستم گران در ضلالتى آشكارند.“

ستمگران در روز قیامت در گمراهى روشنى هستند، يعنى از كشف حقيقت منتفع نگشته هدايت نمى‏شوند، بلكه به خاطر ستمشان همچنان بر ضلالت آشكار خود خواهند بود.

چون روز قيامت روز پاداش است نه روز عمل، پس در آن روز جز با آثار و نتيجه كرده‏هاى خويش مواجه نمى‏شوند، و اما اينكه آن روز، عمل را از سر بگيرند و به طمع پاداش فردا به كار نيك بپردازند، نه، چون براى روز قيامت فردائى نيست، و به عبارت ديگر، ملكه ضلالت در دلهاى اينان رسوخ يافته، و به كلى اين رنگ را به خود گرفته‏اند، و با آمدن مرگ از موطن اختيار منقطع مى‏شوند و ديگر در هيچ كارى اختيارى ندارند، ناگزير و مضطرند به اينكه به آنچه براى خود كسب كرده‏اند بسازند، راه گريز و تبديلى هم ندارند، پس هر چه هم كه حق برايشان منكشف شود و جلوه كند از آن سودى نمى‏برند .

آيه37و38سوره مريم الميزان ج : 14 ص : 64

# بي ايماني به آخرت، انحراف از صراط مستقيم

* وَ إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَةِ عَنِ الصراَطِ لَنَكِبُونَ‏،
* و كسانى كه به آخرت ايمان ندارند از راه برمى‏گردند.“

كفار از حق كراهت داشته و گريزانند قهرا از صراط مستقيم انحراف دارند، و به بيراهه مى‏روند .

اگر از ميان همه صفاتى كه كفار دارند تنها مساله بى ايمانى به آخرت را ياد آور شده، و به همان يكى اكتفا نموده، بدين جهت است كه اصل اساسى دين حق، بر اين مساله استوار است كه آدمى داراى حياتى جاودانه است و زندگى او با مرگ خاتمه نمى‏پذيرد و در آن حيات جاويد، سعادتى دارد كه بايد آن سعادت را با اعتقاد حق و عمل حق به دست آورد، همچنان كه در آن حيات جاويد شقاوتى دارد كه بايستى از آن بپرهيزد، و معلوم است كه وقتى مردمى به اين چنين حياتى معتقد نباشند، ديگر گفتگوى با آنان از ساير اصول دين و فروع عملى آن، اثرى ندارد.

آيه 74 سوره مومنون الميزان ج : 15 ص : 67

# بند و زنجيرهاي اهل دوزخ در دنيا

* ” إِنَّا جَعَلْنَا فى أَعْنَقِهِمْ أَغْلَلاً فَهِىَ إِلى الأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ‏،
* وَ جَعَلْنَا مِن بَينِ أَيْدِيهِمْ سدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سدًّا فَأَغْشيْنَهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ‏،
* ما به گردنشان غل‏هايى افكنده‏ايم كه تا چانه‏شان را گرفته به طورى كه ديگر نمى‏توانند سر پايين آورده خود را ببينند،
* ما از پيش رو و عقب سر سدى دورشان كشيده و ايشان را با آن پوشانده‏ايم ديگر جايى را نمى‏بينند.“

غل و زنجيرهايى كه در اهل دوزخ به كار مى‏رود، طورى است كه بين سينه تا زير چانه آنان را پر مى‏كند، به طورى كه سرهايشان رو به بالا قرار مى‏گيرد و ديگر نمى‏توانند سر را پايين آورند و راه پيش روى خود را ببينند، و آن را از چاه تميز دهند .

در اين دو آيه حال كفار را در محروميت از هدايت يافتن به سوى ايمان، و اينكه خدا آنان را به كيفر كفرشان و گمراهى و طغيانشان محروم كرده، مثل زده و مجسم ساخته است.

مي فرمايد: كسانى كه از اين كفار ايمان نمى‏آورند، براى اين است كه ما در گردنشان غل افكنده‏ايم و دستشان را بر گردنشان بسته‏ايم، و غل تا چانه‏شان را فرا گرفته و سرهايشان را بالا نگه داشته، به همين حال هستند، و نيز از همه اطراف آنان سد بسته‏ايم، ديگر نه مى‏توانند ببينند و نه هدايت شوند.

اين اوصافى كه در اين مثل و در نظايرش در قرآن براى مؤمنين و كفار ذكر شده، كشف مى‏كند از اينكه براى انسان حياتى ديگر در باطن اين حيات دنيوى هست كه از حس مادى ما پوشيده شده، و به زودى در هنگام مرگ و يا در روز بعث، آن حيات براى ما ظاهر و محسوس مى‏شود .

نظاير اين آيات و مثلهاى مورد بحث بر مبناى حقيقت‏گويى است، نه مجازگويى.

آيه 8 و9 سوره يس الميزان ج : 17 ص : 93

# گناهان مخفي چشم و دل

* ” يَعْلَمُ خَائنَةَ الأَعْينِ وَ مَا تخْفِى الصدُورُ،
* او نگاه زير چشمى چشمها را مى‏داند و از آنچه در سينه‏ها نهفته است خبر دارد.“

مراد از خَائنَةَ الأَعْينِ تمامى گناهان نيست، بلكه تنها آن گناهانى منظور است كه براى ديگران هويدا نباشد و از آنان پوشيده باشد، مانند: ” سارقة النظر“ كه به معناى نگاه‏هاى زير چشمى و پنهانى است.

جمله:” و ما تخفى الصدور،“ به معناى وجوه كفر و نفاق و گناهان است كه صاحبش آن را در نفس خود پنهان مى‏داشت.

آيه 19 تا20 سوره غافر( مؤمن) الميزان ج : 17 ص : 486

# مجرمين، و عناد و استكبارآنها در مقابل آيات خدا

* ” وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَ فَلَمْ تَكُنْ ءَايَتى تُتْلى عَلَيْكمْ فَاستَكْبرْتمْ وَ كُنتُمْ قَوْماً مجْرِمِينَ‏،
* و اما كسانى كه كافر شدند ( به ايشان گفته مى‏شود،) آيا نبود كه آيات من بر شما تلاوت مى‏شد و شما استكبار مى‏كرديد و مردمى مجرم بوديد؟“

مجرم به معناى كسى است كه متلبس به اجرام يعنى به گناه باشد.

مي فرمايد: اما آن كسانى كه كافر شده و حق را با اينكه ظاهر بود انكار كردند پس از در توبيخ به ايشان گفته مى‏شود آيا حجت‏هاى ما برايت خوانده نمى‏شد و در دنيا برايت بيان نمى‏شد و اين شما نبوديد كه از قبول آنها استكبار مى‏ورزيديد و مردمى گنهكار بوديد؟

آيه 31 سوره جاثيه الميزان ج : 18 ص : 273

# انكار معاد و وبال امر كفار

* ” أَ لَمْ يَأْتِكمْ نَبَؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ‏،
* مگر خبر آن كسانى كه قبل از اين كافر شدند به شما نرسيده كه چگونه در دنيا وبال كفر خود را چشيدند و در آخرت هم عذابى اليم دارند.“

از آنجا كه مقتضاى اسماى حسنى و صفات علياى مذكور در آيات قبلى اين بود كه خداى عز و جل براى مردم معادى برقرار كند، و آنان را دوباره به سوى خود برگرداند، لذا لازم بود اين مقتضا را اعلام نمايد، و نيز آنچه كه بر مردم لازم است انجام دهند، و آنچه را كه واجب است اجتناب كنند، و خلاصه شرع و دينى را كه لازم است براى تامين سعادت معادشان داشته باشند، اعلام بدارد، و چون طرق اين شرع رسالت است لذا لازم بود رسولانى بر اساس انذار از عقاب آخرت و تبشير به ثواب آن و يا بگو بر اساس انذار از خشم خدا و تبشير به رضاى او، گسيل بدارد .

در آيه مورد بحث به منظور اشاره به اين معنا سرگذشت اقوامى را به ياد مى‏آورد كه در زمانهاى پيش زندگى مى‏كردند، و نسبت به دين خدا كفر ورزيدند، و به همين جهت وبال امر خود را چشيدند، و در آخرت عذابى دردناك دارند، آنگاه از اين يادآورى منتقل مى‏شود به اينكه چرا كفر ورزيدند؟ و مى‏فرمايد: سبب كفرشان تكذيب رسالت بود، و سبب اين تكذيبشان هم انكار بعث و معاد بود. و در آخر نتيجه مى‏گيرد كه پس برمردم حاضر واجب است به خدا و رسولش و دينى كه بر آن رسول نازل فرموده ايمان بياورند.

آيه 5 سوره تغابن الميزان ج 19 ص 498

# زوال قوه تشخيص آدمي بوسيله گناهان

* ” َكلا بَلْ رَانَ عَلى قُلُوبهِم مَّا كانُوا يَكْسِبُونَ‏،
* نه، بلكه در اثر اعمال زشتشان دلهايشان زنگار بسته است.“

كلمه ” ران“ به معناى غبار و زنگ و يا به عبارتى تيرگى است كه روى چيز گرانبهايى بنشيند. يعنى گناهان مانند زنگى و غبارى شد كه روى جلاى دلهاشان را گرفت، و آن دلها را از تشخيص خير و شر كور كرد.

اين زنگ بودن گناهان بر روى دلهاى آنان عبارت شد از حائل شدن گناهان بين دلها، و بين تشخيص حق، آنطور كه هست.

از اين آيه شريفه سه نكته استفاده مى‏شود:

اول اينكه: اعمال زشت نقش و صورتى به نفس مى‏دهد، و نفس آدمى را به آن صورت در مى‏آورد.

دوم اينكه: اين نقوش و صورت‏ها مانع آن است كه نفس آدمى حق و حقيقت را درك كند، و ميان آن و درك حق حائل مى‏شود.

سوم اينكه: نفس آدمى بحسب طبع اوليش صفا و جلايى دارد كه با داشتن آن حق را آنطور كه هست درك مى‏كند، و آن را از باطل، و نيز خير را از شر تميز مى‏دهد، همچنان كه در جاى ديگر فرمود:” و نفس و ما سويها فالهمها فجورها و تقويها.“

آيه 14 سوره مطففين الميزان ج 20 ص 386

# محرومين از توفيق الهي براي انجام عمل صالح

* **”‌ وَ أَمَّا مَن بخِلَ وَ استَغْنى، وَ كَذَّب بِالحُسنى، فَسنُيَسرُهُ لِلْعُسرَى،**
* **و اما كسى كه بخل بورزد و طالب ثروت و غنى باشد،**
* **و پاداش نيك روز جزا را تكذيب كند،**
* **اعمال نيك را در نظرش سنگين و دشوار مى‏سازيم.“**

مراد از تكذيب به حسنى، كفر به وعده حسنى و ثواب خدا است، كه انبيا آن را به بشر رسانده‏اند، و معلوم است كه كفر به آن وعده، كفر به اصل قيامت است.

و مراد از ” فسنيسره للعسري،“ خذلان و ندادن توفيق اعمال صالح است، به اين گونه كه اعمال صالح را در نظرش سنگين كند، و سينه‏اش را براى ايمان به خدا گشاده نسازد، و يا او را آماده عذاب كند.

” و ما يغنى عنه ماله إذا تردى‏،“ تردّى به معناى سقوط از مكانى بلند است، كه بر هلاكت هم اطلاق مى‏شود، پس مراد از تردى در اينجا اين است كه چنين كسى وقتى در حفره قبر و يا در جهنم و يا در ورطه هلاكت سقوط مى‏كند مالش به چه دردش مى‏خورد؟

آيه 1 تا آخر سوره ليل الميزان ج 20 ص 509

# طغيان انسان از طريق ثروت، و كيفر شديد آن

* ” َكلا إِنَّ الانسنَ لَيَطغَى، أَن رَّءَاهُ استَغْنى،
* چنين نيست كه انسان حقشناس باشد مسلما طغيان مى‏كند،
* به خاطر اينكه خود را بى نياز مى‏بيند.“

اين خبرى است از آنچه در طبع بشر است، نظير آيه زير كه خبر مى‏دهد از اينكه بشر طبعا ظلوم و كفرانگر است:” ان الانسان لظلوم كفار . “

” أن راه استغنى،“ – اين آيه مى‏خواهد علت طغيان انسان را بيان كند، مى‏فرمايد: علت طغيانش اين است كه او خود را بى نياز از پروردگار خود مى‏داند، پروردگارى كه بر او انعام كرده و سراپاى وجود او انعام وى است، و نعمت‏هاى بى شمار او را كفران مى‏كند.

” ارايت الذى ينهى عبدا اذا صلى ارايت ان كان على الهدى او امر بالتقوى ارايت ان كذب و تولى الم يعلم بان الله يرى،“ اين شش آيه جنبه مثل دارد، و مى‏خواهد به عنوان نمونه چند مصداق از انسان طاغى را ذكر كند، و نيز به منزله زمينه چينى است براى تهديد صريحى كه بعدا به عقاب نموده، عقاب كسانى كه از اطاعت او نهى مى‏كنند، و نيز زمينه است براى امر به عبادتش .

” كلا لئن لم ينته لنسفعا بالناصية ناصية كاذبة خاطئة،“ مساله آنطور نيست كه او پنداشته و خواسته است، و يا او نمى‏تواند چنين كند، سوگند مى‏خورم كه اگر دست از اين بازداريش از نماز برندارد، و منصرف نگشته همچنان بنده ما را از نماز نهى كند، به طور مسلم ناصيه او را به شدت خواهيم گرفت، و به وضعى ذلت بار او را به سوى عذاب جذب مى‏كنيم، آرى ناصيه‏اى را كه صاحبش كاذب است و به خطا سخن مى‏گويد و عمل مى‏كند، به شدت جذب خواهيم كرد.

” فليدع ناديه سندع الزبانية- آن وقت اهل مجلس خود را صدا بزند،

ما هم به زودى ماموران دوزخمان را مى‏خوانيم.... “

آيه 6 تا آخر سوره علق الميزان ج 20 ص 550

# اخلاق منافقان

* ” اَ رَءَيْت الَّذِى يُكَذِّب بِالدِّينِ‏، فَذَلِك الَّذِى يَدُعُّ الْيَتِيمَ‏،
* وَ لا يحُض عَلى طعَامِ الْمِسكِينِ‏،
* فَوَيْلٌ لِّلْمُصلِّينَ‏، الَّذِينَ هُمْ عَن صلاتهِمْ ساهُونَ‏، الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُون،
* وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ‏،
* اى رسول ما آيا ديدى آن كس را كه روز جزا را انكار كرد؟
* اين همان شخص بى رحم است كه يتيم را از در خود به قهر ميراند،
* و كسى را بر اطعام فقير ترغيب نمى‏كند،
* پس واى بر آن نمازگزاران، كه دل از ياد خدا غافل دارند،
* همانان كه اگر طاعتى كنند به ريا و خودنمايى كنند،
* و ديگران را از ضروريات زندگى منع مى‏كنند.“

اين سوره تهديد كسانى است كه خود را مسلمان معرفى كرده‏اند ولى متخلق به اخلاق منافقينند، از قبيل سهو از نماز، و ريا كردن در اعمال، و منع ماعون، كه هيچ يك از اينها با ايمان به روز جزا سازگارى ندارد .

” فذلك الذى يدع اليتيم،“ او كسى است كه يتيم را به زور از در خانه خود مى‏راند، و او را جفا مى‏كند، و از عاقبت عمل زشتش نمى‏ترسد، و اگر روز جزا را انكار نمى‏داشت چنين جرأتى را به خود نمى‏داد، و از عاقبت عمل خود مى‏ترسيد، و اگر مى‏ترسيد به يتيم ترحم مى‏نمود.

” و لا يحض على طعام المسكين،“ يعنى مردم را به اطعام طعام مسكين تشويق نمى‏كند.

” فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون،“ يعنى آنهايى كه از نمازشان غافلند اهتمامى به امر نماز ندارند، و از فوت شدنش باكى ندارند چه اينكه به كلى فوت شود و چه اينكه بعضى از اوقات فوت گردد، و چه اينكه وقت فضيلتش از دست برود و چه اينكه اركان و شرايطش و احكام و مسائلش را ندانسته نمازى باطل بخوانند .

در آيه شريفه تكذيب‏گر روز جزا به چنين نمازگزارانى تطبيق شده، چنين نمازگزارانى خالى از نفاق نيستند، چون تكذيب روز جزا تنها به اين نيست كه به كلى آن را منكر شود، كسى هم كه تظاهر به ايمان مى‏كند و نماز مسلمانان را مى‏خواند، اما طورى مى‏خواند كه عملا نشان مى‏دهد باكى از روز جزا ندارد، او نيز روز جزا را تكذيب كرده است.

” الذين هم يراؤن،“ كسانى كه عبادت را در انظار مردم انجام مى‏دهند، و يا در انظار بهتر و غليظتر انجام مى‏دهند، اينگونه افراد شكارچيانى هستند كه با زبان شكار حرف مى‏زنند، تا شكار بدامشان بيفتد، در بين مسلمانان خود را مسلمان‏تر از آنان جلوه مى‏دهند، و معلوم است اگر در بين اهل ملتى ديگر قرار بگيرند چهره آن مردم را به خود مى‏گيرند.

” و يمنعون الماعون،“ كلمه ماعون به معناى هر عملى و هر چيزى است كه به شخصى محتاج داده شود، و حاجتى از حوائج زندگى او را بر آورد، مانند قرض و هديه و عاريه و امثال آن.

در روايات اسلامي در تفسير قمى. . . در ذيل آيه شريفه” الذين هم عن صلاتهم ساهون،“ آمده كه منظور از اين جمله كسانى هستند كه به كلى نماز را ترك كنند، زيرا اگر صرف سهو آدمى را مستوجب ويل سازد، بايد همه مستوجب باشند، چون هر انسانى و مسلمانى در نمازش سهو مى‏كند، امام صادق عليه‏السلام‏ در ذيل اين آيه فرموده: منظور تاخير نماز از اول وقت و بدون عذر است.

و در كتاب خصال از على عليه‏السلام آمده كه در ضمن حديث چهارصد بندى فرمود: هيچ عملى نزد خدا محبوب‏تر از نماز نيست، پس مبادا هيچ كارى از كارهاى دنيا شما را از نماز در اول وقتش باز بدارد، براى اينكه خداى عز و جل اقوامى را به همين جرم مذمت نموده و فرموده:” الذين هم عن صلاتهم ساهون،“ يعنى كسانى كه از در غفلت نسبت به امر نماز و اوقات آن سهل‏انگارى مى‏كنند.

آيه 1 تا آخر سوره ماعون الميزان ج 20 ص 633

# فراموشي خدا

* ” فَإِذَا مَس الانسنَ ضرٌّ دَعَانَا ثمَّ إِذَا خَوَّلْنَهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلى عِلْمِ بَلْ هِىَ فِتْنَةٌ وَ لَكِنَّ أَكْثرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ‏،
* انسان چنين است كه وقتى گرفتار مى‏شود ما را مى‏خواند و همين كه نعمتى به او ارزانى مى‏داريم مى‏گويد اين از علم خودم به دست آمده ليكن همين نعمت فتنه و آزمايش اوست اما بيشترشان نمى‏فهمند.“

اين مقتضاى طبع هر انسانى است كه به پيروى هواى نفس گرايش دارد و به نعمت‏هاى مادى و اسباب ظاهرى پيرامونش مغرور است، پس انسان طبعا هم فراموشكار است، هر وقت دچار گرفتارى شود، متوجه پروردگارش گشته و او را به خلوص مى‏خواند و چون پروردگارش نعمتى به او ارزانى بدارد، آن نعمت را به خودش نسبت مى‏دهد، و مى‏گويد هنر خودم بود و پروردگارش را فراموش مى‏كند، و نمى‏داند كه همين خود فتنه‏اى است كه با آن امتحانش مى‏كنند .

اينك در اين آيه مى‏فرمايد كه: اين اعراض، مخصوص كفار معاصر آن جناب نيست، بلكه اين مقتضاى طبع هر انسانى است كه به پيروى هواى نفس گرايش دارد.

خداى تعالى بعد از آنكه حال ستمگران را بيان كرد كه از هر آيتى كه بر حق دلالت مى‏كرد روى‏گردان بودند و به حجت‏هايى بر عليه‏شان اقامه مى‏شد گوش فرا نمى‏دادند و موعظه را نمى‏شنيدند و به عبرت، اعتنايى نداشتند، و در نتيجه همين سرسختى‏ها ربوبيت خداى تعالى و مساله بعث و حساب را منكر شدند و كارشان به جايى رسيد كه حتى دلهايشان از شنيدن نام خداى يگانه متنفر مى‏شد.

” ثم اذا خولناه نعمة منا قال انما اوتيته على علم،“ چون نعمتى از ناحيه خود به او بدهيم كه نعمت بودنش كاملا روشن است، و همه مى‏دانند كه از ناحيه ماست، مع ذلك مى‏گويد: اين نعمت‏ها از دانش و زرنگي يا هنرمندى خودم است.

” قد قالها الذين من قبلهم فما اغنى عنهم ما كانوا يكسبون فاصابهم سيئات ما كسبوا.“

اينك اقوام قبل از آنان شاهد صدق اين حقيقتند، چون آنها هم همين سخنان را از در غرور گفتند، ولى كسب و تجارت و حول و قوه‏شان جلو هلاكتشان را نگرفت و همه به كيفر كرده‏هاى زشت خود رسيدند.

آيه 49 سوره زمر الميزان ج : 17 ص : 414

# ستمگريهايتان به ضرر شماست!

* ” فَلَمَّا أَنجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فى الأَرْضِ بِغَيرِ الْحَقّ‏ِ يَأَيهَا النَّاس إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلى أَنفُسِكُم مَّتَعَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ‏،
* ولى همينكه خدا نجاتشان مى‏دهد دوباره بدون حق به ستمگرى در زمين مى‏پردازند. هان اى مردم ! ستمگريهايتان به ضرر خودتان است، بهره‏اى از زندگى دنيا مى‏بريد، سپس بازگشتتان به سوى ما است، آن وقت است كه ما شما را به آنچه مى‏كرديد خبر مى‏دهيم.“

هر عملى كه به عنوان طغيان و نيرنگ بر ما انجام دهيد با تقدير ما انجام مى‏دهيد، و آن عمل به دست و قدرت ما صورت مى‏گيرد، پس با اين حال چگونه مى‏توانيد بر ما طغيان كنيد؟ بلكه همين عمل عينا طغيان شما عليه خودتان است، براى اينكه شما را از ما دور مى‏سازد، و آثار سوء آن در نامه اعمالتان نوشته مى‏شود، و به همين دليل بغى و ستم شما عليه خود شما است، و انگيزه شما بر اين طغيانگرى رسيدن به زندگى مادى دنيا و بهره‏ورى چند روزى اندك است، كه در آخر بازگشتتان به سوى ما منتهى مى‏شود، آن وقت به شما خبر مى‏دهيم و در آنجا حقايق اعمالتان را برايتان روشن مى‏سازيم .

آيه 23 سوره يونس الميزان ج : 10 ص : 51

# تفاوت توسل به مقربين درگاه خدا با بت پرستي

* **” قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِهِ فَلا يَمْلِكُونَ كَشف الضرِّ عَنكُمْ وَ لا تحْوِيلاً،**
* **أُولَئك الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيهُمْ أَقْرَب وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَاب رَبِّك كانَ محْذُوراً،**
* **بگو آن الهه كه به غير خدا خدايانى مى‏پنداريد صدا بزنيد و از آنها حاجت بخواهيد خواهيد ديدكه مالك بلاگردانى از شما را نيستند تا مكروه شما را برگردانيده محبوبتان را بياورند،**
* **آنهائى كه كفار به خدائيشان مى‏خوانند و خدا را مى‏خوانند و همه در جستجوى راهى به سوى پروردگار خويشند تا كدام منزلتى نزديك‏تر به دست آورند به رحمت او اميدوار و از عذاب او ترسانند كه عذاب پروردگارت لازم الاحترام است.“**

مساله توسل و دست به دامن شدن به بعضى از مقربين درگاه خدا به طورى كه از آيه:” يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و ابتغوا اليه الوسيلة،“ برمى‏آيد عمل صحيحى است و غير از آن عملى است كه مشركين بت‏پرست مى‏كنند، چرا كه آنان متوسل به درگاه خدا مى‏شوند، ولى تقرب و عبادت را نسبت به ملائكه و جن و اولياى انس انجام مى‏دهند، و عبادت خداى را ترك مى‏كنند، نه او را عبادت مى‏كنند و نه به او اميدوارند و نه از او بيمناك، بلكه همه اميد و ترسشان نسبت به وسيله است، و لذا تنها وسيله را عبادت مى‏كنند، و اميدوار رحمت وسيله و بيمناك از عذاب آن هستند آنگاه براى تقرب به آن وسيله، كه به زعم ايشان يا ملائكه است و يا جن و يا انس متوسل به بتها و مجسمه‏ها شده خود آن خدايان را رها مى‏كردند، و بتها را مى‏پرستيدند، و با دادن قربانيها به آنها تقرب مى‏جستند.

آيه 57 سوره اسري الميزان ج : 13 ص : 180

# تفاوت بين شرك واقعي و شبهات فرقه اي

**( درباره دوستى انبياء و امامان الهى و تعظيم امر آنان)**

سؤال: چه بسا اشخاصى اينطور بپندارند اينكه در ادعيه، رسول خدا و آل معصومينش شفيع قرار داده شده‏اند و به حق آنان از خداى تعالى درخواست شده و همچنين زيارت قبور آن حضرات و بوسيدن ضريحشان و تبرك جستن به تربتشان و تعظيم آثارشان همه مصاديقى است از شركى كه در شرع از آن نهى شده و همان شرك وثنيت است، و استدلال كرده‏اند به اينكه اينگونه توجيه عبادى در حقيقت قائل شدن به تاثير ربوبى براى غير خداى تعالى است و اين خود شرك است، و مگر بت‏پرستان چه مى‏كردند؟ آنها نيز مى‏گفتند: اين بت‏ها شفعاء ما در درگاه خداى سبحانند و ما اگر بت‏ها را مى‏پرستيم براى اين منظور است كه ما را قدمى به درگاه خدا نزديك سازند. و چه فرق است در پرستش كردن غير خدا بين اينكه آن غير خدا پيغمبرى باشد و يا وليى از اولياى خدا باشد و يا جبارى از جباران و يا غير ايشان، همه اين پرستش‏ها شركى است كه در شرع از آن نهى شده است.

جواب: ليكن اين اشخاص از چند نكته غفلت كرده‏اند:

**اول** اينكه ثبوت تاثير براى غير خدا چه تاثير مادى و چه معنوى ضرورى است و نمى‏توان آن را انكار كرد، خود خداى تعالى در كلام مجيدش تاثير را با همه انواعش به غير خداى تعالى نسبت داده و مگر ممكن است غير اين باشد؟ با اينكه انكار مطلق آن ابطال قانون عليت و معلوليت عمومى است كه خود ركنى است براى همه ادله توحيد، و ابطال قانون مذكور، هدم بنيان توحيد است.

آرى، آن تاثيرى كه خداى تعالى در كلام مجيدش از غير خداى تعالى نفى كرده تاثير استقلالى است كه هيچ موحدى در آن سخنى ندارد، هر مسلمان موحدى مى‏داند كه هندوانه و سرديش، عسل و گرميش در مزاج، از خداى تعالى است، او است كه هر چيزى را آفريده و اثرش را نيز خلق كرده است. هيچ موحدى نمى‏گويد كه: عسل در بخشيدن حرارت به بدن حاجتى به خداى تعالى ندارد.

و اما اينكه بگوييم: نه هندوانه سرد است و نه عسل گرم، و نه آب اثر سردى دارد و نه آتش اثر حرارت، در حقيقت بديهيات عقل را انكار كرده و از فطرت بشرى خارج شده‏ايم، خوب وقتى خداى تعالى بتواند به فلان موجود، فلان اثر و خاصيت را ببخشد چرا نتواند به اولياى درگاهش مقام شفاعت و وساطت در آمرزش گناهان و برآمدن حاجات را ببخشد و حتى در تربت آنان اثر شفا بگذارد؟

كسانى كه به اهل شفاعت يعنى به اولياى خدا متوسل مى‏شوند كارشان بدون دليل نيست آنها مى‏دانند كه اولا خداى تعالى در كلام مجيدش به افرادى كه مرضى درگاهش باشند مقام شفاعت داده و فرموده:

* ” و لا يملك الذين يدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق و هم يعلمون،“
* ” و لا يشفعون الا لمن ارتضى ! “

و اگر در درخواستهايشان خداى تعالى را به جاه آن حضرات و به حق آنان سوگند مى‏دهند در اين عمل خود، دليل دارند و آن كلام خود خداى تعالى است كه مى‏فرمايد:” و لقد سبقت كلمتنا لعبادنا المرسلين انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون،“ و نيز مى‏فرمايد: ” انا لننصر رسلنا و الذين آمنوا.“

و اگر آن حضرات را تعظيم مى‏كنند و با زيارت قبورشان و بوسيدن ضريحشان اظهار محبت نسبت به آنان مى‏كنند و با تربت آنان تبرك مى‏جويند براى اين است كه اين اعمال را مصاديقى براى تعظيم شعائر مى‏دانند و به آيه شريفه:‌” و من يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب،“ و آيه مودت به ذى القربى و به آيات ديگر و روايات سنت، تمسك مى‏كنند.

پس چنين كسى كه اينگونه اعمالى را انجام مى‏دهد مى‏خواهد وسيله‏اى به درگاه خدا برده و به آيه شريفه:” يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و ابتغوا اليه الوسيله،“ عمل كرده باشد، پس اين خود خداى تعالى است كه ابتغاء وسيله به آن حضرات را تشريع كرده و دوست داشتن آنان و تعظيمشان را واجب فرموده و همين دوستى و تعظيم را وسائلى به درگاه خود قرار داده است و معنا ندارد كه خداى تعالى محبت به چيزى و تعظيم آن را واجب كند و در عين حال آثار آن را تحريم نمايد .

بنا بر اين هيچ مانعى در اين كار نيست كه كسى از راه دوستى انبياء و امامان الهى و تعظيم امر آنان و ساير آثار و لوازمى كه براى محبت و تعظيم هست به درگاه خدا تقرب بجويد، **البته اين در صورتى است كه دوستى و تعظيم و بوسيدن ضريح و ساير آثار محبت، جنبه توسل و استشفاع داشته باشد نه اينكه اين امور و اين اشخاص را مستقل در تاثير بداند و يا اين اعمال جنبه پرستش داشته باشد.**

و من نمى‏فهمم اين آقايان در باره **حجر الاسود** و استحباب بوسيدن آن و دست ماليدن به آن را در اسلام چگونه توجيه مى‏كنند؟ و همچنين در باره خود كعبه چه مى‏گويند؟ آيا طواف پيرامون كعبه و بوسيدن و استلام حجر شركى است كه در اسلام استثناء نشده ؟ - كه مساله شرك، حكم ضرورى عقلى است و قابل تخصيص و استثناء نيست - و يا مى‏گويند: اين كار فقط عبادت خدا است ( و كعبه) و حجر الاسود حكم طريق و جهت را دارد؟ اگر اين را مى‏گويند، از ايشان مى‏پرسيم پس چه فرقى بين سنگ كعبه و بين غير آن هست؟ اگر تعظيم غير خدا بر وجه استقلال دادن به آن غير نباشد و جنبه پرستش نباشد، چرا شرك شمرده شود؟ و تمامى روايات و آياتى كه بطور مطلق به تعظيم شعائر الهى و تعظيم رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم و دوست داشتن آن جناب و مودت با حضرتش و حب اهل‏بيتش و مودت آنان سفارش كرده و همچنين سفارشات ديگرى از اين قبيل، سفارش‏هايى است كه بجا و هيچ اشكالى در آنها نيست.

الميزان ج : 10 ص : 436

**فصل سوم**

**توبه و استغفار**

# توبه: استفاده از نسيم رحمت خدا

* **” فَتَلَقَّى ءَادَمُ مِن رَّبِّهِ كلِمَتٍ فَتَاب عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّاب الرَّحِيمُ‏،**
* **و آدم از پروردگار خود سخنانى فرا گرفت**

**و خدا او را به بخشيد كه وى بخشنده و رحيم است! “**

**خدا را در ايام دهر نسيم‏هاى رحمتى است !**

در ميانه اسمائى كه خدا به آدم تعليم داده بود، چيزى بوده كه براى معصيت كار بعد از معصيتش به درد مي خورده، و چاره گناه او را مى‏كرده، پس اى بسا تلقى آدم از پروردگار خود، مربوط به يكى از آن اسماء بوده است.

اين را نيز بايد دانست، كه آدم عليه‏السلام هر چه كه به خود ستم كرد، و خود را در پرتگاه هلاكت، و دو راهى سعادت و شقاوت، كه همان زندگى دنيا است، افكند، بطوريكه اگر در همان مهبط خود، يعنى دنيا باقى مي ماند، هلاك مي شد، و اگر به سعادت اولى خود برمى‏گشت تازه خود را به تعب افكنده بود، پس در هر حال به نفس خود ستم كرد، الا اينكه با همين عمل، خود را در مسير سعادت، و در طريق منزلى از كمال قرار داد، كه اگر اين عمل را نمى‏كرد، و به زمين نازل نمي شد، و يا بدون خطا نازل مي شد، به آن سعادت و كمال نمى‏رسيد .

آرى اگر پدر و مادر بشر، به زمين نمى‏آمدند، كى مي توانستند متوجه فقر، و ذلت، و مسكنت، و حاجت، و قصور، خود شوند؟ و چگونه بدون برخورد با تعب و زحمت و رنج زندگى، به روح و راحت در حظيرة القدس، و جوار رب العالمين مى‏رسيدند؟

و براى جلوه كردن اسماء حسناى خدا، از عفو، و مغفرت، و رأفت، و توبه، و ستر، و فضل، و رأفت، و رحمت موردى يافت نمي شد چون مورد اين اسماء حسناى خدا، گناه‏كارانند.

**و خدا را در ايام دهر نسيم‏هاى رحمتى است، كه از آن بهره‏مند**

**نمي شوند، مگر گناه‏كارانى كه متعرض آن شوند،**

**و خود را در معرض آن قرار دهند .**

پس اين توبه همان است كه به خاطر آن راه هدايت را به روى انسان گشودند، تا آنرا مسير خود قرار دهند، و تنظيف منزلى است، كه بايد در آنجا سكونت كنند، و به دنبال همان راه و آن هدايت بود كه در هر عصرى، دينى و شریعتی براى بشر تشريع شد .

دليل اين معنا كلام خدا است، كه مى‏بينى مكرر سخن از توبه آورده، و آنرا بر ايمان مقدم ذكر كرده، مثلا فرموده:

* ” فاستقم كما امرت، و من تاب معك،
* آنطور كه مامور شده‏اى استقامت بورز، هم خودت و هم هر كس كه با تو توبه كرده ! “

و نيز فرموده :

* ” و انى لغفار لمن تاب و آمن،
* **من آمرزنده‏ام براى هر كس كه توبه كند ، و ايمان آورد!‌ “**

آيه 37 سوره بقره الميزان ج : 1 ص : 205

# خداي آمرزنده گناه، پذيرندة توبه

* ” غَافِرِ الذَّنبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ شدِيدِ الْعِقَابِ ذِى الطوْلِ لا إِلَهَ إِلا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ،
* آمرزنده گناه و پذيرنده توبه و شديد العقاب و نعمت بخش، معبودى جز او نيست و بازگشت به سوى اوست.“

مغفرت و قبول توبه از صفات فعليه خداست، و خداى تعالى همه روزه و لايزال گناهانى را مى‏آمرزد و توبه‏هايى را قبول مى‏كند.

مجموع غافر الذنب و قابل التوب به منزله يك صفت است و يك رفتار خدا با بندگان گنهكار را افاده مى‏كند و آن اين است كه ايشان را مى‏آمرزد، چيزى كه هست گاهى با توبه، و گاهى بدون توبه و با شفاعت.

مقتضاى غافر الذنب و قابل التوب بودن خدا، اين است كه هر فردى را كه لياقت و استعداد آمرزش و قبول شدن توبه را داشته باشد او را بيامرزد و توبه‏اش را قبول كند، و مقتضاى اينكه او شديد العقاب است، نيز اين است كه هر كس را كه مستحق عقاب است عقاب كند.

ناگزير مقتضاى اين معنا آن است كه مردم را به سوى صراط سعادت هدايت فرمايد تا در نتيجه مردم به دو دسته تقسيم شوند، و سعيد از شقى، و مهتدى از گمراه جدا گشته، آن را ترحم و اين را عذاب كند .

” لا اله الا هو اليه المصير.“

آيه 3 سوره غافر(مؤمن) الميزان ج : 17 ص : 460

# شروع توبه از آدم پدر بشر

* ” فَتَلَقَّى ءَادَمُ مِن رَّبِّهِ كلِمَتٍ فَتَاب عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّاب الرَّحِيمُ‏،
* و آدم از پروردگار خود سخنانى فرا گرفت

و خدا او را به بخشيد كه وى بخشنده و رحيم است! “

تلقى به معناى گرفتن كلام است، اما با فهم و علم، و اين تلقى در باره آدم، طريقه‏اى بوده كه توبه را براى آدم آسان مى‏كرده.

قصه منزل دادن به آدم و همسرش در بهشت، و سپس فرود آوردنش بخاطر خوردن از درخت، بمنزله مثل و نمونه‏اى است، كه خداي تعالى وضع آدميان را قبل از نازل شدن بدنيا، و سعادت و كرامتى كه در منزل قرب و حظيره قدس داشت، و آن دار نعمت و سرور، و انس و نور، و آن رفقاى پاك، و دوستان روحانى، و جوار رب العالمين، كه داشت، به آن مثل مجسم ساخته است.

و همچنين اين معنا را مجسم مي سازد كه انسان كذائى در مقابل آنهمه نعمت كه در اختيار داشته، و بجاى آنها گرفتارى، و بدبختى، و تعب، و خستگى، و مكروه، و آلام، را اختيار مى‏كند، بجاى اينكه سعى كند خود را بهمانجا كه از آنجا آمده برساند، و برگرداند، بحيات دنياى فانى، و جيفه گنديده و پست آن ميل مى‏كند.

و نيز در قالب اين مثال اين معنا را بيان مى‏كند: كه نه تنها آدم را بعد از توبه‏اش به دار كرامت و سعادت برگردانيد، بلكه هر انسانى كه راه خطا پيموده، اگر برگردد، و بسوى پروردگار خود رجوع كند، خداي تعالى او را به دار كرامت و سعادتش برمى‏گرداند، و اگر برنگردد و همچنين دست بدامن زمين بزند، و هواهاى نفس را پيروى كند، چنين كسى بجاى شكر نعمت خدا، كفران ورزيده، و خود را بدار البوار كشانده، جهنمى كه خود افروخته، و چه بد قرارگاهى است !

آيه 36 و37 سوره بقره الميزان ج : 1 ص : 203

# موضوع شرک و توبه در تمام شرایع الهی

قرآن كريم حكايت مى‏كند كه خداى تعالى خطاب كرد به آدم ( كه شريعتش اولين شريعت است،) و به او فرمود:” و الذين كفروا و كذبوا باياتنا اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون!“

وقتى طلب مغفرت ابراهيم جهت پدرش را حكايت مى‏كند بلافاصله براى برائت ساحت مقدس او مى‏فرمايد:” و ما كان استغفار ابراهيم لابيه الا عن موعدة وعدها اياه فلما تبين له انه عدو لله تبرأ منه .“

و از مسيح عليه‏السلام ( كه شريعتش آخرين شريعت سابق بر اسلام است،) حكايت مى‏كند كه گفت:” انه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة و ماويه النار و ما للظالمين من انصار ! “

دقت در آيات مربوط به قيامت و بهشت و جهنم و همچنين آيات شفاعت و آياتى كه كلمات انبياء را در دعوتهاى خود حكايت مى‏كند، جاى هيچ ترديدى باقى نمى‏گذارد كه در همه شرايع اين معنا گوشزد بشر شده كه براى مشرك هيچ راه نجاتى نيست، مگر توبه قبل از مرگ!

الميزان ج : 12 ص : 109

### قسمت اول: حقیقت توبه، و قوانین الهی حاکم بر آن

# 1- انواع توبه

**عنايت خدا به بنده**

**برگشت بنده به سوي خدا**

* ” فَتَلَقَّى ءَادَمُ مِن رَّبِّهِ كلِمَتٍ فَتَاب عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّاب الرَّحِيمُ‏،
* و آدم از پروردگار خود سخنانى فرا گرفت

و خدا او را به بخشيد كه وى بخشنده و رحيم است! “

توبه دو قسم است، يكى توبه خدا، كه عبارتست از برگشتن خدا بسوى عبد، به رحمت، و يكى توبه عبد، كه عبارتست از برگشتن بنده بسوى خدا، به استغفار، و دست بردارى از معصيت .

و توبه بنده محفوف و پيچيده به دو توبه از خدا است، و در بين آندو قرار مى‏گيرد، باين معنا كه بنده در هيچ حالى از احوال، از خداى خود بى نياز نيست، و اگر بخواهد از لجن‏زار گناه نجات يافته، توبه كند، محتاج به اين است كه خدا چنين توفيقى باو بدهد، و اعانت و رحمت خود را شامل حال او بسازد، تا او موفق بتوبه بگردد، و وقتى موفق بتوبه شد، تازه باز محتاج بيك توبه ديگرى از خداست، و آن اين است كه باز خدا برحمت و عنايتش بسوى بنده رجوع كند، و رجوع او را بپذيرد، پس توبه بنده وقتى قبول شود، بين دو توبه از خدا قرار گرفته است، همچنانكه آيه: ” ثم تاب عليهم ليتوبوا- پس خدا بسوى ايشان توبه آورد، تا ايشان توبه كنند،“ بر اين معنا دلالت دارد.

آيه 37 سوره بقره الميزان ج : 1 ص : 204

# 2- توبه فقط از مكان قريب براي عمل از روي جهالت

* ” إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السوءَ بجَهَلَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٍ فَأُولَئك يَتُوب اللَّهُ عَلَيهِمْ وَ كانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكيماً. وَ لَيْستِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السيِّئَاتِ حَتى إِذَا حَضرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْت قَالَ إِنى تُبْت الْانَ وَ لا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كفَّارٌ أُولَئك أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً،
* **اما خداى تعالى پذيرش توبه كسانى را به عهده گرفته كه از در نادانى اعمالى زشت انجام داده، سپس بدون فاصله زياد توبه كنند، و به سوى خدا برگردند، اينهايند كه خدا هم سويشان بر مى‏گردد، و خدا دانايى فرزانه است. و اما آنهائى كه همچنان به كار زشت خود ادامه مى‏دهند تا مرگشان فرا رسد، آنوقت مى‏گويند: الان توبه كردم براى چنين مردمى بازگشتن نيست، و نيز براى كسانى كه در حال كفر مى‏ميرند، كه ما براى آنان عذابى دردناك آماده كرده‏ايم.“**

اين آيه مشتمل است بر يكى از حقايق عاليه اسلام، و از تعاليم مترقى قرآنى، و آن عبارت است از حقيقت توبه و آثار و احكامش .

## 3- معنی توبه خدا و توبه بنده

كلمه توبه به معناى برگشتن است، و در قرآن كريم هم در مورد خداى تعالى آمده و هم در مورد بندگان او همچنان كه در آيه مورد بحث هر دو نوع توبه آمده است. توبه خدا به معناى برگشتن خداى تعالى به رحمتش به بنده، و توفيق توبه به بندگان دادن، و توبه بنده عبارت است از ندامت از گناه، و منصرف شدن از اعراض و روگردانى از عبادت.

توبه بنده به طورى كه از قرآن كريم فهميده مى‏شود محفوف است به دو توبه خدا.

توضيح اينكه: توبه عبد حسنه است، و حسنه نيازمند به نيرو است، و نيروى انجام حسنه از خدا است، او است كه توفيق مى‏دهد، يعنى اسباب فراهم مى‏سازد تا بنده موفق و متمكن از توبه بشود، و بتواند از فرورفتگى در لجنزار گناه و دورى از خدا بيرون آيد، و به سوى پروردگارش برگردد، آنگاه وقتى اين موفقيت را يافت و به سوى خدا برگشت نيازمند به اين است كه خداى تعالى با يك رجوع ديگرش به رحمت و لطف و عفو و مغفرتش دل او را از لوث آن گناه پاك كند .

و اين دو بازگشت از خداى سبحان دو توبه است، كه توبه عبد در بين آن دو قرار مى‏گيرد، اينك به دو آيه زير كه اولى توبه اول خدا، و آيه دوم توبه دوم خدا را خاطر نشان مى‏سازد، توجه بفرمائيد:

* ” ثم تاب عليهم ليتوبوا،
* سپس به سوى ايشان بازگشت تا ايشان بسويش باز گردند.“
* ” فاولئك اتوب عليهم،
* اين توبه‏كارانند كه من به سويشان بر مى‏گردم !‌“

## 4- وعده الهی برای قبول توبه بنده

چون مؤثر واقع شدن توبه به خاطر وعده‏اى است كه خداى تعالى به بندگانش داده، و بر حسب آن وعده بر ضرر خود و به نفع بندگانش وفاى به آن وعده را بر خود واجب ساخته، در نتيجه بر خود واجب كرده كه توبه بندگانش را قبول كند، اما نه بطورى كه غير او چيزى را بر او تكليف و واجب كرده باشد، حال چه اينكه اين غير را عبارت بدانيم از عقل، بر خدا واجب مى‏داند كه توبه توبه‏كاران را بپذيرد، - و يا نفس الامر بدانيم، و يا واقع، و يا حق، و يا چيز ديگر، چون ساحت خداى عز و جل منزه و مقدس‏تر از اين است كه محكوم حكم كسى، يا چيزى واقع شود، بلكه به اين معنا است كه خداى تعالى به بندگان خود وعده داده كه توبه توبه‏كارانرا بپذيرد، و او خلف وعده نمى‏كند، پس معناى عهده دارى قبول توبه توبه‏كاران و يا بگو وجوب اين عمل بر خدا اين است، و نيز همين معنا در هر واجب ديگرى كه مى‏گوييم بر خدا واجب است منظور است .

و از ظاهر آيه شريفه بر مى‏آيد كه اولا در مقام بيان مساله توبه كردن خدا است، و اينكه هر جا توبه به خدا نسبت داده شود معنايش برگشت خدا به رحمت خود به سوى بنده است، نه اينكه منظور از توبه خدا هم توبه بنده باشد، گو اينكه لازمه توبه خدا، توبه بنده نيز هست، چون وقتى شرايط توبه خداى سبحان تمام باشد، لازمه لاينفك آن اين است كه شرايط توبه عبد نيز تمام شود.

و ثانيا بر مى‏آيد كه آيه شريفه در مقام بيان توبه بطور عموم است، چه اينكه بنده خدا با ايمان آوردنش از كفر و شرك توبه كند، و چه بعد از ايمان آوردنش به وسيله اطاعت از معصيت توبه كند، چون قرآن كريم هر دو قسم برگشتن را توبه خوانده در برگشتن به معناى اول مى‏فرمايد:

* ” الذين يحملون العرش و من حوله يسبحون بحمد ربهم و يؤمنون به و يستغفرون للذين آمنوا ربنا وسعت كل شى‏ء رحمة و علما فاغفر للذين تابوا و اتبعوا سبيلك!“

و در مورد برگشتن خداى به معناى دوم مى‏فرمايد:

* ” ثم تاب عليهم.... “

و اين آيه شريفه در باره آن سه نفر مسلمان نازل شد، كه از شركت در امر جهاد تخلف كرده بودند .

## 5- شمول توبه، و دخالت جهل و عناد در رد و قبولی آن

دليل ديگر بر اينكه مراد از توبه در قرآن كريم توبه به معناى أعم است أعم از اينكه برگشت از شرك و كفر باشد، يا برگشت از معصيت، تعميمى است كه در آيه بعدى به چشم مى‏خورد، چون در آن آيه كه مى‏فرمايد:” و ليست التوبة ...“ هم متعرض حال كفار شده و هم حال مؤمنين، و بنا بر اين مراد از جمله:” يعملون السوء بجهالة،“ معنائى است عمومى، و شامل حال كافر و مؤمن، پس كافر هم در كفر ناشى از جهلش مانند مؤمن فاسق مصداق كسى است كه به جهالتش عمل سوء ميكند، يا از اين بابت كه منظور از عمل اعم از عمل قلب و عمل بدنى است، و كفر هم عمل قلب است، و يا از اين بابت كه كفر باعث اعمال سوء بدنى مى‏شود، پس مراد از جمله” للذين يعملون السوء،“ هم كافر است و هم فاسق، البته در صورتى كه كفر و فسقشان از جهالت باشد نه از عناد و طغيان .

منظور از جهل همان معناى لغوى كلمه است، و جهل در لغت مقابل علم است، چيزى كه هست از آنجائى كه مردم احساس مى‏كنند كه هر عملى كه از آنان صادر مى‏شود از روى علم و اراده‏شان صادر مى‏شود، و چون اراده، همواره ناشى از نوعى حب و شوق است، چه اينكه فعل به حسب نظر عقلا فعلى باشد كه بايد در مجتمع صادر شود، و يا فعلى باشد كه از نظر اجتماع نبايستى صادر شود و آنهائى كه در مجتمع عقل مميز دارند اقدام به عمل زشت نمى‏كنند و عملى كه نزد عقلا سزاوار نيست انجام نمى‏دهند، از اين رو اين درك و اعتقاد برايشان حاصل مى‏شود كه هر كس با انگيزه هواى نفس و دعوت شهوت با غضب مرتكب اين گناهان و اعمال زشت بشود، در حقيقت واقعيت و حقيقت امر بر او پوشيده مانده، و كوران برخاسته در دلش چشم عقلش را كه مميز بين خوبى‏ها و بدى‏ها است پوشانده، و يا به عبارت كوتاهتر بگو دچار جهلش ساخته، و به همين جهت مردم در عرف و اصطلاح خود چنين كسى را جاهل مى‏نامند، هر چند كه با نظر دقيق و علمى خود اين درك نوعى علم است، ليكن از آنجائى كه علم گنه‏كار به زشتى گناه، و علت زشتى و مذموم بودن گناه، خاصيت و اثر علم را ندارد، چون او را از وقوع در قبح و شناعت باز نداشت، لذا بودن اين علم را با نبودش يكسان شمرده‏اند.

پس گنه كار در عرف و اصطلاح مردم جاهل است، آرى مردم حتى يك انسان جوان و كم تجربه را - هر قدر هم با سواد باشد - به خاطر غلبه هوى و هوس جوانى در او، و ظهور عواطف و احساسات دور و درازش جاهل مى‏خوانند، باز به همين جهت است كه مردم را مى‏بينى كه مرتكب كارهاى زشت را اگر از عمل خود شرمسار و از پيروى هوا و هوس و عواطف نابجاى خود خجل نباشد جاهل نمى‏نامند، بلكه او را معاند و مرتكب عمدى ناميده، و يا عنوانى نظير اينها به او مى‏دهند .

پس با اين بيان روشن شد كه جهالت در اعمال زشت تنها در صورتى است كه مرتكب آن دستخوش كوران هوا و شهوت و غضب شده باشد، و اما در صورتى كه به انگيزه عناد با حق مرتكب شده باشد، او را جاهل نمى‏دانند.

از نشانى‏هاى اين جهل اين است كه وقتى كوران‏هاى نامبرده در دل صاحبش فروكش كند، و آتش شهوت يا غضب كه او را وادار به ارتكاب گناه كرده بود خاموش گردد، و يا مانعى پيدا شود و نگذارد آن عمل زشت را انجام دهد، و يا در اثر فاصله زمانى زياد از ارتكاب آن سرد شود، و يا گذشت دوران جوانى و ضعيف شدن قواى بدنى و مزاجش او را متوجه اعمال زشتى كه قبلا كرده بسازد، جهالتش زائل گشته عالم مى‏شود، و نتيجه عالم شدنش اين است كه، از آنچه كرده و يا مى‏خواسته بكند پشيمان مى‏شود .

بخلاف فعلى كه از روى عناد و عمد و امثال آن صادر شود، كه چون علت صادر شدنش طغيان هيچيك از قوا و عواطف و ميلهاى نفسانى نيست، بلكه امرى است كه مردم آن را در عرف و اصطلاح خود ناشى از بد ذاتى و خبث طينت و پستى فطرت مى‏دانند كه معلوم است كه از بين رفتن طغيان قوا و هوا و هوسها از بين نمى‏رود، نه سريع و نه كند، بلكه مادام كه صاحبش زنده است اين حالت زشت نيز زنده است و هيچگاه صاحبش دستخوش ندامت فورى نمى‏شود، مگر آنكه خدا بخواهد او را هدايت كند.

بله گاهى مى‏شود كه معاند و لجوج دست از لجاجت و عناد و غلبه خواهى بر حق برداشته، در برابر حق خاضع مى‏گردد، و به ذلت عبوديت تن در مى‏دهد، در اين هنگام كه مردم كشف مى‏كنند كه عناد او ناشى از جهالت بوده، نه پستى فطرت، و خبث ذات، و در حقيقت هر معصيتى كه از آدم سر بزند جهالتى است از انسان، و بنا بر اين ديگر براى عنوان كلى معاند مصداقى باقى نمى‏ماند، مگر يكى ، آن هم كسى است كه تا آخر عمر با داشتن سلامتى و عافيت از عمل زشت خود دست بر ندارد.

و از اينجا روشن مى‏شود كه چرا در آيه مورد بحث نزديك بودن توبه را قيد كرد و فرمود:” ثم يتوبون من قريب“.

اين قيد به ما مى‏فهماند عامل ارتكاب عمل زشت اگر جهالت باشد تا آخر زندگى انسان دوام نمى‏يابد، و صاحبش را از اين كه روزى به تقوا و عمل صالح بگرايد نوميد نمى‏سازد، و چون معاند و لجوج بر عمل زشت خود ادامه نمى‏دهد، بلكه به زودى از آن عمل منصرف مى‏شود، پس مراد از كلمه ” قريب“ عهد قريب و يا ساده‏تر بگوئيم، فاصله نزديك است، و منظور اين است كه گنه كار قبل از پيدا شدن علامتهاى آخرت و فرا رسيدن مرگ توبه كند .

و گرنه صرف توبه فائده‏اى ندارد هر معاند لجوج هر قدر هم عناد و لجاجت داشته باشد، وقتى - به مرگ خود نزديك مى‏شود - در اثر ديدن وزر و وبال اعمال ننگينش از كرده خود پشيمان مى‏شود، و از آنچه كرده بيزارى مى‏جويد، اما اين ندامت به حسب حقيقت ندامت نيست، او از طبيعت و هدايت فطرتش نادم نشده، بلكه حيله‏اى است كه نفس شرير و حيله‏گرش براى نجاتش از وبال اعمالش انديشيده، به دليل اينكه اگر فرضا از آن وبال مخصوص نجات يابد و مثلا مرگش فرا نرسد، و بيماريش بهبودى يافته از لبه پرتگاه مرگ برگشته، زندگى سالم خود را باز يابد، دو باره به همان لجاج و عنادش و به همان اعمال زشتش بر مى‏گردد، همچنان كه قرآن در اين باره فرموده:

* ” و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم لكاذبون!‌“

## 6- شرط سرعت در توبه

جمله: ” ثم يتوبون من قريب،“ كنايه است از اينكه وقتى گناهى از آنان سرمى‏زند در توبه كردن امروز و فردا و سهل‏انگارى نمى‏كنند، و فرصت را از دست نمى‏دهند.

از آنچه گفتيم روشن شد كه نمى‏خواهد بفرمايد گناه همواره از روى جهالت است، و همه گنه‏كاران بدون درنگ توبه مى‏كنند، بلكه مى‏خواهد بفرمايد: گناهكارى دو جور است، يكى از روى جهالت، و ديگرى از روى عناد، و توبه هم دو جور است، يكى بدون درنگ، و يكى پس از ديدن نشانه‏هاى مرگ و آن توبه‏اى قبول است كه بدون درنگ باشد، و آن گناهى توبه مى‏پذيرد كه ناشى از جهل باشد.

چون توبه عبارت است از برگشتن بنده به سوى خداى سبحان و برگشتن به عبوديت او، كه در اين صورت توبه خداوند به عبد نيز عبارت مى‏شود، از اينكه خدا توبه بنده را بپذيرد، و عبوديت جز در زندگى دنيا كه ظرف اختيار و موطن اطاعت و معصيت است، تحقق نمى‏يابد، و با ظهور نشانه‏هاى مرگ، ديگر اختيارى براى بنده نمى‏ماند، و دو راهى اطاعت و معصيت ندارد، تا راه اطاعت را انتخاب كند، همچنان كه خداى تعالى در باره اين موقعيت انسان فرموده:

* ” يوم ياتى بعض آيات ربك لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن آمنت من قبل او كسبت فى ايمانها خيرا . “

و نيز فرموده:

* ” فلم يك ينفعهم ايمانهم لما راوا باسنا سنت الله التى قد خلت فى عباده و خسر هنالك الكافرون!‌“

و سخن كوتاه اينكه برگشت معناى آيه به اين است كه خداى سبحان تنها وقتى توبه گنه كار را مى‏پذيرد كه گنه‏كاريش ناشى از استكبار بر خدا و باعث دروغين شدن توبه و فقدان تذلل عبودى نبوده باشد، و در امر توبه آنقدر امروز و فردا نكند كه فرصت از دست برود.

بنا بر این توبه همه توبه‏كاران قبول است، مگر دو نفر: يكى توبه گنه كارى كه در توبه كردن امروز و فردا مى‏كند، تا لحظه مرگش فرا رسد و دوم توبه كافر بعد از مردنش.

آيه مورد بحث و آيه بعديش در مقام اينند كه ضابطه‏اى كلى در مساله توبه خدا، يعنى قبول توبه عبد بيان كنند، و اينكه گفتيم ضابطه‏اى كلى دليلش، انحصارى است كه از كلمه انما استفاده مى‏شود، و آيه بعديش مواردى را بيان مى‏كند كه توبه در آن پذيرفته نيست، و بيش از آن دو موردى كه گفتيم استثنا نشده است.

## 7- توبه های وقت گذشته و غیر قابل قبول

آيه دوم كه كلمه اولئك در آن اشاره دارد به دورى توبه‏كاران در حين مرگ و بعد از مرگ و آن اشاره دلالت دارد بر دورى آنان از رحمت خدا، و آوردن جمع سوء سيئات دلالت دارد بر اينكه در مقام شمردن گناهان ايشان است .

در اين آيه براى ختم شدن آن، دو نام عليم و حكيم آمده، با اينكه به ذهن مى‏رسد خوب بود غفور و رحيم بيايد، چون در آيه سخن از گناه و توبه و آمرزش رفته است، ليكن عليم و حكيم آورد تا بفهماند اگر خداى تعالى باب توبه را فتح كرد، براى اين بود كه او به حال بندگانش، عالم است، مى‏داند چقدر ضعيف و نادانند، و حكمتش هم اين را اقتضا مى‏كرد، چون متقن بودن نظام و اصلاح امور بشر احتياج به فتح باب توبه دارد، و نيز از آنجائى كه حكيم است فريب توبه‏هاى قلابى را نمى‏خورد، و ظواهر احوال بندگان را معيار قرار نمى‏دهد، بلكه دلهاى آنان را مى‏آزمايد، پس بر بندگان او لازم است، از علم و حكمت او غافل نمانند، و اگر توبه مى‏كنند توبه حقيقى كنند، تا خدا هم حقيقتا جوابشان را بدهد، و دعايشان را مستجاب كند .

* ” و ليست التوبة للذين يعملون السيئات ...“

در اين آيه شريفه تعبير آيه قبلى را كه مى‏فرمود: بر خدا و به نفع گنه‏كاران است كه توبه آنان را بپذيرد نياورد، با اين كه مى‏دانيم در اين آيه نيز همان معنا منظور است، و مى‏خواهد بفرمايد: ( بر خدا و به نفع اينگونه توبه‏كاران نيست كه توبه شان را بپذيرد، و نمى‏پذيرد،) و ليكن خواست به اين وسيله اشاره كند به اينكه رحمت خاصه الهى و عنايتش از اين دو طايفه منقطع است، همچنان كه گفتيم در آيه قبلى از گناه تعبير به مفرد” سوء“ كرد، و در اين آيه به جمع ”سيئات“ تعبير آورد، معلوم مى‏شود در باره اين دو طايفه عنايت دارد گناهانشان را بشمارد، و عليه آنان ضبط كند .

از اينكه جمله:” يعملون السيئات،“ را مقيد كرد به جمله:( تا وقتى كه مرگشان فرا رسد،) استمرار گناه فهميده مى‏شود، حال يا به خاطر اينكه سهل‏انگارى در شتافتن به سوى توبه و امروز و فردا كردن در آن، خودش معصيتى است مستمر، كه هر لحظه تكرار مى‏شود، و يا به خاطر اينكه اين سهل‏انگارى به منزله مداومت بر گناه است، و يا به خاطر اينكه غالبا خالى از تكرار معصيت نيست، يا تكرار همان معصيت اول يا گناهانى ديگر شبيه به آن.

و اينكه فرمود:”حتى اذا حضر احدهم الموت ...“ و نفرمود:”حتى اذا جاءهم الموت،“ يعنى فرمود: (وقتى مرگ يكى از شما برسد،) و نفرمود: (وقتى مرگ شما برسد،) براى اين بود كه دلالت كند بر اينكه افراد مورد نظر توبه را امرى حقير و بى‏اهميت نشمارند، با اينكه مساله توبه اينقدر بى‏اهميت نيست كه مردم در طول زندگى خود هر كارى خواستند بكنند، و هيچ باكى نداشته باشند همين كه مرگ يكى از آنان رسيد تنها خود او براى اينكه از خطرها و مهلكه‏هائى كه با مخالفت امر الهى براى خود آماده كرده نجات يابد بگويد: حالا ديگر توبه كردم!

پس امر توبه به اين آسانى نيست، كه گنه‏كار با صرف گفتن چند لفظ و يا صرف نيت توبه از همه مخاطر رهائى يابد .

از اينجا روشن مى‏شود كه مقيد كردن جمله(تبت) به قيد(الان)چه معنا مى‏دهد، چون اين قيد به ما مى‏فهماند كه حضور مرگ و مشاهده كردن صاحب اين سخن عظمت و سلطنت آخرت را باعث شده است كه او بگويد: ” انى تبت - من اكنون توبه مى‏كنم! “ پس چنين كسى منطقى خواهد داشت حال اگر به زبان نگويد به دل مى‏گويد.

پس معناى جمله چنين مى‏شود كه من در اين حال كه مرگ را حق ديدم، و جزاى حق را مشاهده كردم، اينك تائب هستم!؟

و خداى تعالى نظير اين بيان را از مجرمين حكايت كرده كه روز قيامت چه مى‏گويند آنجا كه مى‏فرمايد:

* ” و لو ترى اذ المجرمون ناكسوا رؤسهم عند ربهم ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون- و چه خوب بود تو و هر بيننده ديگر اين حالت مجرمين را مى‏ديديد كه نزد پروردگارشان سرها به زير افكنده مى‏گويند: پروردگارا ديديم و شنيديم، اينك ما را به دنيا برگردان تا عمل صالح كنيم، كه ديگر يقين بر ايمان حاصل گشت! “

اين توبه از صاحبش قبول نمى‏شود، براى اينكه در حالى صورت مى‏گيرد كه از زندگى دنيا مايوس شده، و از هول و وحشت انتقال به ديگر سراى مطلع گشته آن ياس و اين هول او را مجبور كرده به اينكه از اعمال چندين‏ساله خود توبه كند، و تصميم بگيرد كه به سوى پروردگارش بر گردد، اما - ولات حين مناص- ديگر گذشته، چون زندگى دنيائى در بين نيست اختيار عملى هم از دست رفته است .

## 8- براي مرگ در حال كفر توبه اي نيست!

* ” ... وَ لَيْستِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السيِّئَاتِ حَتى إِذَا حَضرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْت قَالَ إِنى تُبْت الْانَ وَ لا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كفَّارٌ أُولَئك أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً،
* ... و اما آنهائى كه همچنان به كار زشت خود ادامه مى‏دهند تا مرگشان فرا رسد، آنوقت مى‏گويند: الان توبه كردم براى چنين مردمى بازگشتن نيست، و نيز براى كسانى كه در حال كفر مى‏ميرند، كه ما براى آنان عذابى دردناك آماده كرده‏ايم.“
* ” وَ لا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كفَّارٌ!‌ “

اين جمله معرف مصداق دوم است، از كسانى كه توبه‏شان پذيرفته نيست، و او كسى است كه عمرى به كفر خود ادامه داده، و در حال كفر مرده، و بعد از مشاهده آخرت اظهار ايمان مى‏كند خداى تعالى توبه او را نمى‏پذيرد، براى اينكه ايمان آوردنش كه همان توبه او است در آن روز، سودى به حالش ندارد، و اين معنا در قرآن كريم مكرر آمده كه پس از مردن با وجود كفر هيچ راه نجاتى وجود ندارد، و اگر در خواستى بكنند اجابت نمى‏شود، از آن جمله، فرموده:

* ” الا الذين تابوا و اصلحوا و بينوا فاولئك اتوب عليهم و انا التواب الرحيم، ان الذين كفروا و ماتوا و هم كفار اولئك عليهم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين، خالدين فيها لا يخفف عنهم العذاب و لا هم ينظرون.“

و نيز فرموده:

* ” ان الذين كفروا و ماتوا و هم كفار فلن يقبل من احد هم مل‏ء الارض ذهبا و لو افتدى به اولئك لهم عذاب اليم و ما لهم من ناصرين.“

نداشتن ياور نداشتن شفيع نيز هست.

اگر در آيه فوق قيد مردن در حال كفر را آورد، براي اين بود كه بفهماند غير كفار يعنى مؤمنين كه در حال گنهكارى از دنيا مى‏روند، و استكبارى نسبت به خداى تعالى ندارند، و در توبه كردن مسامحه نورزيدند - چون در سابق گفتيم مسامحه در توبه توهين به مقام پروردگار و استكبار بر او است - كه توبه چنين بنده‏اى هر چند با مردنش از دست رفته، ولى توبه خدا و برگشت او به سوى مغفرت و رحمتش امكان دارد، چون ممكن است بعد از مردن به وسيله شفاعت شافعان مشمول رحمت خداى تعالى قرار گيرد، و همين خود از جمله شواهدى است بر اينكه مراد از اين دو آيه، بيان توبه و بازگشت خدا به بندگانش است، نه بيان حال توبه بنده و برگشتش به سوى خدا، و اگر آن را هم آورده به طفيل آن ديگرى ذكر كرده است .

آيه 17 و18 سوره نساء الميزان ج : 4 ص : 375 تا 385

# 9- نمونه توبه اضطراري و ايمان و اسلام منقضي شده

* ” وَ جَوَزْنَا بِبَنى إِسرءِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْياً وَ عَدْواً حَتى إِذَا أَدْرَكهُ الْغَرَقُ قَالَ ءَامَنت أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلا الَّذِى ءَامَنَت بِهِ بَنُوا إِسرءِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسلِمِينَ،
* ما بنى اسرائيل را از دريا عبور داديم، فرعون و لشكريانش كه به انگيزه بغى و ياغى گرى آنها را دنبال مى‏كردند غرق كرديم، فرعون در آن لحظه كه داشت غرق مى‏شد گفت: ايمان آوردم به خدايى كه جز او معبودى نيست، همان خدايى كه بنى اسرائيل به وى ايمان آوردند، و اينك من از مسلمانانم.“

همينكه بلاى غرق فرعون را دريافت، گفت ايمان آوردم به اينكه هيچ معبودى نيست به جز آن خدايى كه بنى اسرائيل به او ايمان آوردند.

آيا حالا ايمان مى‏آورى؟ حالا كه عذاب خدا تو را درك كرده؟ با اينكه ايمان و توبه هيچ كس در لحظه فرا رسيدن عذاب و آمدن مرگ از هر طرف، قبول نيست!؟

و تو قبل از اين عصيان كردى و از مفسدان بودى و عمرت را در معصيت خدا بسر بردى و توبه را در موقع خودش انجام ندادى، حال كه وقت توبه فوت شده ايمان چه سودى به حالت دارد.

* ” فاليوم ننجيك ببدنك لتكون لمن خلفك آية...!
* اى فرعون ما بدن تو را از دريا نجات مى‏دهيم و در مى‏آوريم تا براى آنها كه بعد از تو مى‏آيند آيت و مايه عبرت باشى....“

آيه 90تا92سوره يونس الميزان ج : 10 ص : 173

# 10- توبه از عمل و شرط اصلاح عمل

* ” وَ إِذَا جَاءَك الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِئَايَتِنَا فَقُلْ سلَمٌ عَلَيْكُمْ كَتَب رَبُّكُمْ عَلى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنكُمْ سوءَا بجَهَلَةٍ ثُمَّ تَاب مِن بَعْدِهِ وَ أَصلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ‏،
* و وقتى كه مؤمنين به آيات ما نزد تو مى‏آيند بگو سلام بر شما، پروردگار شما رحمت را بر خود واجب كرده كه هر كسى از شما از روى جهالت عمل زشتى مرتكب شود و سپس توبه كرده عمل صالح كند، خداوند هم آمرزنده و مهربان است.“

خداوند رحمت را بر خود واجب كرده و محال است كه كارى از كارهاى او معنون به عنوان رحمت نباشد.

آيه مورد بحث، راجع به توبه است، تنها متعرض توبه از گناهان و كارهاى ناستوده است، نه كفر و شرك، به دليل اينكه فرموده:” و من عمل منكم“ - يعنى هر كس از شما مؤمنين به آيات خدا، عملى انجام دهد.

جهالت در مقابل عناد، لجاجت و تعمد است. كسى كه صبح و شام خداى خود را مى‏خواند، و در صدد جلب رضاى اوست، و به آياتش ايمان دارد، هرگز از روى استكبار و لجاجت گناهى مرتكب نمى‏شود و گناهى هم كه از او سر زند، از روى جهالت و دستخوش شهوت و غضب شدن است.

مقيد كردن توبه به قيد **وَ أَصلَحَ** براى اين است كه دلالت كند بر اينكه توبه وقتى قبول مى‏شود كه از روى حقيقت و واقع باشد، زيرا، كسى كه حقيقتا به سوى خداى سبحان بازگشت نموده و به وى پناه برد، هرگز خود را به پليدى گناهى كه از آن توبه كرده و خود را از آن پاك ساخته، آلوده نمى‏كند، اين است معناى توبه، نه صرف اينكه بگويد: اتوب الى الله و در دل همان آلوده‏اى باشد كه بوده است. چگونه خداوند چنين توبه‏اى را قبول مى‏كند و حال آنكه خود فرموده: ”و ان تبدوا ما فى انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله.“

صفات فعليه خداوند از قبيل غفور و رحيم و ... ممكن است حقيقتا مقيد به زمان نشود، براى اينكه گر چه خداى سبحان رحمت بر بندگان را بر خود لازم و واجب كرده، و ليكن اثر اين رحمت وقتى ظاهر مى‏شود كه در دل كافر نبوده و اگر گناهى از او سر ميزند از روى نادانى باشد، و بعد از ارتكاب، توبه هم نموده و علاوه بر آن، عمل صالح هم انجام بدهد.

آيه 54 سوره انعام الميزان ج : 7 ص : 148

# 11- توبه حیله گرانه ( ارتكاب گناه با نيت توبه )

* ” اقْتُلُوا يُوسف أَوِ اطرَحُوهُ أَرْضاً يخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْماً صلِحِينَ‏،
* يوسف را بكشيد، يا به سرزمينى دور بيندازيدش كه علاقه پدرتان خاص شما شود، و پس از آن مردمى شايسته شويد.“

يعنى بعد از يوسف، و يا بعد از كشتن يوسف، و يا بعد از طرد او كه برگشت همه به يك نتيجه است با توبه از گناه، مردمى صالح شويد.

از اين كلام استفاده مى‏شود كه برادران يوسف اين عمل را گناه و آن را جرم مى‏دانستند، و معلوم مى‏شود كه ايشان احكام دين را محترم و مقدس مى‏شمردند و ليكن حسد در دلهايشان كورانى برپا كرده بود و ايشان را در ارتكاب گناه و ظلم جرأت داده طريقه‏اى تلقينشان كرده بود كه از آن طريق هم گناه را مرتكب شوند و هم از عقوبت الهى ايمن باشند و آن اين است كه گناه را مرتكب شوند و بعد توبه كنند، غافل از اينكه اينگونه توبه به هيچ وجه قبول نمى‏شود، زيرا اين مطلب وجدانى است كه كسى كه به خود تلقين مى‏كند كه گناه مى‏كنم و بعد توبه مى‏كنم چنين كسى مقصودش از توبه بازگشت به خدا و خضوع و شكستگى در برابر مقام پروردگار نيست، بلكه او مى‏خواهد به خداى خود نيرنگ بزند و به خيال خود از اين راه عذاب خدا را در عين مخالفت امر و نهى او دفع كند. پس در حقيقت چنين توبه‏اى تتمه همان نيت سوء اول او است نه توبه حقيقى كه به معناى ندامت از گناه و بازگشت به خداست.

آيه 9 سوره يوسف الميزان ج : 11 ص : 129

# 12- اثر توبه حقيقي در بخشش گناهان بزرگ

* ” وَ الَّذِينَ عَمِلُوا السيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِن بَعْدِهَا وَ ءَامَنُوا إِنَّ رَبَّك مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ‏،
* و كسانى كه كارهاى بد كرده و پس از آن توبه آورده و مؤمن شده‏اند پروردگار تو از پى آن آمرزگار و رحيم است.“

اين آيه گر چه عام است، و ليكن از نظر مورد به منزله استثنائى است براى جمله:” الذين اتخذوا العجل،“ و بنا بر اين، معنايش اين مى‏شود كه: توبه اگر به معناى واقعى و حقيقيش براى كسى دست بدهد، حتى اگر براى گوساله‏پرستان هم دست بدهد خداوند آن را پذيرفته و مانعى براى قبول شدنش نيست.

آيه 153 سوره اعراف الميزان ج : 8 ص : 326

# 13- فتاب عليكم ! اثر توبه در بسط رحمت الهی

* ” ... عَلِمَ أَن لَّن تحْصوهُ فَتَاب عَلَيْكمْ،
* ... مى‏داند كه تشخيص دو ثلث و نصف و ثلث در فصول مختلف براى شما ممكن نيست به همين جهت بر شما بخشود....“

مراد از اينكه فرمود:” **فَتَاب عَلَيْكمْ،** “ يعني ” به همين جهت بر شما توبه كرد،“ اين است كه به رحمت الهيه‏اش به طرف شما توجه و رجوع كرد و تكليف شما را در اين باب تخفيف داد، بنابر اين، خداى تعالى بر بندگان خود توبه و رجوعى دارد، و آن اين است كه رحمت خود را بر آنان بسط دهد، و اثر اين توبه خدا آن است كه بندگان، موفق به توبه و رجوع به وى شوند و يا اين است كه موفق به هر اطاعتى گردند و يا اين است كه بعضى از تكاليف دشوار را به كلى بردارد، و يا در آن تخفيفى بدهد، كه قرآن كريم در باره اولين اثر كه براى توبه خدا شمرديم فرموده:” ثم تاب عليهم ليتوبوا.“

علاوه بر آن توبه، خداوند يك توبه ديگرى دارد، و آن بعد از توبه بندگان است، و اثرش اين است كه توبه آنان را قبول نموده، گناهانشان را مى‏آمرزد.

آيه 20 سوره مزمل الميزان ج 20 ص 117

# 14- رابطه توبه و صدقه

* ” خُذْ مِنْ أَمْوَالهِمْ صدَقَةً تُطهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِم بهَا وَ صلّ‏ِ عَلَيْهِمْ إِنَّ صلَوتَك سكَنٌ لهُمْ وَ اللَّهُ سمِيعٌ عَلِيمٌ‏،
* أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَأْخُذُ الصدَقَتِ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّاب الرَّحِيمُ‏،
* از اموالشان زكات بگير، تا بدين وسيله پاكشان كنى و( اموالشان را) نمو دهى، و در باره آنان دعاى خير كن كه دعاى تو مايه آرامش آنان است، و خدا شنوا و داناست،
* **مگر ندانسته‏اند كه آنكس كه توبه از بندگانش مى‏پذيرد و زكاتها را مى‏گيرد خداست، و خدا توبه پذير و رحيم است.“**

در این آیه توبه را با دادن صدقه ذكر كرده، براى اين است كه صدقه نيز خاصيت توبه را دارد، توبه پاك مى‏كند، صدقه هم پاك مى‏كند، و دادن صدقه توبه‏اى است مالى، همچنانكه در ميان همه كارها، توبه به منزله صدقه است، يعنى صدقه از اعمال است و لذا جمله،” و ان الله هو التواب الرحيم،“ را به صدر آيه عطف كرد، و در نتيجه در يك آيه جمع كرد ميان توبه و تصدق، و ميان دو اسم از اسامى خودش، يعنى تواب و رحيم، و خلاصه از آيه برآمد كه تصدق و دادن زكات خود نوعى توبه است.

### آيه 103و104 سوره توبه الميزان ج : 9 ص : 512

# 15- قبول کننده و استجابت کننده کیست!

* ” وَ هُوَ الَّذِى يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَعْفُوا عَنِ السيِّئَاتِ وَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُون،
* وَ يَستَجِيب الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ وَ يَزِيدُهُم مِّن فَضلِهِ وَ الْكَفِرُونَ لهَُمْ عَذَابٌ شدِيدٌ
* و **همو است خدايى كه توبه را از بندگانش مى‏پذيرد، و از گناهان عفو مى‏فرمايد، و به آنچه مى‏كنيد دانا است،**
* **و دعاى كسانى كه ايمان آورده اعمال صالح كردند مستجاب نموده، از فضل خود بيش از آنچه خواسته‏اند مى‏دهد**! و اما كفار عذابى سخت دارند!“

كلمه استجابت به معناى اجابت دعا است، و چون عبادت خود نوعى دعوت و خواندن خداى تعالى است، لذا از قبول عبادت آنان تعبير به استجابت كرده، به دليل اينكه دنبالش فرموده:” و يزيدهم من فضله،“ چون ظاهر اين جمله آن است كه منظور از زيادتر كردن فضل خدا، زيادتر كردن ثواب باشد. و همچنين از اينكه در مقابل استجابت مؤمنين فرموده: و كافران عذابى شديد دارند اين معنا استفاده مى‏شود.

آيه 25 و 26 سوره شوري الميزان ج : 18 ص : 72

# 16- شرايطي براي اميد رستگاري

* ” فَأَمَّا مَن تَاب وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صلِحاً فَعَسى أَن يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ‏
* و اما كسى كه توبه كرد و ايمان آورد و عمل صالح به جا آورد اميد آن هست كه از رستگاران باشد.“

آنچه درباره گرفتاري مشركين در قيامت بيان شده درباره كسى بود كه كفر بورزد، و به سوى خداى سبحان رجوع هم نكند، پس بنابر اين كسى كه رجوع كند و ايمان بياورد، و عمل صالح انجام دهد، اميد آن هست كه از رستگاران باشد.

كلمه عسى در اينجا به معناى لغوى كلمه ( اميد ) نيست، بلكه معناى تحقيق و حتميت را مى‏رساند، و خداى تعالى خواسته است، طبق رسم و عادت بزرگان بشر سخن بگويد، چون عادت مردان بزرگ اين است كه كارى را كه مى‏خواهند انجام دهند مى‏گويند، اميد است انجام دهم، ممكن هم هست همان معناى لغوى يعنى اميدوارى منظور باشد، و خداى تعالى از طرف خود توبه‏كاران اظهار اميد كرده باشد، كه در اين صورت معناى جمله اين مى‏شود كه: آنهايى كه توبه كرده و ايمان آورده، و عمل صالح كردند، در انتظار رستگارى باشند.

آيه 67 سوره قصص الميزان ج : 16 ص : 96

### قسمت دوم: استغفار، و قوانین الهی حاکم بر آن

# 1- استغفار و توبه به درگاه پروردگار رحيم و ودود

* ” وَ استَغْفِرُوا رَبَّكمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبى رَحِيمٌ وَدُودٌ،
* از پروردگار خود آمرزش بطلبيد و به سوى او بازگرديد كه پروردگارم مهربان و دوستدار بندگان توبه كار است.“

از خداى تعالى در باره گناهان خود طلب مغفرت كنيد و با ايمان آوردن به او و به رسول او بسويش برگرديد زيرا خداى تعالى داراى رحمت و مودت است و استغفار كنندگان و تائبين را رحم مى‏كند و دوست مى‏دارد.

از موارد استعمال دو كلمه رحيم و ودود بر مى‏آيد كه” مودت “ نوع خاصى از حب است و آن حبى است كه آثار و پى‏آمدهايى آشكار دارد مثل، الفت و آمد و شد و احسان. به آيه زير توجه فرماييد:

* ” و من آياته ان خلق لكم من انفسكم ازواجا لتسكنوا اليها و جعل بينكم مودة و رحمة .“

و اگر خداى تعالى را ودود خوانده به همين جهت است كه او بندگان خود را دوست مى‏دارد و آثار محبت خود را با افاضه نعمت‏هايش بر آنان ظاهر مى‏سازد آن هم چه نعمت‏هايى كه هيچ كس نمى‏تواند عدد آنها را بشمارد، همچنانكه خودش فرمود:” و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها،“ پس به اين دليل خداى تعالى نسبت به انسانها ودود است.

آيه 90 سوره هود الميزان ج : 10 ص : 559

# 2- هر طاعتي استغفار است!

* ” ... وَ مَا تُقَدِّمُوا لأَنفُسِكم مِّنْ خَيرٍ تجِدُوهُ عِندَ اللَّهِ هُوَ خَيراً وَ أَعْظمَ أَجْراً وَ استَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمُ‏،
* و بدانيد آنچه از كارهاى خير مى‏كنيد و از پيش براى خود مى‏فرستيد نزد خدايش مى‏يابيد، اما بهتر از آنچه كه كرديد و با أجرى عظيم‏تر. و از خدا طلب مغفرت كنيد كه خدا آمرزنده و رحيم است.“

مي فرمايد: هر اطاعتى كه به نفع خود از پيش بفرستيد، يعنى براى اينكه با آن زندگى آخرتى خود را تامين كنيد، نزد خدا آن را خواهيد ديد، يعنى در روز لقاء الله آن را بهتر از همه كارهاى نيك كه مى‏كرديد، و يا بهتر از هر چيزى كه در دنيا باقى مى‏گذاريد، و پر اجرتر از آن خواهيد يافت .

” و استغفروا الله ان الله غفور رحيم،“ سوره مزمل را با امر به استغفار ختم نمود، و در اينكه فرمود: به درستى خدا غفور و رحيم است اشعارى به وعده مغفرت و رحمت هم دارد، و بعيد نيست مراد از استغفار انجام مطلق طاعات باشد، چون طاعات وسائلى هستند كه با آن مغفرت خدا شامل حال آدمى مى‏شود، پس مى‏توان گفت: هر طاعتى استغفار است .

آيه 20 سوره مزمل الميزان ج 20 ص 119

# 3- شرط استجابت استغفار: ادامه ندادن گناه

* ” وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشةً أَوْ ظلَمُوا أَنفُسهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاستَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَن يَغْفِرُ الذُّنُوب إِلا اللَّهُ وَ لَمْ يُصرُّوا عَلى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ‏. أُولَئك جَزَاؤُهُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ جَنَّتٌ تجْرِى مِن تحْتِهَا الأَنهَرُ خَلِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِين!
* **نيكان آنها هستند كه هر گاه كار ناشايسته از ايشان سر زند يا ظلمى به نفس خويش كنند خدا را به ياد آرند و از گناه خود به درگاه خدا استغفار كنند، كه هيچ كس جز خدا نمى‏تواند گناه خلق را بيامرزد، و آنها هستند كه اصرار در كار زشت نكنند چون به زشتى معصيت آگاهند.** آنها هستند كه پاداش عملشان آمرزش پروردگار است و باغهائى كه از زير درختان آن نهرها جارى است، جاويد در آن بهشت‏ها متنعم خواهند بود، و چه نيكو است پاداش نيكوكاران عالم !‌“

خداى تعالى در آيه مورد بحث استغفار را مقيد كرد به جمله:” و لم يصروا على ما فعلوا و هم يعلمون،“ در نتيجه فهمانيد كه **تنها استغفار كسى مؤثر است كه نخواهد آن عمل زشت را همچنان مرتكب شود**، براى اينكه اصرار داشتن بر گناه هياتى در نفس ايجاد مى‏كند كه با بودن آن هيات ذكر مقام پروردگار نه تنها مفيد نيست، بلكه توهين به امر خداى تعالى نيز هست، و دليل بر اين است كه چنين كسى از هتك حرمت‏هاى الهى و ارتكاب به محرمات او هيچ باكى ندارد، و حتى نسبت به خداى عز و جل استكبار دارد، با اين حال ديگر عبوديتى باقى نمى‏ماند، و ذكر خدا سودى نمى‏بخشد.

و به خاطر همين علت بود كه جمله نامبرده را با جمله:” و هم يعلمون،“ ختم فرمود، و اين خود قرينه‏اى است بر اين كه كلمه ظلم در صدر آيه شامل گناهان صغيره نيز مى‏شود، چون اصرار بر گناه موجب اهانت به امر خدا است، و نشانه آن است كه چنين كسى هيچ احترامى و اهميتى براى امر خدا قائل نيست، و مقام او را تحقير مى‏كند، و در اين دلالت هيچ فرقى بين گناه صغيره و كبيره نيست، پس جمله :” ما فعلوا “ اعم است از گناهان كبيره، و مراد از آن همان چيزى است كه در صدر آيه ذكر كرد، چيزى كه هست گناه صغيره اگر فاحشه نيست ظلم به نفس هست، ( زيرا بتدريج ملكه گناهكارى را در نفس پديد مى‏آورد.)

و جمله:” اولئك جزاؤهم مغفرة،“ بيان اجر جزيل آنان است، و آنچه خداى تعالى در اين آيه تذكر داده عين همان فرمانى است كه در آيه ” و سارعوا الى مغفرة من ربكم و جنة ....“ فرموده، يعنى سرعت بخرج دادن به سوى مغفرت، و به سوى جنت.

آيه 135 و 136 سوره آل عمران الميزان ج 4 ص 29

# 4- وقت استغفار

* ” قَالُوا يَأَبَانَا استَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَطِئِين،
* قَالَ سوْف أَستَغْفِرُ لَكُمْ رَبى إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ‏،
* گفتند: اى پدر! براى گناهان ما آمرزش بخواه، كه ما خطا كار بوده‏ايم،
* گفت: براى شما از پروردگارم آمرزش خواهم خواست، كه او آمرزگار و رحيم است.“

كافى به سند خود از فضل بن ابى قره از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت كرده كه فرمود:

رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ فرموده:

- بهترين وقتى كه مى‏توانيد در آن وقت دعا كنيد و از خدا حاجت بطلبيد وقت سحر است، آنگاه اين آيه را تلاوت فرمود كه: يعقوب به فرزندان خود گفت:” سوف استغفر لكم ربى،“ و منظورش اين بود كه در وقت سحر طلب مغفرت كند .

در اين معنى روايات ديگرى نيز هست از جمله الدر المنثور از ابى الشيخ و ابن مردويه از ابن عباس از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ روايت كرده كه شخصى از آن جناب پرسيد چرا يعقوب استغفار را تاخير انداخت؟ فرمود: تاخير انداخت تا هنگام سحر فرا برسد چون دعاى سحر مستجاب است.

آيه 97و98 سوره يوسف الميزان ج : 11 ص : 346

# 5- مُستَغْفِرِينَ بِالأَسحَارِ

* « الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا ءَامَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ قِنَا عَذَاب النَّار،
* الصبرِينَ وَ الصدِقِينَ وَ الْقَنِتِينَ وَ الْمُنفِقِينَ وَ الْمُستَغْفِرِينَ بِالأَسحَارِ،
* بندگانى كه مى‏گويند: پروردگارا ما ايمان آورديم پس گناهانمان را بيامرز و از عذاب آتش محفوظمان بدار!
* بندگانى كه خويشتن‏دار و راستگو و اهل عبادت و انفاقگر و **استغفار كنندگان در سحرگاهانند .»**

در اين آيه متقین را به داشتن پنج خصلت ممتاز توصيف كرده، كه تقواى هيچ متقى خالى از آنها نيست.

**صبر** ، و اينكه اين صفت اول ذكر شده به خاطر اين است كه مقدم بر خصلت‏هاى ديگر است، البته از آنجائى كه در آيه، صبر را مطلق آورده، شامل همه صبرهاى ديگر هم مى‏شود: صبر بر اطاعت، صبر بر ترك معصيت، و صبر بر مصيبت .

**صدق** که هر چند حقيقتش به حسب تحليل عبارت است از مطابق بودن ظاهر گفتار و كردار آدمى با باطنش، و ليكن اگر كلمه نامبرده را به اين معنا بگيريم شامل تمامى فضائل مى‏شود، ديگر حاجت نبود صابرين و قانتين و آن ديگر صفات را ذكر كند، پس قطعا اين معناى تحليلى منظور نبوده، در نتيجه بايد گفت كه مراد از آن همان راستگوئى است و بس ( و خدا داناتر است.)

**قنوت** به معناى خضوع براى خداى سبحان است، كه شامل عبادات و اقسام اطاعت‏ها مى‏شود.

**انفاق** كه منفقين اسم فاعل از آن است، عبارت است از دادن مال به كسى كه مستحق آن است.

**استغفار در سحرها**، که منظور از آن همان نماز شب و استغفار در آن است، و روايات وارده، استغفار در اسحار را به نماز شب، و استغفار در قنوت آخرينش كه همان يك ركعت وتر است تفسير نموده‏اند.

خداى تعالى در سوره مزمل، آيه 19 و سوره دهر آيه 29 بعد از يادآورى قيام در شب و تهجد و عبادت در آن استغفار را، راه انسانها به سوى پروردگارشان خوانده، و فرموده:« ان هذه تذكرة ، فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلا.»

آیه 16و17 سوره آل عمران المیزان ج 3 ص 176

# 6- حوزه تاثير استغفار

* ...” فَاعْف عَنهُمْ وَ استَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فى الأَمْرِ...
* ... از آنان درگذر و از خدا بر آنها طلب آمرزش كن و براى دلجوئى آنان در كار جنگ مشورت نما....“

در اين جمله خداى تعالى رسول گرامى خود صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم را مامور كرد تا از آنان عفو كند تا در نتيجه بر اعمال ايشان اثر معصيت مترتب نشود و اينكه از خدا بر ايشان طلب مغفرت كند با اينكه مغفرت بالاخره كار خود خداى تعالى است.

عبارت” استغفر لهم،“ هر چند مطلق است، و اختصاصى به مورد بحث آيه ندارد، و ليكن موارد حدود شرعى و امثال آن را شامل نمى‏شود، و چنان مطلق نيست كه حتى اگر فردى مرتكب قتل شد او را هم ببخشايد و يا اگر زنا كرد تنها برايش طلب مغفرت كند و ديگر حد شرعى را بر او جارى نسازد، چون اگر اطلاق تا اين مقدار شمول داشته باشد باعث لغو شدن تشريع مى‏گردد، علاوه بر اينكه جمله:” و شاورهم فى الامر،“ كه به يك لحن عطف بر مساله عفو و مغفرت شده، خود شاهد بر اين است كه اين دو امر: يعنى عفو و مغفرت در چارچوب ولايت و تدبير امور عامه بوده، چون اينگونه امور است كه مشورت بر مى‏دارد، و اما احكام الهى خير، پس عفو و مغفرت هم در همان امور ادارى جامعه است.

آيه 159 سوره آل عمران الميزان ج : 4 ص : 87

### 

# 7- نقش استغفار در رفع بلاها و حوادث عالم

* ” وَ يَقَوْمِ استَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السمَاءَ عَلَيْكم مِّدْرَاراً وَ يَزِدْكمْ قُوَّةً إِلى قُوَّتِكُمْ وَ لا تَتَوَلَّوْا مجْرِمِينَ،
* و نيز گفت: **اى مردم از پروردگارتان طلب مغفرت نموده، سپس برگرديد تا باران سودمند آسمان را پى در پى به سويتان بفرستد و نيرويى بر نيرويتان بيفزايد و زنهار، به ناكارى و عصيان روى از خداى رحمان مگردانيد.“**

اين آيه مى‏فهماند ارتباطى كامل بين اعمال انسانها با حوادث عالم برقرار است، حوادثى كه با زندگى انسانها تماس دارد، اعمال صالح باعث مى‏شود كه خيرات عالم زياد شود و بركات نازل گردد، و اعمال زشت باعث مى‏شود بلاها و محنت‏ها پشت سر هم بر سر انسانها فرود آيد و نقمت و بدبختى و هلاكت به سوى او جلب شود، و اين نكته از آيات ديگر قرآنى نيز استفاده مى‏شود از آن جمله آيه زير همين مطلب را بطور صريح خاطرنشان نموده، مى‏فرمايد:” و لو ان اهل القرى امنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الارض.“

آيه52سوره هود الميزان ج : 10 ص : 445

# 8- اثر استغفار در رفع بلاها و فراواني نعمتها

* ” فَقُلْت استَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كانَ غَفَّارا،
* يُرْسِلِ السمَاءَ عَلَيْكم مِّدْرَاراً،
* وَ يُمْدِدْكم بِأَمْوَلٍ وَ بَنِينَ وَ يجْعَل لَّكمْ جَنَّتٍ وَ يجْعَل لَّكمْ أَنهَراً،
* به ايشان گفتم از پروردگارتان طلب مغفرت كنيد كه او بسيار آمرزنده است،
* كه اگر چنين كنيد ابر آسمان را مرتب بر شما مى‏باراند،
* و به وسيله اموال و فرزندان ياريتان مى‏كند و برايتان باغها رويانيده و نهرها جارى مى‏سازد.“

اين آيات نعمت‏هاى دنيايى را مى‏شمارد، و از نوح عليه‏السلام حكايت مى‏كند كه به قوم خود وعده فراوانى نعمت‏ها و تواتر آن را مى‏دهد، به شرطى كه از پروردگار خود طلب مغفرت گناهان كنند.

پس معلوم مى‏شود استغفار از گناهان اثر فورى در رفع مصائب و گرفتاريها و گشوده شدن درب نعمت‏هاى آسمانى و زمينى دارد، مى‏فهماند بين صلاح جامعه انسانى و فساد آن، و بين اوضاع عمومى جهان ارتباطى برقرار است، و اگر جوامع بشرى خود را اصلاح كنند، به زندگى پاكيزه و گوارايى مى‏رسند، و اگر به عكس عمل كنند عكس آن را خواهند داشت.

اين معنا از آيه شريفه زير هم استفاده مى‏شود كه فرموده:” ظهر الفساد فى البر و البحر بما كسبت ايدى الناس،“ و همچنين آيه زير كه مى‏فرمايد:” و ما أصابكم من مصيبة فبما كسبت أيديكم،“ و آيه شريفه:” و لو ان اهل القرى امنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الأرض. “

آيه 10 تا 12 سوره نوح الميزان ج 20 ص 46

# 9- نفاق استغفار ناپذير

* ” فَأَعْقَبهُمْ نِفَاقاً فى قُلُوبهِمْ إِلى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بِمَا كانُوا يَكْذِبُونَ‏،
* استَغْفِرْ لهُمْ أَوْ لا تَستَغْفِرْ لهُمْ إِن تَستَغْفِرْ لهُمْ سبْعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لهُمْ ذَلِك بِأَنهُمْ كفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسولِهِ وَ اللَّهُ لا يهْدِى الْقَوْمَ الْفَسِقِينَ‏،
* خدا به سزاى آن خلف وعده‏اى كه كردند و اينكه دروغ مى‏گفتند، تا روزى كه ديدارش مى‏كنند در دلهايشان نفاق انداخت،
* **براى ايشان آمرزش بخواهى و يا نخواهى، خداوند هرگز ايشان را نخواهد آمرزيد هر چند هفتاد بار برايشان آمرزش بخواهى،** و اين بدان جهت است كه ايشان به خدا و رسولش كفر ورزيدند و خداوند مردم فاسق و عصيانگر را هدايت نمى‏كند.“

اين آيه اولا دلالت دارد بر اينكه خلف وعده و دروغ در سخن از علل نفاق و نشانه‏هاى آن است و ثانيا بعضى از نفاقها هست كه بعد از ايمان، به دل راه مى‏يابد، همچنانكه برخى از كفرها بعد از ايمان مى‏آيد، و آن ارتداد است.

جمله:” ان تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم،“ مى‏رساند كه از طبيعت مغفرت چيزى به ايشان نمى‏رسد، چه اينكه تو در باره آنها طلب مغفرت كنى و چه نكنى، چه يكبار و چه چند بار، چه زياد و چه كم .

به دنبال آن، علت مطلب را بيان كرده و فرموده: براى اينكه ايشان به خدا و رسولش كافر شدند يعنى مانع از شمول مغفرت، كفر ايشان است به خدا و رسول، و اين مانع با بود و نبود استغفار و يا كم و زيادى آن برطرف نمى‏شود، چون بود و نبود آن و كم و زيادش كفر ايشان را از بين نمى‏برد.

و اين مطلب براى هر كس در قرآن دقتى كند از واضحات است كه از نظر قرآن هيچ اميدى به نجات كفار و منافقين بدتر از كفار نيست، مگر آنكه قبل از مرگ از كفر و نفاق خود توبه كنند .

منظور از ”يوم يلقونه،“ روزى است كه خدا را ملاقات كنند، منظور از آن روز مرگ است كه ظاهر آيه:” من كان يرجو لقاء الله فان اجل الله لات،“ آن را افاده مى‏كند. منافقين بر نفاق خود باقى خواهند بود تا روزى كه بميرند .

* ” و لا تصل على احد منهم مات ابدا و لا تقم على قبره انهم كفروا بالله و رسوله و ماتوا و هم فاسقون،“

اين آيه نهى مى‏كند رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم را از اينكه نماز ميت بخواند بر كسى كه منافق بوده، و از اينكه كنار قبر منافقى بايستد، و اين نهى را تعليل كرده است به اينكه چون كفر ورزيدند و فاسق شدند و بر همين فسق خود مردند، و اين تعليل تنها در اين آيه نيامده، بلكه در هر جا كه گفتگو از لغويت استغفار به ميان آمده همين تعليل ذكر شده است.

و از همه اين موارد كه ذكر شد برمى‏آيد كسى كه بخاطر احاطه و استيلاى كفر در دلش فاقد ايمان به خدا گشته ديگر راهى بسوى نجات ندارد، و نيز برمى‏آيد كه استغفار جهت منافقين و همچنين نماز خواندن بر جنازه‏هاى ايشان و ايستادن كنار قبور ايشان و طلب مغفرت كردن، لغو و بى نتيجه است .

آيه 77 و 80 و84 سوره توبه الميزان ج : 9 ص : 474و486

# 10- استغفار ملائكه بر مؤمنين و توضيحي بر آن

* ” الَّذِينَ يحْمِلُونَ الْعَرْش وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسبِّحُونَ بحَمْدِ رَبهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَستَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْت كلَّ شىْ‏ءٍ رَّحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سبِيلَك وَقِهِمْ عَذَاب الجَحِيمِ‏،
* آنان كه عرش را حمل مى‏كنند و آنان كه پيرامون عرش هستند پروردگار خود را حمد و تسبيح مى‏گويند و به او ايمان دارند و براى كسانى كه ايمان آورده‏اند استغفار مى‏كنند كه اى پروردگار ما سعه رحمت و علم تو همه چيز را فرا گرفته پس كسانى را كه توبه كردند و راه تو را پيروى نمودند بيامرز و از عذاب جهنم حفظ فرما !“

در اين آيات خاطر نشان مى‏سازد كه مردم در مقابل نازل كردن كتاب و به پا خاستن دعوت به منظور مغفرت و قبول توبه گروهي و عقاب گروهي ديگر دو جورند:

يك طايفه آنهايند كه ملائكه حامل عرش خدا و طواف كنندگان پيرامون آن برايشان استغفار مى‏كنند و آنان عبارتند از: توبه كنندگان كه به سوى خدا بر مى‏گردند و راه او را پيروى مى‏كنند. و نيز صلحا از پدران و همسران و ذريه ايشانند.

و دسته دوم عبارتند از، كسانى كه به جرم كفر ورزيدن به توحيد، اهل عذابند .

” الذين يحملون العرش و من حوله يسبحون بحمد ربهم و يؤمنون به ...،“ آن ملائكه‏اى كه حامل عرشند، عرشى كه تمامى اوامر و همه احكام الهى از آنجا صادر مى‏شود، اوامر و احكامى كه با آنها امور عالم تدبير مى‏شود، و نيز آن ملائكه‏اى كه پيرامون عرشند، يعنى مقربين از ملائكه ” يسبحون بحمد ربهم - خدا را منزه مى‏دارند،“ در حالى كه اين تنزيهشان همراه با ثناى پروردگارشان است.

” و يستغفرون للذين امنوا، “- يعنى از خداى سبحان مى‏خواهند تا هر كس را ايمان آورده بيامرزد.

” ربنا وسعت كل شى‏ء رحمة و علما ....“ - اين جمله حكايت متن استغفار ملائكه است، ملائكه قبل از درخواست خود نخست خدا را به سعه رحمت و علم ستوده‏اند، و اگر در بين صفات خداوندى رحمت را نام برده و آن را با علم جفت كردند، بدين جهت است كه خدا با رحمت خود بر هر محتاجى انعام مى‏كند و با علم خود احتياج هر محتاج و مستعد رحمت را تشخيص مى‏دهد.

” فاغفر للذين تابوا و اتبعوا سبيلك و قهم عذاب الجحيم! ‌“ ملائكه مي گويند: خدايا حال كه رحمت و علم تو واسع است، پس كسانى را كه با ايمان آوردن به يگانگى تو و با پيروى دين اسلام، به سوى تو برگشتند، بيامرز و از عذاب جحيم حفظشان فرما . و اين همان غايت و غرض نهايى از مغفرت است.

مراد از راهى كه مؤمنين از آن پيروى كردند، همان دينى است كه خدا براى آنان تشريع كرده، و آن دين اسلام است. و پيروى دين اسلام عبارت است از اينكه عمل خود را با آن تطبيق دهند. پس مراد از توبه اين است كه با ايمان آوردن به طرف خدا برگردند.

* ربنا و أدخلهم جنات عدن التى وعدتهم ...!
* **پروردگار! ايشان را در جنات عدن كه وعده‏شان داده‏اى داخل فرما، هم ايشان را و هم پدران و همسران و ذريات ايشان را كه صلاحيت دارند! به درستى و به راستى كه تنها تو عزيز فرزانه‏اى!**

در اين آيه مجددا نداى ربنا را تكرار كردند تا عطوفت الهى را بيشتر برانگيزند. و مراد از وعده‏اى كه خداى تعالى داده، وعده‏هايى است كه به زبان انبيايش و در كتب آسمانى‏اش داده است.

”و من صلح من ابائهم و ازواجهم و ذرياتهم. . . **پروردگارا و هر كس از ايشان و پدران و همسران و فرزندان ايشان كه صلاحيت داخل شدن بهشت را دارند، داخل بهشت‏هاى عدن بفرما !** “

اين نكته از سياق آيات به خوبى معلوم است كه استغفار ملائكه براى عموم مؤمنين است و نيز معلوم است كه مؤمنين را دو قسمت كردند: يكى آن مؤمنينى كه خودشان توبه كرده و راه خدا را پيروى كردند كه خدا هم وعده جنات عدن به ايشان داده است. و قسم دوم آن مؤمنينى كه خودشان چنين نبوده‏اند و ليكن صلاحيت داخل شدن در بهشت را دارند و ملائكه قسم اول را متبوع و قسم دوم را تابع آنان خواندند.

از اين تقسيم برمى‏آيد:

طايفه اول اشخاصى هستند كه در ايمان و عمل كاملند، چون مقتضاى حقيقت معناى ” الذين تابوا و اتبعوا سبيلك،“ همين است، لذا اول اين طايفه را ذكر كردند و از پروردگار خود خواستند تا ايشان را بيامرزد و وعده بهشت عدنى كه به ايشان داده در حقشان منجز فرمايد.

و طايفه دوم در مقام و منزلت پايين‏تر از طايفه اولند، و كسانى هستند كه ايمان و عمل صالح خود را به حد كمال نرسانده‏اند و ايمانى ناقص و ضعيف دارند و عملى زشت، ولى به طايفه اول منسوبند، يا پدر و يا فرزند و يا همسر آنهايند، لذا سپس اين طايفه را ذكر كرده و از خداى تعالى درخواست كرده‏اند كه اين طايفه را هم به طايفه اول كاملين در ايمان در جنات عدن ملحق نموده، و از بدى‏ها حفظشان فرمايد .

بنا بر اين بيان، آيه شريفه مورد بحث در معناى آيه ” و الذين آمنوا و اتبعتهم ذريتهم بايمان الحقنا بهم ذريتهم و ما التناهم من عملهم من شى‏ء،“ خواهد بود، با اين تفاوت كه آيه مورد بحث دامنه شمولش وسيع‏تر است، چون شامل پدران و همسران نيز مى‏شود، به خلاف آيه سوره طور كه تنها شامل ذريات مى‏شود، و از نظر ديگر نيز وسيع‏تر است، چون در آيه سوره طور ايمان ذريه قيد شده و در آيه مورد بحث صلاحيت ذريه و آباء و ازواج، و صلاحيت اعم از ايمان است .

” و قهم السيئات و من تق السيئات يومئذ فقد رحمته ...،“ مراد از سيئات آثار گناهان است كه همان كيفر آنهاست، و اگر آثار گناهان را سيئات خوانده، بدين مناسبت است كه كيفر بدى هم بدى است، همچنان كه خداى تعالى فرموده:” و جزاء سيئة سيئة مثلها.“

ظاهرا اين آيه هم از آياتى است كه دلالت مى‏كند بر اينكه پاداش روز قيامت خود اعمال است، همچنان كه كيفر اعمال زشت نيز خود آن اعمال است و امثال اين گونه آيات در كلام خداى تعالى بسيار و مكرر آمده، مانند: ” انما تجزون ما كنتم تعملون.“

و به هر حال مراد از سيئات كه ملائكه درخواست حفظ مؤمنين را از آنها كرده‏اند، هراس‏ها و شدايدى است كه در روز قيامت همه با آن مواجهند، نه عذاب جهنم .

آيه 7 تا 9 سوره غافر( مؤمن) الميزان ج : 17 ص : 468

# 11- استغفار ملائكه بر اهل زمين

* ” تَكادُ السمَوت يَتَفَطرْنَ مِن فَوْقِهِنَّ وَ الْمَلَئكَةُ يُسبِّحُونَ بحَمْدِ رَبهِمْ وَ يَستَغْفِرُونَ لِمَن فى الأَرْضِ أَلا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ‏،
* اين وحى آن قدر عظيم است كه مبدأ نزولش يعنى آسمانها، نزديك است از بالا شكافته شود و ملائكه هم كه مى‏بينند خداوند بندگان خود را مهمل نگذاشته به منظور هدايتشان وحى مى‏فرستد او را تسبيح و حمد مى‏گويند و براى سكنه زمين استغفار مى‏كنند، و اعلام مى‏دارند كه بدانيد خدا آمرزگار رحيم است.“

” و الملئكة يسبحون بحمد ربهم و يستغفرون لمن فى الارض،“ يعنى فرشتگان، خداى را از هر چه كه لايق به ساحت قدسش نيست منزه داشته، و او را با شمردن كارهاى جميلش ثنا مى‏گويند. و يكى از چيزهايى كه لايق ساحت قدس او نيست همين است كه امر بندگان خود را مهمل گذارد، و آنان را به سوى دينى كه خود تشريع مى‏كند، و از راه وحى ابلاغ مى‏فرمايد هدايت نكند، با اينكه اين هدايت يكى از كارهايى است كه انجامش از ناحيه خدا جميل و پسنديده است. و از خداى سبحان درخواست مى‏كنند كه اهل زمين را بيامرزد.

و معلوم است كه حصول اين آمرزش سببى دارد كه قبلا بايد حاصل شده باشد، و آن سبب عبارت است از پيمودن طريق بندگى، و آنهم احتياج به هدايت خود خدا دارد .

پس برگشت درخواست مغفرت براى اهل زمين به اين درخواست است كه خدا براى آنان دينى تشريع كند، و آنگاه كسانى را كه به آن دين مى‏گروند بيامرزد.

” ألا ان الله هو الغفور الرحيم،“ يعنى آگاه باش كه خداى سبحان بدان جهت كه متصف به دو صفت مغفرت و رحمت است، و او را به نام غفور و رحيم مى‏خوانيد، ساحت قدسش اقتضاء مى‏كند كه براى اهل زمين كارى كند و زمينه‏اى فراهم سازد كه به مغفرت و رحمت او برسند و آن كار همين است كه از راه وحى و رسالت دينى برايشان تشريع كند كه به وسيله آن به سوى سعادت خود هدايت شوند.

آيه 5 سوره شوري الميزان ج : 18 ص : 12

### قسمت سوم: بحثی در موضوع و فلسفه تشریع توبه

# عنوان و موضوع توبه

عنوان **توبه** با همه معانيش كه در قرآن كريم آمده از تعاليم حقيقى است كه مختص به اين كتاب آسمانى است. چون توبه به معناى ايمان آوردن از كفر و شرك هر چند در ساير اديان آسمانى مانند دين موسى و عيسى عليهماالسلام نيز داير است، اما نه از جهت تحليل حقيقت توبه و سرايت دادن آن به ايمان بلكه به اسم اينكه، خود توبه ايمان است .

حتى از اصول مستقله‏اى كه، آئين مسيحيت را بر آن اصول پى نهاده‏اند، بر مى‏آيد كه اصلا توبه فائده‏اى ندارد، بلكه ناممكن است كه انسان از توبه‏اش بهره‏مند شود، مخصوصا اين معنا از مطالبى كه در توجيه به دار آويخته شدن مسيح و جان خود را فداى بشر كردن آورده‏اند به خوبى مشاهده مى‏شود.

ارباب كليسا بعد از افراط در مساله توبه آنقدر در اين مساله كه آنرا محال مى‏دانستند بى‏حد و مرز شدند، كه به مردم گنهكار اوراق مغفرت مى‏فروختند، و از اين راه تجارت مى‏كردند، كليساچيان كه اولياى دين مسيحيت بودند گناهان گنهكارانى را كه نزدشان مى‏آمدند و به گناه خود اعتراف مى‏كردند مى‏آمرزيدند .

ولى قرآن كريم - نه آن راه تفريط را رفته و نه اين راه افراط را بلكه حال انسان را از نظر دعوت شدن و هدايت پذيرفتنش تحليل كرده، و ديده كه انسان از نظر پذيرفتن هدايت او، و رسيدنش به كمال و كرامت و سعادتى كه بايد در زندگى آخرتيش نزد خداى سبحان داشته باشد سعادتى كه برايش حياتى و واجب بوده و در سير اختيارى به سوى پروردگارش بى‏نياز از آن نيست، به تمام معنا فقير است يعنى فقر و تهيدستى در حاق ذات او است.

خداى تعالى چون مى‏دانست كه نزديك شدن بشر به منزلگاه كرامت و استقرارش در مستقر سعادت موقوف بر اين است كه از آنچه او را به خطر مى‏افكند منصرف شود، و اگر هم مبتلا بدان شده، از آن دل بر كند، و به سوى پروردگارش رجوع كند، به همين جهت خداى سبحان باب توبه را فتح نمود، توبه از كفر و شرك و توبه از فروعات آن، كه همان گناهان باشد.

پس توبه به معناى رجوع به خداى سبحان، و دل‏زده شدن از لوث گناه و تاريكى و دورى از خدا و شقاوت، مشروط بر اين است كه قبلا انسان به وسيله ايمان آوردن به خدا و روز جزا خود را در مستقر دار كرامت و در مسير تنعم به اقسام نعمت اطاعتها و قربت‏ها قرار داده باشد، و به عبارتى ديگر موقوف بر اين است كه قبلا از شرك و از هر گناهى توبه كرده باشد، هم چنانكه فرمود:

* ” و توبوا الى الله جميعا ايها المؤمنون لعلكم تفلحون!
* هان ! اى مؤمنين، همگى به سوى خدا توبه بريد، تا شايد رستگار گرديد! “

پس توبه به معناى برگشتن به سوى خدا هم توبه از شرك را شامل مى‏شود و هم توبه از گناه را، بلكه شامل غير اين دو نيز به بيانى كه انشاء الله مى‏آيد مى‏شود .

## موضوع رجوع خدا به بنده

مطلب ديگر اينكه انسان از آنجائى كه گفتيم فى نفسه سراپا فقر است، و به هيچ وجه مالك خير و سعادت خود نيست، مگر به وسيله پروردگار خود، به ناچار در اين رجوعش به سوى پروردگار نيز محتاج است به عنايتى از پروردگارش، و اعانتى از او ، چون - در سابق هم گفتيم رجوع به خداى تعالى احتياج به عبوديت و مسكنت به درگاه خدا دارد، كه اين محقق نمى‏شود مگر به توفيق و اعانت او، كه همين توفيق توبه او و برگشتش به سوى بنده گنهكارش است كه قبل از توبه عبد شامل حال عبد مى‏شود، و سپس توبه عبد محقق مى‏گردد، همچنانكه در قرآن كريمش فرمود:

* ” ثم تاب عليهم ليتوبوا- سپس به سوى آنان برگشت تا ايشان نيز به سويش برگردند.“

و همچنين برگشتن بنده به سوى خدا وقتى سودمند است كه خداى تعالى اين توبه و برگشت را قبول كند كه اين خود توبه دوم خداى تعالى است، كه بعد از توبه عبد صورت مى‏گيرد هم چنانكه فرمود:

* ” فاولئك يتوب الله عليهم- اينانند كه خداى تعالى به سويشان بر مى‏گردد.“

اگر خواننده محترم - كه خدايش توفيق دهد- آن طورى كه بايد مساله را مورد دقت قرار دهد خواهد ديد كه تعدد توبه خداى تعالى با قياس به توبه عبد است، و گرنه توبه او يكى است، و آن عبارت است از رجوع خداى تعالى به رحمتش به سوى بنده كه هم قبل از توبه عبد را شامل مى‏شود و هم بعد از آن را، و گاه هم مى‏شود كه بدون توبه عبد شامل حال او مى‏شود.

قبول شفاعت شفيع در حق بنده گنهكار در روز قيامت يكى از مصاديق توبه خداى تعالى است.

## موضوع توبه و مسئله قرب و بُعد

مطلبى ديگر كه تذكرش لازم است اين كه مساله قرب و بعد نزديكى به خدا و دورى از او دو امر نسبى هستند، ممكن است بعد، در مقام قرب هم تحقق يابد، بعد از يك مرحله، و قرب به مرحله‏اى ديگر، و بنا بر اين معناى توبه در باره رجوع بعضى از بندگان مقرب خدا نيز مصداق مى‏يابد، چون موقف او را اگر مقايسه كنيم با موضع كسى كه از او مقرب‏تر و به خداى تعالى نزديكتر است، رجوع او به خدا، توبه مى‏شود.

شاهد اين گفتار ما توبه‏هايى است كه خداى تعالى در كلام مجيدش از انبياى معصوم و بى‏گناه عليهم السلام حكايت فرموده:

از آن جمله در باره آدم عليه‏السلام‏ چنين مى‏فرمايد:” فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه- پس آدم كلماتى را از پروردگارش دريافت نمود، و در نتيجه خداى تعالى توبه‏اش بپذيرفت.“

و نيز در حكايت دعاى ابراهيم و اسماعيل عليهماالسلام‏ بعد از بناى كعبه مى‏فرمايد:” و تب علينا انك انت التواب الرحيم.“

و از موسى عليه‏السلام‏ حكايت مى‏كند كه گفت:” سبحانك تبت اليك و انا اول المؤمنين.“

و در خطاب به پيامبر اسلام مى‏فرمايد:” فاصبر ان وعد الله حق و استغفر لذنبك و سبح بحمد ربك بالعشى و الابكار!“

و نيز در باره همان جناب مى‏فرمايد:” لقد تاب الله على النبى و المهاجرين و الانصار الذين اتبعوه فى ساعة العسرة.“

و اين توبه، توبه عمومى خداى سبحان است، كه اطلاق آيات بسيارى از كلام مجيدش بر آن دلالت دارد، از قبيل آيه: غافر الذنب و قابل التوب خدائى كه آمرزگار گناه و پذيراى توبه است، و آيه: ”و هو الذى يقبل التوبة عن عباده- توبه را از بندگانش مى‏پذيرد.“ و آياتى ديگر از اين قبيل .

پس خلاصه آنچه تاكنون گفتيم اين شد كه:

**1-** گسترش رحمت از ناحيه خداى تعالى بر بندگانش و در نتيجه آمرزش گناهان ايشان و بر طرف ساختن پرده ظلمتى كه از ناحيه معاصى بر دلهايشان افتاده - حال چه اينكه معصيت شرك باشد و چه پائين‏تر از آن - خود توبه خدا بر بندگان است، و برگشت بنده به سوى خدا و در خواست آمرزش گناهان و ازاله آثار سوء نافرمانيها از قلبش - چه اينكه شرك باشد و چه پائين‏تر از آن - خود توبه و رجوع بنده است به پروردگار خودش.

**2-** معلوم شد كه توبه خداى تعالى بر بنده‏اش اعم است از توبه ابتدائى و توبه بعد از توبه بنده، و اين توبه فضلى است از ناحيه خداى تعالى مثل ساير نعمت‏هائى كه مخلوق خود را با آن متنعم مى‏سازد، همانطور كه هيچ بنده‏اى در آن نعمت‏ها طلبكار خداى تعالى نيست، هم چنين كسى توبه را بر خدا واجب و الزامى نكرده، و اينكه مى‏گوييم عقلا بر خدا واجب است كه توبه بنده‏اش را قبول كند، منظور ما از اين وجوب چيزى جز آنچه از امثال آيات زير استفاده مى‏شود نمى‏باشد .

* ” و قابل التوب“
* ” و توبوا الى الله جميعا ايها المؤمنون“
* ” و ان الله يحب التوابين“
* ” خداى تعالى توبه‏كاران را بسيار دوست مى‏دارد“
* ” و فاولئك يتوب الله عليهم- اينان همانهايند كه خدا توبه‏شان را مى‏پذيرد،“

و از اين قبيل آياتى كه خدا را به صفت توبه‏پذيرى توصيف مى‏كند، و بندگانرا به سوى توبه تشويق و به سوى استغفار دعوت مى‏كند، و همچنين آيات ديگرى كه وعده قبول توبه مى‏دهد، حال يا در صريح كلام و يا در لوازم آن، و خداى تعالى به فرموده خودش و به دليل عقل خلف وعده نمى‏كند.

از اينجا روشن مى‏شود كه خداى سبحان در قبول توبه بنده مجبور نيست، بلكه او بدون استثنا هيچ چيز و هيچ حالت در همه احوال مالك مطلق همه چيز است، پس او مى‏تواند توبه را قبول كند همچنانكه وعده‏اش را داده و مى‏تواند نكند، همچنانكه باز خودش فرموده:” ان الذين كفروا بعد ايمانهم ثم ازدادوا كفرا لن تقبل توبتهم - محققا كسانى كه بعد از ايمان آوردنشان كفر ورزيدند، و سپس كفر خود را از كفر نخستين خود شديدتر كردند هرگز توبه‏شان پذيرفته نمى‏شود.“

ممكن است آيه زير را نيز از اين باب گرفت كه مى‏فرمايد:” ان الذين آمنوا ثم كفروا ثم آمنوا ثم كفروا ثم ازدادوا كفرا لم يكن الله ليغفر لهم و لا ليهديهم سبيلا.“

**3-** بطورى كه از همه آيات توبه چه آنها كه نقل كرديم، و چه آنها كه نقل نكرديم استفاده مى‏شود، توبه حقيقتى است كه در نفس انسانى و قلب آدمى اثر اصلاحى دارد، و جان آدمى را آماده صلاح مى‏سازد، صلاحى كه زمينه است براى سعادت دنيا و آخرت او، و به عبارت ديگر توبه در آنجائى كه نافع هست، يعنى شرائطش جمع است - در ازاله سيئات نفسانى اثر دارد، سيئاتى كه آدمى را به هر بدبختى در زندگى دنيا و آخرتش مى‏كشاند، و از رسيدنش به سعادت و استقرارش بر اريكه خوشبختى مانع مى‏شود.

و اما احكام شرعى و قوانين دينى به حال خود باقى است، نه با توبه‏اى از بين مى‏رود، و نه با گناهي، بله چه بسا كه بعضى از احكام به حسب مصالحى كه در تشريع آن رعايت شده ارتباطى با توبه پيدا كند، و به وسيله توبه برداشته شود، ليكن اين غير آن است كه بگوئيم خود توبه به تنهائى حكمى از احكام را بردارد، در آيه17 سوره نساء توبه باعث آن مى‏شد كه حاكم شرع دست از شكنجه مرد و زن زناكار بردارد، اما نه توبه به تنهائى بلكه بضميمه اصلاح، فرمود:” فان تابا و اصلحا فاعرضوا عنهما ....“

و همچنين در آيه زير توبه را در صورتى مؤثر مى‏داند كه هنوز مجرم دستگير نشده، و اما اگر دستگير شد هر چه هم توبه كند حكم خدا بر او جارى مى‏شود، و حكم خدا به وسيله توبه برطرف نمى‏گردد، و آن آيه اين است:” انما جزاؤ الذين يحاربون الله و رسوله و يسعون فى الارض فسادا ان يقتلوا او يصلبوا او تقطع ايديهم و ارجلهم من خلاف او ينفوا من الارض ذلك لهم خزى فى الدنيا و لهم فى الاخرة عذاب عظيم، الا الذين تابوا من قبل ان تقدروا عليهم فاعلموا ان الله غفور رحيم!“ و از اين قبيل آياتى ديگر .

**4-** آن ملاكى كه به خاطر آن توبه در اسلام تشريع شد و قبلا بيانش گذشت همانا رهائى از هلاكت ناشى از گناهان و آثار سوء معاصى است، چون اين رهايى وسيله رستگارى و مقدمه رسيدن به سعادت است، همچنانكه قرآن كريم فرمود:” و توبوا الى الله جميعا ايه المؤمنون لعلكم تفلحون،“

و يكى از فوائد توبه علاوه بر اين آن است كه مفتوح بودن باب توبه، روح اميد را در دل گنهكاران زنده نگه مى‏دارد، و به هيچ وجه دچار نوميدى و خمودى و ركود نمى‏گردند، آرى سير زندگى بشر جز با دو عامل خوف و رجاى متعادل مستقيم نمى‏شود، بايد مقدارى در دلش باشد، تا براى دفع مضرات برخيزد، و مقدارى اميد باشد تا او را به سوى جلب منافعش به حركت در آورد، اگر آن خوف و اين رجاء هر دو با هم نباشند، يا تنها خوف باشد، و يا تنها اميد، آدمى هلاك مى‏گردد همچنان كه قرآن كريم از نوميدى زنهار داده مى‏فرمايد:” قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم، و انيبوا الى ربكم ! “

و تا آنجا كه ما از غريزه بشرى اطلاع داريم، بشر تا زمانى كه در بازار زندگى شكست نخورده، و تلاشش بى‏نتيجه نگشته، روحش فعال و با نشاط و تصميم‏هايش راسخ و محكم و تلاشش خستگى ناپذير است، اما اگر در زندگى شكست بخورد، و اعمال و زحماتش بى نتيجه شود آرزويش به باد برود، آنوقت است كه نوميدى بر دلش مستولى گشته و سستى اركان او را فرا مى‏گيرد، و اى بسا كه كارى را كه با زحمات زياد پيش برده، در وسط راه رها كند و از راهى كه رفته بر گردد، و براى هميشه از رستگارى و رسيدن به هدف نا اميد شود، توبه تنها و يگانه دواى اين درد است، و بشر مى‏تواند با توبه دل خود را هميشه زنده نگه دارد، و دل مشرف به هلاكت خود را دوباره از لبه پرتگاه هلاكت كنار بكشد .

از اينجا معلوم مى‏شود توهمى را كه ذيلا نقل مى‏كنيم تا چه پايه ساقط و بى اعتبار است، و آن اين است كه بعضى گفته‏اند تشريع توبه و دعوت مردم به سوى آن، مردم را به ارتكاب معصيت، جرى كردن، و بر ترك اطاعت جرأت دادن است، چون وقتى خاطر انسان جمع شد كه خدا توبه‏اش را مى‏پذيرد، و لو هر معصيتى كه برايش پاى دهد مرتكب شود، چنين اعتقادى جز زيادتر شدن جرأتش بر حرمات خدا، و فرورفتگيش در لجنزار گناهان چيزى به بار نمى‏آورد، و معتقد بدان، در هر گناهى را مى‏كوبد، و با خود مى‏گويد بعدا توبه مى‏كنم .

وجه ساقط بودن اين توهم اين است كه اگر توبه تشريع شده، براى اين منظور كه توهم شده نبوده، بلكه براى اين بوده كه آراسته شدن به زيور فضائل جز با مغفرت و آمرزش گناهان ممكن نيست، و علاوه بر اين تشريع شده تا خداى تعالى حالت اميد را در دلها حفظ كند، و حسن اثر توبه در اين باره جاى انكار نيست، و اين مفسر و يا دانشمند كه گفته است توبه مستلزم جرى شدن انسان بر هر معصيتى است، چون اين فكر را ايجاد مى‏كند، كه من گناه مى‏كنم و سپس توبه مى‏كنم، اين معنا از نظرش دور مانده كه توبه‏اى كه او انگشت رويش گذاشته توبه مورد بحث ما نيست، يعنى توبه حقيقى نيست، بحث ما در باره توبه‏اى است كه انسان را از گناه دلزده كند، و گناه را از نظر انسان منفور سازد، نه اين لقلقه زبانى كه او رويش انگشت نهاده، زيرا اين چنين توبه را همه دارند، هم قبل از گناه دارند، و هم در حال گناه، و هم بعد از آن، علاوه بر اينكه در چنين فرضى گنهكار قبل از گناه هم توبه دارد، و حال آنكه قبل از صادر شدن گناه ندامت كه همان توبه واقعى است تصور ندارد، مگر آنكه مدعى آن خواسته باشد با خداى تعالى و رب العالمين خدعه و نيرنگ بكند، كه معلوم است مكر و نيرنگ باز به خودش بر مى‏گردد .

**5-**  نافرمانى خدا كه براى آدمى موقف شرم آورى است آثار سوئى در زندگى او دارد، و بشر هرگز از آنها دست بر نمى‏دارد، و توبه نمى‏كند، مگر به علم و يقين به زشتى آنها، كه اگر چنين علمى براى انسان حاصل شود، اولا ممكن نيست آدمى از آنچه تاكنون مرتكب شده پشيمان نگردد، و پشيمانى تاثير خاص باطنى است، كه از كار زشتى كه انجام شده در دل پيدا مى‏شود، و ثانيا وقتى اين حالت در دل پا بر جا مى‏شود، كه پاره‏اى افعال صالح و مخالف آن سيئات انجام دهد، اعمالى كه بر رجوع و توبه او دلالت كند .

تمامى ريزه‏كاريهائى كه خداى عز و جل در شريعت اسلام براى توبه مقرر كرده از قبيل ندامت، و سپس استغفار، و آنگاه مشغول انجام اعمال صالحه شدن، و در آخر از نافرمانى خدا دل كندن و چيزهائى ديگر از اين قبيل، كه در روايات وارد شده، و در كتب اخلاق متعرض آن شده‏اند، همه و همه به اين واقعيت‏هائى كه گفتيم برگشت مى‏كند. و خلاصه آنچه زبان شرع در اين باب بيان كرده زبان فطرت و واقعيت‏هاى خود بشر است .

**6-** اينكه توبه كه عبارت شد از برگشتن اختيارى از گناه به طاعت و عبوديت، وقتى محقق مى‏شود كه در ظرف اختيار صورت بگيرد، يعنى در عالم دنيا كه عرصه اختيار است، و اما در عالمى ديگر كه عبد هيچ اختيارى از خود ندارد، و نمى‏تواند به اختيار خود يكى از دو راه صلاح و طلاح و سعادت و شقاوت را انتخاب كند، توبه در آنجا راه ندارد.

## توبه غیر قابل قبول جرایم حق الناس

يكى از مواردى كه توبه در آنجا صحيح نيست چون هيچ انتخابى در اختيار انسان نيست، گناهان مربوط به حقوق الناس است، در باره حق الله، توبه تصور دارد، چون خداى تعالى خودش وعده داده از گناهان گذشته توبه‏كاران صرفنظر فرمايد، ولى مردم چنين وعده‏اى به ما نداده‏اند، و من كه حق آنان را ضايع كرده‏ام از بين بردن آثار سوء اين ظلم در اختيار من نيست، هر چه من بگويم توبه كردم، مادام كه صاحب حق از من راضى نشده فائده ندارد، چون خود خداى سبحان هم حقوقى براى مردم جعل كرده، و حقوق مردم را محترم شمرده، و تعدى به يك فرد از بندگانش به اموال و ناموس و آبرو و جانش را ظلم و عدوان خوانده، و حاشا بر خداى عز و جل كه به كسى اختيار تام دهد، تا بدون هيچ جرمى آن حقوق را از بندگانش سلب كند. و در حقيقت خودش كارى بكند كه بندگانش را از آن نهى كرده، و از اين راه به آنان ستم روا بدارد، همچنانكه خودش فرمود:” ان الله لا يظلم الناس شيئا. “

بله اين مطلب يك مورد استثنا دارد، و آن توبه از شرك است كه نه تنها گناهان مربوط به حقوق الله را محو مى‏كند، بلكه گناهان مربوط به حقوق الناس را هم از بين مى‏برد، و خلاصه اثر تمامى بديها و گناهان مربوط به فروع دين را از بين مى‏برد، همچنان كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم فرمود:

” الاسلام يجب ما قبله - اسلام ما قبل خود را محو نابود مى‏سازد.“

با همين روايت است كه آيات مطلق كه دلالت دارد بر آمرزش همه گناهان، نظير آيه54 سوره زمر تفسير مى‏شود. اگر در آن آيه بطور مطلق فرموده: ” قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم و انيبوا الى ربكم و اسلموا له !“‌ روايت بالا آن را تفسير مى‏كند به اينكه راه آمرزش همه گناهان اسلام آوردن است.

## توبه دشوار بعد از باب کردن سنت انحرافی

مورد ديگرى كه توبه در آنجا صحيح نيست، گناهى است كه انسان آنرا در بين مردم سنت و باب كند، و مردم را از راه حق منحرف سازد .

در اخبار آمده كه وزر و گناه هر كس كه به آن عمل كند، و يا به خاطر آن سنت، از راه حق منحرف و گمراه گردد، به گردن كسى است كه آن سنت را باب كرد و علت قبول نشدن توبه او اين است كه حقيقت توبه و رجوع به سوى خداى تعالى در امثال اين موارد تحقق نمى‏يابد، براى اينكه گنه كار پديده‏اى پديد آورده كه عمرى دراز دارد، قهرا آثار آن نيز با بقاى آن باقى خواهد ماند، و ديگر نمى‏توان آن آثار را از بين برد، و مانند آن مواردى نيست كه گناه تنها بين گنه كار و خداى عز اسمه بوده و به ديگران تجاوز نكرده است.

## گناه نکردن بهتر از توبه کردن از گناه است!

اينكه: توبه هر چند كه محو مى‏كند از گناهان آنچه را كه محو مى‏كند، و گو اينكه خداى تعالى در اين باره فرموده:” فمن جائه موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف و امره الى الله!“ و هر چند كه از ظاهر آيه:” الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات و كان الله غفورا رحيما و من تاب و عمل صالحا فانه يتوب الى الله متابا،“ و مخصوصا با در نظر گرفتن آيه دوم بر مى‏آيد كه توبه خود به تنهائى و يا به ضميمه ايمان و عمل صالح علاوه بر اينكه گناه را محو مى‏كند آنرا مبدل به حسنات هم مى‏سازد، ليكن پرهيز كردن از گناهان هيچ ربطى به گناه كردن و سپس توبه نمودن ندارد، و قابل مقايسه با آن نيست، چون خداى عز و جل در كتاب خود روشن كرده كه اولا معاصى هر چه باشد بالاخره به نوعى به وساوس شيطانى منتهى مى‏شود، و ثانيا ستايش‏هائى كه از مخلصين و معصومين از گناه و لغزشها كرده، برابر با ستايشى كه از گناهكاران توبه كار نموده نمى‏باشد، در اين آيات دقت بفرمائيد:

* ” قال رب بما اغويتنى لازينن لهم فى الارض و لاغوينهم اجمعين الا عبادك منهم المخلصين قال هذا صراط على مستقيم ان عبادى ليس لك عليهم سلطان ....“

### براى اينكه مخلصين و معصومين عليهم‏السلام آنچنان مختص به مقام عبوديت تشريفى هستند، كه غير آنان يعنى حتى صالحان و توبه‏كاران هرگز به پايه آنان نميرسند.

### الميزان ج : 4 ص : 386

# نمونه تاریخی قبولی توبه سه مسلمان مطرود در صدر اسلام

* ” لَّقَد تَّاب اللَّهُ عَلى النَّبىّ‏ِ وَ الْمُهَجِرِينَ وَ الأَنصارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فى ساعَةِ الْعُسرَةِ مِن بَعْدِ مَا كادَ يَزِيغُ قُلُوب فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَاب عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ،
* وَ عَلى الثَّلَثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتى إِذَا ضاقَت عَلَيهِمُ الأَرْض بِمَا رَحُبَت وَ ضاقَت عَلَيْهِمْ أَنفُسهُمْ وَ ظنُّوا أَن لا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلا إِلَيْهِ ثُمَّ تَاب عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّاب الرَّحِيمُ‏،
* خدا پيغمبر و مهاجران و انصار را بخشيد، همان كسانى كه در موقع سختى از او پيروى كردند، پس از آنكه نزديك بود دلهاى گروهى از ايشان از حق منحرف گردد سپس آنها را ببخشيد كه خدا با آنان مهربان و رحيم است،
* و نيز آن سه تن را كه بازماندند، تا وقتى كه زمين با همه فراخى بر آنان تنگ شد، و از خويش به تنگ آمدند و بدانستند كه از خدا جز بسوى او پناهى نيست ببخشيد و به آنها توفيق توبه بداد تا توبه كنند كه خدا توبه پذير و رحيم است !‌“

خداوند قسم خورده به اينكه به رحمت خود به رسول خدا صلى‏الله ‏عليه‏ وآله ‏وسلّم‏ و مهاجرين و انصار و آن سه كس كه تخلف كرده بودند بازگشت كند، اما بازگشتنش بر مهاجرين و انصار براى اين بود كه ايشان در ساعت عسرت دست از رسول خدا برنداشتند، و مقصود از ساعت عسرت همان ايامى است كه رسول خدا بسوى تبوك حركت مى‏كرد.

در ابتدا دل بعضى از مهاجرين و انصار دچار كمى لغزش گرديد، و از حق گريزان شد، و چون دنباله آن لغزش را نگرفته و به هواى نفس گوش نداده، حركت كردند، خداوند از ايشان گذشت، كه او به ايشان رؤوف و مهربان است.

و اما بازگشت خدا به آن سه نفر، از اين قرار بود كه وقتى كارشان به سختى كشيد و زمين با همه وسعتش برايشان تنگ شد، و ديدند كه احدى از مردم با ايشان حرف نمى‏زنند و سلام و عليك نمى‏كنند، و حتى زن و فرزندشان هم با ايشان حرف نمى‏زنند، و خلاصه يك نفر انسان كه با آنها انس بگيرد وجود ندارد، و هر كه هست مامور به خوددارى از سلام و كلام است، آن وقت یقین كردند كه جز خدا و توبه به درگاه او ديگر پناهگاهى نيست، و چون چنين شد، خداوند نيز با رحمت خود به ايشان بازگشت فرمود، تا ايشان توبه كنند و او قبول فرمايد كه او كه همانا او تواب - بسيار به بندگانش بازگشت مى‏كند تا به ايشان ترحم نموده، براى توبه كردن هدايت نموده و براى توبه توفيقشان مى‏دهد، و آنگاه توبه‏شان را مى‏پذيرد - و نسبت به مؤمنين رحيم و مهربان است .

منظور از توبه در جمله:” ثم تاب عليهم،“ در هر دو مورد بازگشت خدا بسوى اوست، به هدايت بسوى خير و توفيق انجام آن.

توبه عبد هميشه در ميان دو توبه از خداى تعالى قرار دارد، يكى رجوع پروردگار به او، به اينكه به او توفيق و هدايت ارزانى دهد، و بدين وسيله بنده موفق به استغفار كه توبه اوست بگردد، و دوم رجوع ديگر خدا به او، به اينكه گناهان او را بيامرزد، و اين توبه دوم خداى تعالى است.

آيه 117 و 118 سوره توبه الميزان ج : 9 ص : 543

# رفتارخدا با بنده ای که برنگردد!

” ثُمَّ يَتُوب اللَّهُ مِن بَعْدِ ذَلِك عَلى مَن يَشاءُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ‏،

* و بعد از اين سرانجام خدا بهر كه بخواهد عطف توجه مى‏كند كه خدا توبه‏پذير و رحيم است.“

توبه خدا، به معناى اين است كه خداى تعالى به عنايت و توفيق خود به بنده‏اش باز گردد، و در درجه دوم او را شامل عفو و مغفرت خود قرار دهد. و توبه عبد بمعناى رجوع بسوى پروردگار است با ندامت و استغفار.

خداى تعالى هيچ وقت بسوى بنده‏اى كه بسويش بازگشت ندارد باز نمى‏گردد.

مناسب با كلام اين است كه كلمه ”من يشاء“ هم مسلمين را شامل شود و هم كفار را.

و اما اينكه خدا را بصورت استقبال تعبير كرد و فرمود:” ثم يتوب الله،“ وجهش اين است كه خواسته است اشاره كند به اينكه در توبه هميشه باز، و عنايت الهى و فيضان عفو و مغفرتش همواره جريان دارد.

آيه 27 سوره توبه الميزان ج : 9 ص : 302

# توبه نصوح

* ” يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تُوبُوا إِلى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصوحاً عَسى رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنكُمْ سيِّئَاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكمْ جَنَّتٍ تجْرِى مِن تحْتِهَا الأَنْهَرُ يَوْمَ لا يخْزِى اللَّهُ النَّبىَّ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسعَى بَينَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَنهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّك عَلى كلّ‏ِ شىْ‏ءٍ قَدِيرٌ،
* **اى كسانى كه ايمان آورديد به سوى خدا توبه ببريد توبه‏اى خالص!** شايد پروردگارتان گناهانتان را تكفير نموده در جناتى داخلتان كند كه نهرها از زير درختانش روان است در روزى كه خدا نبى و مؤمنين با او را خوار نمى‏سازد نورشان جلوتر از خودشان در حركت است از جلو و طرف راست حركت مى‏كند مى‏گويند پروردگارا نور ما را تمام كن و ما را بيامرز كه تو بر هر چيز توانايى!“

توبه نصوح مى‏تواند عبارت باشد از توبه‏اى كه صاحبش را از برگشتن به طرف گناه باز بدارد، و يا توبه‏اى كه بنده را براى رجوع از گناه خالص سازد، و در نتيجه، ديگر به آن عملى كه از آن توبه كرده بر نگردد .

بعد از آنكه مؤمنين را امر فرمود كه خود و اهل بيت خود را از آتش حفظ كنند، در اين آيه براى نوبت دوم- البته به طور عمومى- به همه مؤمنين مى‏فرمايد: توبه كنند، و سپس با تعبير عسى اين اميد را كه خدا گناهانشان را بپوشاند، و آنان را داخل بهشتهايى كند كه نهرها از زير آن روان است، متفرع بر آن فرمان كرده است.

” يوم لا تخزى الله النبى و الذين امنوا معه،“ مي فرمايد: به سوى خدا توبه كنيد كه اميد است خداى تعالى گناهان شما را بپوشاند و داخل بهشتتان كند، در روزى كه خداوند شخصيت پيغمبر و مؤمنين را نمى‏شكند، يعنى ايشان را از كرامت محروم نمى‏سازد، و وعده‏هاى جميلى كه به آنان داده بود خلف نمى‏كند.

” النبى و الذين امنوا معه،“ - در اين آيه مطلب مقيد شده به مؤمنين كه با پيامبرند، و اعتبار معيت و با پيامبر بودن براى اين است كه بفهماند صرف ايمان آوردن در دنيا كافى نيست، بايد لوازم ايمان را هم داشته باشند، و آن اين است كه ملازم با پيامبر باشند، و او را به تمام معناى كلمه اطاعت كنند، و مخالفت و بگو مگو با وى نداشته باشند .

آيه 8 سوره تحريم الميزان ج 19 ص 565

**فصل چهارم**

**مراتب گناه و مراتب عفو**

# اسباب مغفرت

در قرآن كريم از اسبابى كه حكمت الهى سبب آن را براى مغفرت امضاء نموده دو سبب كلى ديده مى‏شود:

اول : توبه و بازگشت به سوى خداى سبحان و رجوع از كفر به ايمان و از معصيت به اطاعت.

از جمله آياتى كه متعرض اين معنا است آيات زير است:

* ” قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم و انيبوا الى ربكم و اسلموا له من قبل ان ياتيكم العذاب ثم لا تنصرون،“

تا اينجا مربوط به توبه از كفر است و در آن تهديد به عذابى كرده كه نصرت و شفاعت احدى در رفع آن مؤثر نيست.

* ” و اتبعوا احسن ما انزل اليكم من ربكم من قبل ان ياتيكم العذاب بغتة و انتم لاتشعرون.“
* ” انما التوبة على الله للذين يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب فاولئك يتوب الله عليهم و كان الله عليما حكيما. و ليست التوبة للذين يعملون السيئات حتى اذا حضر احدهم الموت قال انى تبت الان و لا الذين يموتون و هم كفار اولئك اعتدنا لهم عذابا اليما.“

دوم: سبب دوم شفاعت در روز قيامت است. خداى تعالى در اين باره مى‏فرمايد:

* ” و لا يملك الذين يدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق و هم يعلمون،“ و آيات ديگرى كه متعرض امر شفاعتند.

در قرآن كريم در موارد متفرق ديگرى عفو بدون ذكر سبب ذكر شده است، ليكن اگر در همان موارد هم دقت شود اجمالا به دست مى‏آيد كه در آن موارد نيز مصلحتى در كار بوده و آن عبارت بوده از مصلحت دين، از آن جمله آيات زير است:

* ” و لقد عفا عنكم و الله ذو فضل على المؤمنين.“ و نيز مى‏فرمايد:
* ” ء اشفقتم ان تقدموا بين يدى نجويكم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله عليكم فاقيموا الصلوة و آتوا الزكوة و اطيعوا الله و رسوله.“ و نيز مى‏فرمايد:
* ” لقد تاب الله على النبى و المهاجرين و الانصار الذين اتبعوه فى ساعة العسرة من بعد ما كاد يزيغ قلوب فريق منهم ثم تاب عليهم انه بهم رؤف رحيم.“

## مقدمه ای بر مراتب عفو

عفو داراى مراتبى است: از آنجائى كه عفو عبارت است از بخشيدن گناهى كه مستلزم نوعى پاداش و مجازات باشد و اين مجازات و پاداش از جهت اختلافى كه در اثر گناه هست داراى عرضى عريض و مراتبى است مختلف و اختلاف جزا، جز از جهت اختلاف و شدت و ضعف آثار گناه نيست و خلاصه از جهت اينكه بحث از مراتب عفو بستگى كامل دارد به آگهى از مراتب آثار گناه، چون ميزان در شدت و ضعف عقاب و كم و زيادى پاداش همان آثار گناه است از اين رو لازم دانستيم كه قبل از بحث از مراتب عفو قدرى در باره گناه و آثار آن توقف نموده و در آنچه كه عقل فطرى ما را بدان ارشاد مى‏كند تامل نمائيم.

## مراتب گناه

اينك در باره گناه و اختلاف مراتب آن مى‏گوئيم:

چيزى كه عقل سليم و اعتبار صحيح ما را بدان ارشاد مى‏كند اين است كه اولين چيزى كه بستگى به نظام اجتماعى انسان دارد و مجتمع آنرا احترام مى‏گذارد همان احكام عملى و مقدساتى است كه عمل به آن و مداومت بر آن مقاصد انسانى مجتمع را حفظ نموده و او را در زندگى به سعادت مى‏رساند، همين سنن و مقدسات است كه مجتمع را وادار مى‏سازد تا به منظور حفظ آن قوانين، جزائى وضع كند و متخلفين و كسانى كه از آن سنن سرپيچى مى‏كنند كيفر نموده و عاملين به آنرا پاداش دهد، گناه در اين مرحله هم عبارتست از همان سرپيچى كردن از متون قوانين عملى، و قهرا عدد گناهان به اندازه عدد آن قوانين خواهد بود .

مرتكز در اذهان ما مسلمين هم از معنى لفظ گناه و الفاظ مرادف آن از قبيل معصيت و سيئه، اثم، خطاء، حوب، فسق و غير آن همين معنا است.

مساله پيروى از قوانين به اينجا خاتمه نمى‏يابد، و مجتمع بشرى تنها به اينكه مردم از ترس قوانين جزائى به دستورات عملى عمل كنند اكتفا نمى‏كند، بلكه غرض نهائيش اين است كه افراد در اثر ممارست و مراقبت بر عمل به آن داراى فضائلى نفسانى شوند، چون اصولا مداومت بر عمل نيك آدمى را به اخلاقى كه مناسب با آن عمل و با هدف اصلى از تشكيل جامعه است متخلق مى‏سازد، و اين اخلاق همان چيزى است كه جوامع بشرى آنرا فضائل انسانى نام نهاده و همه افراد را به كسب آن تحريك نموده و مقابل آنرا رذائل ناميده و مردم را از آن برحذر مى‏دارد .

سنن و قوانين اجتماعى در روحيات اثر مستقيم دارد، البته معلومست كه قوانين صحيح و دستور العمل‏هاى نيك در تخلق به فضائل، و قوانين بد در تخلق به رذائل مؤثر است و اين صفات نيك و بد اخلاقى گر چه از نظر اينكه اوصافى هستند روحى و مستقيما اختيارى انسان نبوده و ضامن اجرائى براى آن نيست، و لذا جوامع بشرى هم براى تخلف از آن، قوانينى جزائى وضع نكرده‏اند، ليكن از نظر اينكه گفتيم عمل به دستورات عملى در تخلق به فضائل و تخلف از آن دستورات در تخلق به رذائل مؤثر است از اين جهت همين بكار بستن دستورات عملى، خود ضامن اجراى آن خواهد بود .

خلاصه اينكه اختيارى بودن عمل كافى است كه كسب فضائل و دورى از رذائل هم اختيارى باشد، با اين تفاوت كه عمل خودش اختيارى انسانى است و ليكن اخلاق به واسطه عمل اختيارى است، و همين مقدار از اختيارى بودن كافى است كه صحيح باشد عقل در باره كسب فضائلش اوامرى صادر نموده، مثلا بگويد: در مقام كسب فضيلت شجاعت، عفت و عدالت بر آى و در باره دورى از رذائل آن نواهى‏يى صادر كرده و بگويد: از تهور، خمود، طمع، ظلم و امثال آن دورى جوى، چنان كه همين مقدار اختيارى بودن بس است براى اينكه ثواب و عقاب عقلى هم كه همان مدح و ذم است براى آن تصور نمود .

و خلاصه، در اين مرحله يعنى مرحله تخلف از احكام اخلاقى هم مرتبه‏اى از گناه وجود دارد بلكه مرتبه آن فوق مرتبه گناه در مرحله عمل است، بنا بر اين در باره فضائل و رذائل اخلاقى نيز حاكمى هست كه به وجوب تحصيل اين و لزوم اجتناب از آن حكم كند و آن عقل آدمى است كه به طور كلى بنايش بر اين است كه وقتى عمل به يكى از دو چيز متلازم را ممكن بداند بدون هيچ تاملى حكم به وجوب آن ديگرى هم مى‏كند و تخلف از آن را هم عصيان دانسته و متخلف را مستحق نوعى مؤاخذه مى‏داند .

بنا بر اين تا اينجا دو نوع امر و نهى و دو نوع ثواب و عقاب ثابت شد.

اينك در اينجا نوع سوم آن ظاهر مي شود.

توضيح اينكه فضائل و رذائل يك مقدارش كه به منزله اسكلت بنا است و چاره‏اى جز تحصيل آن و اجتناب از اين نيست، واجب و حرام است.

و بيشتر از آن كه به منزله زينت و رنگ‏آميزى بنا است جزو مستحبات اخلاقى است كه عقل نسبت به تحصيل آن، امر استحبابى مى‏كند، چيزى كه هست همين مستحبات اخلاقى كه براى مردم عادى مستحب است نسبت به آحادى از مردم كه در ظرف اينگونه آداب زندگى مى‏كنند واجب است، و عقل بر حسب اقتضائى كه افق زندگى آنان دارد حكم به وجوب رعايت آن مى‏كند.

مثالى كه مطلب را قدرى روشن كند اين است كه ما خود مى‏بينيم كه مردم صحرانشين و عشايرى كه افق زندگيشان از افق مردم متوسط شهر دور است، هيچ وقت به تخلف از احكام و قوانينى كه براى مردم شهر ضرورى و به حكم عقل و فهم خود آنان واجب الرعايه است مؤاخذه نمى‏شوند، و چه بسا كارهائى از عشاير سر ميزند كه نسبت به مردم شهر زشت و ناپسند است، و ليكن همين شهر نشينان آنان را توبيخ ننموده و با خود مى‏گويند: اينان معذورند، چون افق زندگيشان از سواد اعظم دور و در نتيجه افق فهمشان هم از درك دقايق آداب و رسوم دور است .

آرى مردم شهر همه روزه سر و كارشان با اين رسوم و چشمشان پر از مشاهده اين آداب است، و اين خود معلمى است كه آنان را درس ادب مى‏آموزد، مردم شهر هم باز با هم تفاوت دارند و همه‏شان در يك افق نيستند، زيرا در بين ايشان نيز عده معدودى يافت مى‏شوند كه داراى فهم لطيف‏تر و آداب ظريف‏ترى هستند، انتظارى كه از آنان مى‏رود از مردم متوسط نمى‏رود و مؤاخذاتى كه از آنان مى‏شود از اينان نمى‏شود، براى اينكه مردم متوسط اگر دقايق ادب و ظرافتهاى قولى و عملى را رعايت نكنند عذرشان موجه است، چون فهمشان بيش از آن نيست و از ادب و لوازم آن بيش از آن مقدارى كه رعايت مى‏كنند درك نمى‏كنند، چون افق و ظرف زندگيشان ظرف همين مقدار از ادب است، به خلاف نوادر و مردان فوق العاده كه در ترك آن دقايق و ظرائف اگر چه جزئى باشد مؤاخذه مى‏شوند، براى آنان حتى يك اشتباه لفظى غير محسوس و يك كندى مختصر و يا يك لحظه كوتاه اتلاف وقت و يا يك نگاه و اشاره نابجا و امثال آن گناه است، با اينكه هيچيك از اينها نه با قوانين مملكتى و عرفى مخالفت دارد و نه با قوانين دينى، و اين مثل معروفى هم كه مى‏گويند: حسنات الابرار سيئات المقربين - **نيكى‏هاى نيكان نسبت به مقربين گناه است،** به همين ملاك است .

و خلاصه روى اين حساب در هر موقعيت و افقى كه فرض كنيم كارهائى هست كه در آن افق و موقعيت گناه شمرده نمى‏شود و انسانهاى آن افق گناه بودن آنرا احساس ننموده و از آن غفلت دارند، و مسؤول و زمامدارشان هم ايشان را به ارتكاب آن كارها مؤاخذه نمى‏كند، ليكن هر چه افق بالاتر و موقعيت باريك‏تر و لطيف‏تر شود گناه بودن مقدار بيشترى از آن كارها نمايان‏تر مى‏گردد.

اينجاست كه اگر قدرى در بحث دقيق شويم به نوع ديگرى از احكام و قوانين كه نوع چهارم آن و عبارتست از احكام مخصوص افق حب و بغض برمى‏خوريم.

توضيح اينكه ما مى‏بينيم چشم دشمن مخصوصا اگر در حال غضب باشد همه اعمال نيك را هم بد و مذموم مى‏بيند، و بر عكس چشم دوست مخصوصا وقتى كه در دوستى بحد شيفتگى رسيده باشد جز حسن و كمال نمى‏بيند، تا آنجا كه تمامى هم خود را صرف در خدمت به دوست نموده بلكه كارش به جائى مى‏رسد كه كوچكترين غفلت از محبوب را گناه مى‏شمارد، چون به نظر او ارزش خدماتش به دوست به مقدار توجه و مجذوبيتى است كه نسبت به او دارد و چنين معتقد است كه يك لحظه غفلت از دوست و قطع توجه به او مساوى است با ابطال طهارت قلب، حتى چنين كسى اشتغال به ضروريات زندگى از قبيل، خوردن و آشاميدن و امثال آن را گناه مى‏داند، زيرا فكر مى‏كند كه گر چه اين كارها ضرورى است و آدمى ناگزير از اشتغال به آن است ، ليكن يك يك آنها از جهت اينكه كارى است اختيارى و اشتغال به آن اشتغال اختيارى به غير محبوب و اعراض اختيارى از اوست از اين جهت گناه و مايه انفعال و شرمندگى است، لذا مى‏بينيم كسانى كه از فرط عشق و يا از بزرگى مصيبتى كه به آنها روى آورده به اين حد از خود بى‏خبر مى‏شوند از اشتغال به خوردن و نوشيدن و امثال آن استنكاف مى‏ورزند. كلام معروفى را هم كه نسبت مى‏دهند به رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله وسلّم‏ كه فرمود:” انه ليغان على قلبى فاستغفر الله كل يوم سبعين مرة - بدرستى كه من - از آنجائى كه مامور به هدايت خلق و مبعوث به شريعتى آسان هستم و قهرا در تماس با مردم و توجه به ما سوى الله - خاطراتى در دلم خطور مى‏كند كه ممكن است بين من و پروردگارم حجاب شود لذا همه روزه هفتاد بار استغفار مى‏كنم،“‌ بايد به امثال اين معانى حمل كرد.

و هم چنين آيه شريفه:

-” و استغفر لذنبك و سبح بحمد ربك بالعشى و الابكار!“ و آيه شريفه:

- ” فسبح بحمد ربك و استغفره انه كان توابا.“

و ساير آياتى را كه از زبان انبياء عليهم‏السلام نقل مى‏كند به امثال اين معانى حمل مى‏شود.

از آن جمله يكى كلام نوح عليه‏السلام است كه عرض كرد:

* ” رب اغفر لى و لوالدى و لمن دخل بيتى مؤمنا !“

و يكى ديگر كلام ابراهيم عليه‏السلام است كه عرض مى‏كند:

* ” ربنا اغفر لى و لوالدى و للمؤمنين يوم يقوم الحساب!“

و يكى كلام موسى عليه‏السلام است كه در باره خودش و برادرش عرض مى‏كند:

* ” رب اغفر لى و لاخى و ادخلنا فى رحمتك!“

و يكى ديگر كلامى است كه قرآن كريم آنرا از رسول خدا صلى‏الله‏عليه ‏وآله‏وسلّم حكايت مى‏كند كه عرض كرد:

* ” سمعنا و اطعنا غفرانك ربنا و اليك المصير !“

بدين علت گفتيم كه اينگونه كلمات بايد به معناى مورد بحث حمل شود كه انبياء عليهم‏السلام‏ با اينكه داراى ملكه عصمتند ممكن نيست معصيتى از آنها سر زند، و با اينكه مامورند مردم را به سوى دين و عمل به آن دعوت نموده قولا و فعلا به تبليغ آن قيام نمايند معقول نيست كه خود از عمل به دستورات دينى سرپيچى كنند، و چگونه چنين چيزى تصور دارد و حال آنكه مردم همه مامور به اطاعت از آنهايند؟ مگر ممكن است خداوند مردم را مامور به اطاعت از كسانى كند كه ايمن از معصيت نيستند؟ پس ناچار بايد آيات مزبور را به همان معنائى كه گفتيم حمل نمود، و اعتراف به ظلمى را كه از بعضى از آن حضرات حكايت شده مانند اعتراف ذو النون است كه عرض كرد: ” لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين!“

چون وقتى صحيح باشد بعضى از كارهاى مباح را براى خود گناه بدانند و از خداوند در باره آنها طلب مغفرت نمايند جايز هم هست كه آن كارها را ظلم بشمارند، زيرا هر گناهى ظلم است .

البته محمل ديگرى نيز براى خصوص اعتراف به ظلم هست و سابقا هم به آن اشاره شد كه مراد از ظلم، ظلم به نفس باشد، چنانكه آدم و حوا عليهماالسلام‏ گفتند:

* ” ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين!“

**پس از اين بيان چنين به دست آمد كه گناه داراى مراتب مختلفى است كه يكى پس از ديگرى و در طول هم قرار دارند، چنانكه مغفرت نيز داراى مراتبى است كه هر مرتبه از آن متعلق به گناه آن مرتبه مى‏شود،** و چنين نيست كه گناه در همه جا عبارت باشد از نافرمانى اوامر و نواهى مولوى كه معناى متعارفى آن است، و نيز چنين نيست كه هر مغفرتى متعلق به چنين گناهى باشد، بلكه غير از اين معنائى كه عرف از گناه و مغفرت مى‏فهمد گناهان و مغفرتهاى ديگرى هم هست كه اگر بخواهيم آنرا از بحث سابق خود گرفته و بشماريم بالغ بر چهار مرتبه مى‏شود:

اول: **گناه معمولى** و عرفى كه اگر بخواهيم عمومى تعريفش كنيم عبارت مى‏شود از مخالفت پاره‏اى از مواد قوانين عملى چه دينى و چه غير دينى، و مغفرت متعلق به اين مرتبه از گناه هم اولين مرتبه مغفرت است .

دوم: عبارت است از **گناه متعلق به احكام عقلى و فطرى** و مغفرت متعلق به آن هم دومين مرتبه مغفرت است.

سوم: **گناه متعلق به احكام ادبى** است نسبت به كسانى كه افق زندگيشان ظرف آداب است، و اين مرتبه هم براى خود مغفرتى دارد، و اين دو قسم از گناه و مغفرت را فهم عرف گناه و مغفرت نمى‏شمارد، و شايد اگر در جائى هم چنين اطلاقى ببينند حمل بر معناى مجازى مى‏كنند، و ليكن بنظر دقيق و علمى مجاز نيست، براى اينكه همه آثار گناه و مغفرت را دارد.

چهارم: **گناهى است كه تنها ذوق عشق، آنرا و مغفرت مربوط به آن را درك مى‏كند،** البته در طرف بغض و نفرت نيز گناه و مغفرتى مشابه آن تصور مى‏شود.

و اين نوع از گناه و مغفرت را فهم عرفى حتى به معنى مجازى هم گناه نمى‏شمارد و اين اشتباهى است از عرف، و البته تقصير هم ندارد، زيرا فهم عرفى از درك اين حقايق قاصر است، و چه بسا كسانى از همين اهل عرف بگويند اين حرفها از خرافات و موهومات عشاق و مبتلايان بمرض برسام ويا از تخيلات شعرى است و متكى بر مبناى صحيحى از عقل نيست، و غفلت داشته باشند از اينكه ممكن است همين تصوراتى كه در افق زندگى اجتماعى تصوراتى موهوم به نظر مى‏رسد در افق بندگى حقايقى ناگفتنى باشد.

آرى عبوديتى كه ناشى از محبت پروردگار است كار بنده را بجائى مى‏كشاند كه دل از دست داده و عقلش خيره و سرگردان مى‏شود، و ديگر شعورى كه بتواند چيزى را غير پروردگار درك نموده، اراده‏اى كه چيزى غير از خواسته‏هاى او بخواهد برايش باقى نمى‏گذارد، در چنين حالتى انسان احساس مى‏كند كه كوچكترين توجه به خود و به مشتهيات نفس خود گناهى است عظيم و پرده‏ايست ضخيم كه جز مغفرت الهى چيزى آن را برطرف نمى‏سازد.

قرآن كريم هم **گناه را حجاب دل** و مانع از توجه تام به پروردگار ناميده و فرموده: ” كلا بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون كلا انهم عن ربهم يؤمئذ لمحجوبون!‌“

اين بود آنچه را كه گفتيم بحث دقيق و جدى - نه بحثى كه با حقايق بازى كند - آدمى را به آن ارشاد مى‏نمايد، و ممكن هم هست كه براى اولياى خدا در خلال راز و نيازهاى نهانى كه با خداى خود دارند حالاتى دست دهد كه در آن احوال به گناهانى رقيق‏تر از اين مراحل چهارگانه و همچنين مغفرتى لطيف‏تر از اين مغفرتها برخورد نمايند كه اينگونه بحثهاى كلى و عمومى نتواند از عهده بيان آن برآيد .

## آيا بدون گناه مؤاخذه یا مغفرت معقول است ؟

مجتمعات بشرى با همه اختلاف سليقه‏اى كه دارند در وجود آن همه متفقند و قبول دارند كه تكليف، فرع داشتن قوه مشخصه‏ايست كه از آن به عقل تعبير مي شود، و ثواب بر امتثال و عقاب بر مخالفت تكليف منوط به داشتن آن است.

و عاقل است كه در ازاى اطاعت پاداش و در قبال معصيت كيفر داده مى‏شود و اما غير عاقل يعنى اطفال و ديوانگان و مستضعفين ديگر ثواب و عقابى بر اطاعت و معصيتشان نيست. و اگر هم در مقابل اطاعت پاداشى داده شوند از باب تشويق است، چنانكه مؤاخذه و سياست در قبال نافرمانيشان تاديب است، و اين معنا در همه مجتمعات حتى در مجتمع اسلامى هم امرى است مسلم.

و در عين اينكه سعادت و شقاوت در دنيا را نتيجه امتثال و مخالفت تكليف مى‏داند، با اينحال اينان را نه در امتثالشان سعيد مى‏داند و نه در مخالفتشان شقى، زيرا تكليفى ندارند تا با ثواب امتثال آن سعيد و با عقاب مخالفت آن شقى گردند، اگر چه احيانا بوسيله پاداشى تشويق و با گوشمالى‏هائى تاديب شوند . اين حكم اسلام است نسبت به سعادت و شقاوت در دنيا.

و اما نسبت به حيات اخروى كه دين الهى آنرا اثبات نموده و مردم را نسبت به آن به دو دسته، سعيد و شقى تقسيم نموده، آنچه كه قرآن شريف در اين باب ذكر فرموده اجمالي است كه نمى‏توان از آن حكم جزئيات را و اينكه مستضعفين هم سعادت و شقاوت اخروى دارند يا خير استفاده نمود، زيرا جزئيات احوال مردم در آخرت امرى نيست كه عقل بتواند از آن سر در آورد.

از جمله آن اجمال آيات زير است كه مى‏فرمايد:

* ” و آخرون مرجون لامر الله اما يعذبهم و اما يتوب عليهم و الله عليم حكيم،“ و نيز مى‏فرمايد:
* ” ان الذين توفيهم الملائكة ظالمى انفسهم قالوا فيهم كنتم قالوا كنا مستضعفين فى الارض قالوا ا لم تكن ارض الله واسعة فتهاجروا فيها فاولئك ماويهم جهنم و سائت مصيرا الا المستضعفين من الرجال و النساء و الولدان لا يستطيعون حيلة و لا يهتدون سبيلا فاولئك عسى الله ان يعفو عنهم و كان الله عفوا غفورا،“

و اين آيات همين طورى كه ملاحظه مى‏كنيد مشتمل است بر عفو از مستضعفين و قبول توبه ايشان و حال آنكه مستضعفين گناهى نداشته‏اند، و اين مغفرت در موردى به كار رفته كه گناهى در كار نبوده، عذابى هم كه در آيه است عذاب بر كسى است كه تكليف نداشته است.

خلاصه اين آيات از همان اجمال است كه گفتيم قرآن كريم در باره امر آخرت بيان داشته، الا اينكه روى مراتبى كه ما براى گناه و مغفرت قائل شديم ممكن است اين آيات را معنا كرده، زيرا به آن بيان گناه و مغفرت منحصر در مخالفت تكليف نيست، بلكه بعضى از مراحل مغفرت متعلق به مرض‏هاى قلبى و احوال بدى مى‏شود كه عارض بر قلب شده و بين قلب و پروردگار حجاب مى‏شود، مستضعفين درست است كه به خاطر ضعف عقل و يا نداشتن آن تكليف ندارند، ليكن چنان هم نيستند كه ارتكاب كار زشت در دل‏شان اثر نگذاشته و دلهايشان را آلوده و محجوب از حق نسازد، بلكه در اين جهت با غير مستضعفين يكسانند، و خلاصه در تنعم به نعيم قرب خدا و حضور در ساحت قدس الهى محتاج به ازاله آن مرضها و دريدن آن پرده‏ها هستند، و چيزى هم از عهده ازاله و رفع آن برنمى‏آيد مگر همان عفو پروردگار و پرده‏پوشى و مغفرت او .

بعيد نيست مراد از رواياتى هم كه مى‏گويد: خداوند سبحان مردم را محشور مى‏كند و آتشى را هم مى‏آفريند، آنگاه به مردم دستور مى‏دهد تا در آتش داخل شوند پس هر كس وارد آتش شود داخل بهشت مى‏شود، و هر كس سرپيچى كند داخل جهنم مي شود همين معنا باشد، يعنى مراد از آتش رفع آن پرده‏ها و معالجه آن مرضها باشد.

و نيز از جمله مواردى كه در قرآن كريم عفو و مغفرت در غير مورد گناه بكار برده شده مغفرتى است كه در موارد رفع تكليف كرارا ايراد گرديده، مثل آيه‏اى كه مى‏فرمايد:” فمن اضطر فى مخمصة غير متجانف لاثم فان الله غفور رحيم،“ نظير اين مطلب را در سوره انعام هم فرموده، و نيز در باره اينكه از فاقد آب تكليف به وضو رفع شده و بايد تيمم كند، مى‏فرمايد:” و ان كنتم مرضى او على سفر - تا آنجا كه مى‏فرمايد - فتيمموا صعيدا طيبا فامسحوا بوجوهكم و ايديكم ان الله كان عفوا غفورا،“ و نيز در باره حد كسانى كه در زمين فساد مى‏كنند فرموده:” الا الذين تابوا من قبل ان تقدروا عليهم فاعلموا ان الله غفور رحيم،“‌ و نيز در رفع حكم جهاد از معذورين مى‏فرمايد:” ما على المحسنين من سبيل و الله غفور رحيم و در باره بلايا و مصائبى كه به مردم مى‏رسد مى‏فرمايد : و ما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم و يعفوا عن كثير .“

از اين گونه آيات كشف مى‏شود كه صفت عفو و مغفرت در خداى تعالى مثل صفت رحمت و هدايت او است كه متعلق به امور تكوينى و تشريعى هر دو مى‏شود، پس خداى تعالى يك وقت از معاصى عفو مى‏كند و آنرا از نامه اعمال محو مى‏سازد، و يك وقت از حكمى كه اقتضاى تشريع دارد عفو مى‏كند از وضع و تشريع آن صرفنظر مى‏نمايد، و يك وقت هم از بلايا و مصائب عفو مى‏كند از نزول آن با آنكه اسباب نزولش فراهم است جلوگيرى مى‏نمايد.

## رابطه ميان عمل و جزا

از بحث قبلى چنين فهميديم كه اوامر و نواهى عقلائى يعنى همان قوانين دائر بين عقلا مستلزم آثار جميل و پسنديده‏اي است كه بر امتثال آن مترتب شده و در حقيقت ثواب آن به شمار مى‏رود .

چنانكه مستعقب آثار ناپسند و بدى است كه بر مخالفت آن مترتب شده در حقيقت عقاب آن محسوب مى‏شود، و غرض عقلا از ترتيب آن آثار حسنه و اين آثار سيئه تقريبا بكار بردن حيله‏اي است براى وادار كردن مردم به عمل به آن قوانين و تحذير از مخالفت آن.

از اينجا معلوم مي شود كه رابطه ميان عمل و جزا رابطه‏ايست جعلى و قراردادى كه خود مجتمع يا زمامداران، آن را وضع نموده‏اند، و محرك ايشان بر اين وضع و قرارداد حاجت شديدى بوده كه به جريان قوانين مذكور داشته‏اند.

زيرا اگر آن پاداشها و كيفرها را بر امتثال قوانين و تمرد از آن جعل نمى‏كردند نمى‏توانستند از قوانين خود استفاده نموده و حاجتى را كه محرك ايشان بود از آن برآورده و از اختلال نظام جلوگيرى بعمل آورند، و لذا هر وقت از عمل به قوانين بى‏نياز مي شوند و ديگر به آن قوانين احتياجى نمى‏بينند در وفاى به قراردادهاى خود يعنى دادن پاداش و كيفر سهل‏انگارى مى‏كنند، و نيز كم و زيادى جزا و شدت و ضعف كيفرها به حسب اختلاف مقدار حاجت به قوانين و عمل به آن مختلف مى‏شود، به اين معنا كه هر وقت احتياج به عمل به قوانين زياد شود پاداش و كيفرها نيز به همان نسبت شدت مى‏يابد و هر چه احتياج كمتر شد آن نيز كمتر مى‏شود .

پس در حقيقت آمر و مامور، و تكليف كننده و مكلف، مانند مشترى و فروشنده‏اى هستند كه هر يك به ديگرى چيزى داده و چيزى مى‏ستاند، آمر و زمامدار خريدار عمل مردم به قوانين است و پاداشى كه مى‏دهد به منزله بهاى معامله است، و عقاب و كيفرى كه به متخلف مى‏دهد به منزله خسارت و ضمان قيمتى است كه در هر معامله در مقابل اتلاف متاع بر ذمه مى‏گيرند .

و كوتاه سخن، رابطه ميان عمل و جزا امرى است قراردادى و اعتبارى نه حقيقى و تكوينى نظير ساير عناوين احكام و موازين اجتماعى كه به منزله محور چرخ اجتماع است مانند عنوان رياست و مرئوسيت و امر و نهى و اطاعت و معصيت و وجوب و حرمت و ملك و مال و خريد و فروش و غير آن كه همه عناوينى هستند اعتبارى نه حقيقى، چون حقايق عبارتند از همان موجودات خارجى و حوادثى كه همراه آنها است، و به هيچ وجه به دارائى و ندارى و عزت و ذلت و مدح و ذم تغيير نمى‏كنند.

مانند زمين و آنچه كه از آن بيرون ميايد، و نيز مانند مرگ و حيات و مرض و صحت و گرسنگى و سيرى و تشنگى و سيرابى كه امورى هستند حقيقى و واقعى. اين است آنچه كه عقلاى اجتماع در بين خود دارند.

خداى سبحان هم ميان ما و خودش همين مطالبى را كه ما بين خود مجرى مى‏داريم معمول داشته، يعنى سعادتى را كه به وسيله دين خود، ما را بدان هدايت نموده در قالب همين سنن اجتماعى ريخته، امر و نهى كرده، ترغيب و تحذير نموده، بشارت داده و انذار كرده، به ثوابها وعده و به عقابها وعيد داده است. و در نتيجه كار تلقى دين را عينا به اندازه سهولت تلقى قوانين اجتماعى آسان نموده و قرآن كريم در اشاره به اين مطلب فرموده:” و لو لا فضل الله عليكم و رحمته ما زكى منكم من احد ابدا.“

آرى خداى تعالى نفوسى را كه قابل و مستعد براى درك حقايقند مهمل نگذاشت و در خلال آيات خود به اين معنا اشاره فرموده كه در ماوراى اين معارف دينى كه ظواهر كتاب و سنت مشتمل بر آن است امر ديگرى هست خطيرتر و اسرارى هست كه نفيس‏تر و گرانبهاتر از آن ها است، از آن جمله مى‏فرمايد:” و ما هذه الحيوة الدنيا الا لهو و لعب و ان الدار الاخرة لهى الحيوان.“

همانطورى كه مى‏بينيد در اين آيه شريفه دنيا را بازيچه‏اى شمرده كه جز خيال، مبنا و اساس ديگرى ندارد، و جز اشتغال به ضرورتهاى زندگى چيز ديگرى نيست .

و حقيقت حيات، فقط زندگى آخرت و سعادت دائمى است، وقتى حيات دنيا و همان چيزى كه ما آنرا زندگى مى‏ناميم صرفنظر از شؤونى كه دارد، از قبيل مال و جاه و ملك و عزت و كرامت و امثال آن لهو و لعب باشد قهرا شؤون آن به طريق اولى لهو و لعب خواهد بود و اگر مراد از حيات دنيوى مجموع زندگى و شؤون آن باشد البته لهو بودنش روشن‏تر خواهد بود.

بنا بر اين مى‏توان گفت قوانين اجتماعى و هدفهائى كه از عمل به آن منظور است از قبيل رسيدن به عزت و جاه و مال و يا غير آن و همچنين قوانين دينى و هدفهائى كه منظور از عمل به آن رسيدن به آنها است و خداوند سبحان به فطرت يا به رسالت انبياء عليهم‏السلام‏ ما را به آن نتايج راهنمائى كرده، مثلشان مثل بازيچه‏هائى است كه مربى و ولى عاقل در اختيار طفل صغيرى كه عاجز از تشخيص صلاح از فساد و خير از شر است، گذاشته و طفل را در بازى با آن راهنمائى مى‏كند تا بدين وسيله عضلات و اعصاب طفل را ورزيده كرده و روحش را نشاط بخشيده، او را براى عمل به قوانين و رستگار شدن به آن آماده سازد.

پس عملى كه عنوان لعب بر آن صادق است عمل طفل است، و اين عمل از ناحيه طفل پسنديده هم هست، چون او را به سوى عمل و رسيدن به حد رشد سوق مى‏دهد و همين عمل از ناحيه ولى طفل هم پسنديده و عملى حكيمانه و جدى است، به طورى كه به هيچ وجه عنوان لعب بر آن صادق نيست.

خداى تعالى به اين معنا اشاره نموده و مى‏فرمايد:” و ما خلقنا السموات الارض و ما بينهما لاعبين ما خلقنا هما الا بالحق و لكن اكثرهم لا يعلمون.“

سپس براى توضيح اينكه چطور اين تربيت صورى نتائجى معنوى دارد مثال عامى براى مردم زده، مى‏فرمايد: ” انزل من السماء ماء فسالت اودية بقدرها فاحتمل السيل زبدا رابيا و مما يوقدون عليه فى النار ابتغاء حلية او متاع زبد مثله كذلك يضرب الله الحق و الباطل فاما الزبد فيذهب جفاء و اما ما ينفع الناس فيمكث فى الارض . “

پس از اين بيانى كه خداى تعالى فرمود روشن شد كه بين عمل و جزا رابطه‏اى است حقيقى، نه قراردادى و اعتبارى كه اهل اجتماع آنرا بين عمل به قوانين خود و جزاى آن قائلند.

عمل، اين رابطه را به نفس سرايت مى‏دهد:

خداى تعالى بعد از بيان رابطه بين عمل و جزا در باره اينكه اين رابطه به قلب سرايت كرده، قلب در اثر عمل حالت و هيات مخصوصى به خود مى‏گيرد، اشاره نموده و مى‏فرمايد:” و لكن يؤاخذكم بما كسبت قلوبكم.“ و نيز مى‏فرمايد:” و ان تبدوا ما فى انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله.“

و در اين معنا آيات زياد ديگرى است كه از آنها برمى‏آيد جميع آثار مترتبه بر اعمال از ثواب و عقاب همه در حقيقت مترتب بر حالاتى است كه دلها از راه عمل كسب مى‏كنند، و اعمال تنها و تنها واسطه اين ترتبند.

آنگاه در آيات ديگرى بيان مى‏كند كه آن جزائى كه مردم در برابر عمل خود به زودى مواجه با آن مى‏شوند در حقيقت همان عمل ايشان است، و چنان نيست كه خداى تعالى مانند مجتمعات بشرى عملى را در نظر گرفته و جزاى معينى را رديف آن قرار داده و به سبب جعل و قرارداد اين را اثر آن كرده باشد. بلكه محفوظ ماندن عمل در نزد خداى تعالى به محفوظ ماندن نفس عامل است و اثر عمل در نفس عامل همچنان محفوظ هست تا آنكه در روز آشكار شدن نهانى‏ها آنرا اظهار نمايد.

از آن جمله مى‏فرمايد:” يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بينها و بينه امدا بعيدا،“ و نيز مى‏فرمايد:” لا تعتذروا اليوم انما تجزون ما كنتم تعملون،“ و دلالت اين چند آيه بر اين معنا روشن است، البته آيات بسيار ديگرى هم هست كه از همه روشن‏تر اين آيه شريفه است:

* ” لقد كنت فى غفلة من هذا فكشفنا عنك غطائك فبصرك اليوم حديد،“

چه از اين آيه مخصوصا به قرينه اينكه فرمود”اليوم“ استفاده مى‏شود كه جزاى اخروى در دنيا نيز حاضر و آماده بوده، چيزى كه هست انسان مادامى كه در دنيا بوده از وجود آن غفلت داشته، كلمه غفلت نيز قرينه ديگرى است بر اين معنا .

زيرا اگر آن جزا در دنيا آماده و حاضر نبود غفلت از آن معنا نداشت، چنانكه كشف غطا نيز قرينه ديگرى است كه از آن استفاده مى‏شود، چيزى در پس پرده بوده و تنها پرده مانع از ديدن آن بوده است .

و اين آيات تفسير مى‏كنند آيات ديگرى را كه ظاهرند در مجازات معمولى و بينونت ميان عمل و جزا.

به عبارت روشن‏تر، از اين آيات استفاده مى‏شود كه اگر آيات ديگرى ظهور در اين دارد كه عمل و جزا دو چيز جداى از هم و غير همند از اين جهت است كه آن آيات ناظر به ربط اجتماعى و قراردادى و اين آيات ناظر به مرحله رابطه حقيقى و واقعى عمل و جزاست.

الميزان ج : 6 ص : 519

**فصل پنجم**

**عفو و مغفرت**

# عفو و مغفرت در قرآن به چه معنا است ؟

* ” ... وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ،
* ... و خدا آنها را عفو كرد، كه خدا آمرزنده و بردبار است.“

عفو به معناي قصد كردن و گرفتن و پنهان كردن آثار چيزي است.

مغفرت - كه عبارت از پوشاندن است - به حسب اعتبار نتيجه عفو است. چون هر چيزى اول بايد گرفته شود بعد پنهان گردد، خداى تعالى هم اول گناه بنده‏اش را مى‏گيرد و بعد مى‏پوشاند و گناه گناه‏كار را نه در نزد خودش و نه در نزد ديگران بر ملا نمى‏كند، همچنانكه فرمود:” واعف عنا واغفرلنا،“ و نيز فرمود:” و كان الله عفوا غفورا،“ كه اول عفو را ذكر مى‏كند، بعد مغفرت را.

و از همين جا روشن گرديد كه عفو و مغفرت هر چند كه به حسب عنايت ذهنى دو چيز مختلفند و يكى متفرع بر ديگرى است و ليكن به حسب خارج و مصداق يك چيزند و معناى آندو اختصاصى نيست بلكه اطلاق آن دو بر غير خداى تعالى به همان معنا صحيح است.

در آيه زير مى‏فرمايد: ” فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فى الامر،“ كه به رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم دستور مى‏دهد از افرادى كه مورد نظرند عفو كند، و بر نافرمانى آنان مؤاخذه و عتاب و سرزنش و امثال آن نكند و اينكه بر ايشان در آثارى كه گناه آنان براى شخص آن جناب دارد از خدا طلب مغفرت كند، با اينكه آمرزش بالاخره كار خود خداى تعالى است.

و نيز اين معنا روشن شد كه معناى عفو و مغفرت منحصر در آثار تشريعى و اخروى نيست بلكه شامل آثار تكوينى و دنيائى نيز مى‏شود، به شهادت اينكه در قرآن كريم در همين موارد استعمال شده است، از آن جمله فرموده:” و ما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم و يعفوا عن كثير،“ و اين آيه بطور قطع شامل آثار و عواقب سوء دنيائى گناهان نيز هست .

**و آيات بسيارى از قرآن كريم دلالت دارد بر اينكه قرب و نزديكى به خداى تعالى و متنعم شدن به نعمت بهشت، موقوف بر اين است كه قبلا مغفرت الهيه شامل حال آدمى بشود و آلودگى شرك و گناهان به وسيله توبه و نظير آن پاك شده باشد**، چرك و آلودگى اى كه آيه شريفه:” بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون،“ و پاك شدنى كه آيه:” و من يؤمن بالله يهد قلبه،“ بدان اشاره دارند .

و كوتاه سخن اينكه عفو و مغفرت از قبيل بر طرف كردن مانع و ازاله منافيات است، چون خداى تعالى ايمان و خانه آخرت را حيات، و آثار ايمان و افعال دارنده آن را و سيره اهل آخرت در زندگى دنيا را نور خوانده و فرموده است:

* ” اومن كان ميتا فاحييناه و جعلنا له نورا يمشى به فى الناس كمن مثله فى الظلمات ليس بخارج منها ؟ “

و اصلا زندگى واقعى را دار آخرت دانسته، و فرموده:” و ان الدار الاخرة لهى الحيوان،“ پس شرك مرگ و معصيت ظلمت است، همچنان كه باز در جاى ديگر فرموده:” او كظلمات فى بحر لجى يغشيه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج يده لم يكد يريها و من لم يجعل الله له نورا فما له من نور،“ پس مغفرت در حقيقت از بين بردن مرگ و ظلمت است، و معلوم است كه مرگ بوسيله حيات و نور از بين مى‏رود، و حيات هم عبارت است از ايمان و نور عبارت است از رحمت الهيه.

پس كافر حيات و نور ندارد و مؤمن آمرزيده، هم حيات دارد و هم نور، و مؤمنى كه هنوز گناهانى با خود دارد زنده است، و ليكن نورش به حد كمال نرسيده، با آمرزش الهى است كه به آن حد مى‏رسد، چون خداى تعالى فرموده:

- ” نورهم يسعى بين ايديهم، و بايمانهم يقولون ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا ! “

پس، از همه مطالب گذشته اين معنا روشن شد كه مصداق عفو و مغفرت وقتى در امور تكوينى به خداى تعالى نسبت داده شود، معنايش بر طرف كردن مانع به وسيله ايراد سبب است و در امور تشريعى به معناى ازاله سببى است كه نمى‏گذارد ارفاق و رحم مولا در مورد سعادت و شقاوت شامل حال بنده او شود، عفو و مغفرت آن مانع را بر مى‏دارد، و در نتيجه بنده داراى سعادت مى‏شود .

آيه 155 سوره آل عمران الميزان ج : 4 ص : 79

# مفهوم غفور و رحيم بودن خداي تعالي

* ” . . . كَفَى بِهِ شهِيدَا بَيْنى وَ بَيْنَكمْ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ‏،
* . . . شهادت او بين من و شما مرا كافى است و او آمرزگار رحيم است.“

خداى سبحان غفور و رحيم است، و حكمت او اقتضاء مى‏كند كه با خلق خود به مغفرت و رحمت معامله كند و معلوم است كه اين مغفرت و رحمت به جز تائبان را كه به سويش برگشته‏اند، و صالحان كه عمل خود را اصلاح كرده‏اند شامل نمى‏شود .

آرى ، تنها اين طايفه‏اند كه خداى تعالى نخست به سوى صراطى كه سلوكش ايشان را به سوى او نزديك كند هدايت مى‏كند، و سپس مغفرت و رحمتش شامل حالشان مى‏شود، يعنى گناهانشان را مى‏ريزد، و در سراى سعادت جاودانه مستقرشان مى‏سازد.

و اينكه گفتيم حكمت او اينطور اقتضاء مى‏كند، به خاطر اين است كه انسان استعداد و صلاحيت چنين كمالى را دارد، و او هم جواد و كريم است. (قابليت محل كامل، و فاعليت فاعل هم در حد اعلاى از كمال و تماميت است، و اين همان وجوب است.)

صلاحيت انسان وجدانى است و دليل نمى‏خواهد، و اما كرامت وجود خداى تعالى دليلش كلام خود اوست كه مى‏فرمايد:” و ما كان عطاء ربك محظورا،“ و نيز فرموده:” و على الله قصد السبيل،“ و سبيل و طريقه اين هدايت همانا دعوت است كه بايد از طريق رسالت انجام گيرد.

پس در حكمت خدا واجب مى‏شود كه رسولى به سوى مردم گسيل دارد تا ايشان را به راه خود هدايت كند، راهى كه ايشان را به مغفرت و رحمت او برساند.

آيه 8 سوره احقاف الميزان ج : 18 ص : 288

# مفهوم مغفرت و آمرزش الهي

* ” ءَامَنَ الرَّسولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَئكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسلِهِ لا نُفَرِّقُ بَينَ أَحَدٍ مِّن رُّسلِهِ وَ قَالُوا سمِعْنَا وَ أَطعْنَا غُفْرَانَك رَبَّنَا وَ إِلَيْك الْمَصِيرُ. لا يُكلِّف اللَّهُ نَفْساً إِلا وُسعَهَا لَهَا مَا كَسبَت وَ عَلَيهَا مَا اكْتَسبَت رَبَّنَا لا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطأْنَا رَبَّنَا وَ لا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصراً كَمَا حَمَلْتَهُ عَلى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا. رَبَّنَا وَ لا تُحَمِّلْنَا مَا لا طاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اعْف عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا أَنت مَوْلَانَا فَانصرْنَا عَلى الْقَوْمِ الْكفِرِين !
* پيامبر به آنچه خدا بر او نازل كرد ايمان آورده و مؤمنان نيز همه به خدا و فرشتگان خدا و كتب و پيغمبران خدا ايمان آوردند و گفتند: ما ميان هيچيك از پيغمبران خدا فرق نمى‏گذاريم، و همه يك زبان و يك دل در قول و عمل اظهار كردند كه ما فرمان خدا را شنيده و اطاعت كرديم، پروردگارا ! آمرزش تو را مى‏خواهيم و مى‏دانيم كه بازگشت همه به سوى تو است. خدا هيچ كس را تكليف نكند مگر به قدر توانائى او، و روز جزا نيكى‏هاى هر شخصى به سود خود او و بديهايش نيز به زيان خود او است.

بار پروردگارا ! ما را بر آنچه كه از روى فراموشى يا خطا انجام داده‏ايم مؤاخذه مكن،

بار پروردگارا ! تكليف گران و طاقت‏فرسا چنانكه بر گذشتگان نهادى بر ما نگذار،

بار پروردگارا ! بار تكليفى فوق طاقت ما را به دوش منه و بيامرز و ببخش گناه ما را و بر ما رحمت فرما تنها سلطان ما و يار و ياور ما توئى، ما را بر مغلوب كردن گروه كافران يارى فرما ! “

**در اين آيات خداي تعالي بعد** از بيان وصف رسول و مؤمنين به او مى‏فرمايد: اينان هدايت و ارشاد خدا را تلقى به قبول و اطاعت كرده، به خدا و ملائكه و كتب و رسولان او ايمان آوردند، بدون اينكه ميان هيچ يك از پيامبران فرق بگذارند، و با اين طرز رفتار، موقف خود را كه همانا موقف بندگى است كه ذلت عبوديت و عزت ربوبيت بر آن احاطه دارد، حفظ كردند، چون مؤمنين در عين اينكه به تمام معنا دعوت حق را اجابت كرده‏اند، به اين مطلب اعتراف دارند كه از ايفاى حق بندگى و اجابت دعوت خدا عاجزند، چون اساس و پايه هستيشان بر ضعف و جهل است .

**و به همين جهت** گاهى از تحفظ نسبت به وظائف و مراقبت از آن كوتاهى مى‏كنند، يا فراموش مى‏كنند، يا دچار خطا مى‏شوند، و يا در انجام واجبات الهى كوتاهى نموده، نفسشان با ارتكاب گناهان به ايشان خيانت مى‏كند، و ايشان را به ورطه غضب و مؤاخذه خدا نزديك مى‏سازد، از اين جهت به ساحت مقدس خدا و به عزت و رحمت او پناه مى‏برند از اينكه ايشان را در صورت خطا و نسيان مؤاخذه فرمايد، و درخواست مى‏كنند به **خاطر خطا و نسيان ما را به تكاليف دشوار** مكلف مفرما، و به عذاب‏هائى كه طاقتش را نداريم معذب مدار، و ما را عفو كن، و بيامرز، و بر قوم كفار پيروز كن !

**جمله ”سمعنا و اطعنا“ از ناحيه بنده، انجام** دادن همه وظائفى است كه در برابر مقام ربوبيت و دعوت خدا دارد و اين وظائف و تكاليف همه آن حقى است كه خدا براى خود به عهده بندگان گذاشته، كه در كلمه عبادت خلاصه مى‏شود، همچنانكه فرمود:

* ” و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون ما اريد منهم من رزق ، و ما اريد ان يطعمون.“

و نيز فرمود:

* ” ا لم اعهد اليكم يا بنى آدم ان لا تعبدوا الشيطان، انه لكم عدو مبين، و ان اعبدونى....“

و خداى تعالى در برابر اين حقى كه براى خود قرار داده حقى هم براى بنده‏اش بر خود واجب ساخته، و آن **آمرزش** است، كه هيچ بنده‏اى در سعادت خود از آن بى نياز نيست، از انبيا و رسولان بگير تا پائين‏تر، و لذا به ايشان وعده داده كه در صورتى كه اطاعتش كنند، و بندگيش نمايند، ايشان را بيامرزد، همچنانكه در اولين حكمى كه براى آدم و فرزندانش تشريع كرد، فرمود:

* ” قلنا اهبطوا منها جميعا، فاما ياتينكم منى هدى فمن تبع هداى فلا خوف عليهم و لا هم يحزنون.“

و اين نيست مگر همان آمرزش. و چون مؤمنين با گفتن سمعنا و اطعنا بطور مطلق و بدون هيچ قيدى اعلان اطاعت داده، در نتيجه حق مقام ربوبيت را ادا كردند، لذا به دنبال آن، حقى را كه خداوند متعال براى آنان بر خود واجب كرده بود، مسئلت نموده و گفتند: غفرانك ربنا و اليك المصير!

كلمه **مغفرت و غفران به معناى پوشاندن است**، و برگشت مغفرت خداى تعالى به دفع عذاب است، كه خود پوشاندن نواقص بنده در مرحله بندگى است، نواقصى كه در قيامت كه بنده به سوى پروردگارش بر مى‏گردد فاش و هويدا مى‏شود .

* ” لا يكلف الله نفسا الا وسعها ، لها ما كسبت و عليها ما اكتسبت! “

خواننده عزيز توجه فرمود كه تمام حق خدا بر بنده اين است كه سمع و طاعت داشته باشد، و معلوم است كه انسان تنها در پاسخ فرمانى مى‏گويد: ”طاعة“ كه اعضاى جوارحش بتواند آن فرمان را انجام دهد.

پس اجابت نمودن فرمان خدا با سمع و طاعت، تحقق نمى‏پذيرد، مگر در چهارچوب قدرت و اختيار انسان و اين افعال مقدور و اختيارى است كه انسان به وسيله آن براى خود نفع و يا ضرر كسب مى‏كند، پس كسب، خود بهترين دليل است بر اينكه آنچه آدمى كسب كرده و متصف به آن شده، وسع و طاقت آنرا داشته است .

پس از آنچه گفتيم اين معنا به خوبى روشن شد كه جمله لا يكلف الله ... كلامى است مطابق با سنتى كه خداوند در بين بندگانش جارى ساخته، و زبان همان سنت است، و آن سنت اين است كه از مراحل ايمان آن مقدار را بر هر يك از بندگان خود تكليف كرده كه در خور فهم او باشد، و از اطاعت آن مقدارى را تكليف كرده كه در خور نيرو و توانائى بنده باشد، و نزد عقلا و صاحبان شعور نيز همين سنت و روش معمول و متداول است.

” و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا ! “ كلمه عفو به **معناى محو اثر** است، و كلمه مغفرت به معناى پوشاندن است و كلمه رحمت معنايش معروف است، اين معناى كلى اين كلمات بود، و اما به حسب مصداق و با در نظر داشتن معناى لغوى آنها بايد بگوئيم: اين سه جمله و ترتيب آنها به اين صورت از قبيل پرداختن تدريجى از فرع به اصل است، و به عبارتى ديگر منتقل شدن از چيزى كه فائده‏اش خصوصى است به سوى چيزى كه فائده‏اش عمومى‏تر است و بنابر اين عفو خدا عبارت است از محو و از بين بردن اثر گناه، كه همان عقابى است كه براى هر گناهى معين فرموده، و مغفرت عبارت است از **پوشاندن و محو اثرى** كه گناه در نفس به جاى گذاشته، و رحمت عبارت است از عطيه‏اى الهى كه گناه و اثر حاصل آن، نفس را مى‏پوشاند .

مراد از **عفو و مغفرت و رحمت**، امورى است مربوط به گناهان بندگان از جهت خطا و نسيان و امثال آن، و از اين معنا روشن مى‏شود كه مراد از اين مغفرت كه در اينجا درخواست شده، غير مغفرت در جمله: غفرانك ربنا است، مغفرت در آنجا مغفرت مطلقه در مقابل اجابت مطلقه است، ولى اين مغفرت، مغفرت خاصه است، در مقابل گناه ناشى از فراموشى و خطا، پس سؤال مغفرت در آيه شريفه تكرار نشده است .

در اين چهار دعا، لفظ رب چهار بار تكرار شده، تا از راه اشاره به صفت عبوديت خود، صفت رحمت خداى تعالى را برانگيزاند، چون نام ربوبيت بردن، صفت عبوديت و مذلت بندگى را بياد مى‏آورد!

آيه 285 تا 286سوره بقره الميزان ج : 2 ص : 678

# دو عامل مؤثر در مغفرت

* ” إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكرَ وَ خَشىَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كرِيم،
* تو تنها كسى را انذار مى‏كنى و انذارت در حق كسى مؤثر واقع مى‏شود كه قرآن را تصديق كرده و ناديده از رحمان خشيت داشته باشد، پس تو او را به آمرزش و اجرى كريم بشارت بده ! “

مراد از اتباع ذكر تصديق قرآن است، و اينكه وقتى آياتش تلاوت مى‏شود، به سوى شنيدن آن متمايل شوى.

مراد از خشيت رحمان به غيب خشيت از خدا در عالم ماده، يعنى در پس پرده ماديت است قبل از آنكه با مرگ يا قيامت حقيقت مكشوف گردد.

در اين آيه شريفه خشيت متعلق شده است بر اسم رحمان كه خود دلالت بر صفت رحمت خدا مى‏كند، و اميد اميدواران را تحريك و جلب مى‏نمايد، با اينكه مقام خشيت اقتضا داشت يكى از صفات قهريه خدا را بكار ببرد، و اين به خاطر آن است كه اشاره كند به اينكه خشيت مؤمنين ترسى است آميخته با رجاء و اين همان حالتى است كه: عبد را در مقام عبوديت نگه مى‏دارد، در نتيجه نه از عذاب معبودش ايمن مى‏شود و نه از رحمت خدا نوميد!

” فبشره بمغفرة واجر كريم ،“ يعنى: او را به آمرزش عظيمى از خدا و اجر كريمى بشارت بده كه با هيچ مقياسى نمى‏توان آن را اندازه‏گيرى كرد، و آن عبارت است از بهشت .

« إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكرَ وَ خَشىَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْب،» یعنی تو تنها كسى را انذار مى‏كنى، يعنى انذارت تنها در كسى نافع و مؤثر است كه تابع قرآن باشد، و چون آيات قرآن تلاوت مى‏شود، دلش متمايل بدان مى‏شود، و از رحمان خشيتى دارد آميخته با رجاء، پس تو او را به آمرزشى عظيم، و اجرى كريم بشارت ده كه با هيچ مقياسى اندازه‏گيرى نمى‏شود .

آيه 11 سوره يس الميزان ج : 17 ص : 93

# عوامل مؤثر در کم نکردن از اعمال

* ” ... وَ إِن تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسولَهُ لا يَلِتْكم مِّنْ أَعْمَلِكُمْ شيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ‏،
* ... و اگر خدا و رسول را اطاعت كنيد خدا از پاداش اعمالتان چيزى كم نمى‏كند كه خدا آمرزگار رحيم است.“

مراد از نقص اعمال ناقص نكردن جزاى آن است.

و معناى آيه اين است كه: اگر خدا را در آنچه به شما امر مى‏كند- كه خلاصه‏اش پيروى دين او بر حسب اعتقاد است- و رسول را در آنچه به شما امر مى‏كند، اطاعت كنيد از پاداشهاى اعمالتان چيزى كم نمى‏كند .

و جمله” ان الله غفور رحيم،“ همان كم نكردن اعمال بندگان در صورت اطاعتشان از خدا و رسول را تعليل مى‏كند، و مى‏فرمايد اجر شما را كم نمى‏كند براى اينكه او **غفور و رحیم**  است.

آيه 14 سوره حجرات الميزان ج : 18 ص : 492

# آمرزش گناهان

* ” وَ إِنى لَغَفَّارٌ لِّمَن تَاب وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صلِحاً ثمَّ اهْتَدَى‏،
* و من آمرزگار همه آن كسانم كه توبه آورده و كار شايسته كرده و بر هدايت استوار بوده‏اند.“

در اين آيه وعده رحمت مؤكد آمده و خداي تعالي خود را به كثرت مغفرت توصيف كرده و فرموده: من بسيار آمرزنده‏ام !

توبه به معناى برگشتن است، همانطور كه برگشتن از معصيت خدا به اطاعت او توبه است و همچنين برگشتن از شرك به توحيد نيز توبه است.

ايمان هم همچنانكه به خدا ايمان است، به آيات خدا كه يا انبياء و رسل او است و يا احكامى است كه ايشان آورده‏اند، نيز ايمان است، و در قرآن كريم استعمال ايمان در هر دو معنا بسيار آمده، همچنانكه استعمال توبه در هر دو معنايى كه گفتيم زياد آمده است.

پس معناى آيه - و خدا داناتر است - اين است كه من بر هر انسانى كه توبه كند و ايمان آورد چه اينكه از شرك توبه كند و چه از معصيت و چه اينكه به من ايمان آورد و چه به آيات من از پيغمبرانم و احكامى كه مى‏آورند، و از آنچه تاكنون كرده پشيمان گشته و عمل صالح كند، و مخالفت و تمرد را در گناهانى كه كرده مبدل به اطاعت در آن نمايد، من نسبت به او بسيار آمرزنده‏ام.

اينكه گفتيم مخالفت و تمرد را در گناهانى كه كرده مبدل به اطاعت در آن نمايد، بدين جهت بود كه اصل معناى برگشتن تحقق يابد.

مراد از توبه و ايمان، توبه از شرك، و ايمان به خدا است، همچنانكه در اغلب مواردى كه در كلام خداى تعالى ذكر توبه و ايمان هر دو شده، همين معنا مراد است، و بنا بر اين، مراد از جمله ” و عمل صالحا،“ اطاعت احكام خداى تعالى باشد به اينكه از اوامرش مؤتمر و از نواهيش منتهى گردد، و معناى آيه چنين مى‏شود:

هر كسى از شرك توبه كند و به خدا ايمان آورد، و آنچه را كه خدا تكليفش كرده است انجام دهد، من براى گناهانش بسيار آمرزنده‏ام، لغزش‏هايش را يكى پس از ديگرى مى‏آمرزم، و بديهى است كه وقتى موارد لغزش او و آمرزش خدا بسيار شد او بسيار آمرزنده خواهد بود .

خداى تعالى نظير اين معنا را كه همان آمرزش گناهان باشد در جاى ديگر بيان كرده و فرموده:” ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سياتكم.“

پس اينكه فرمود:” و انى لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا،“ درست منطبق بر آيه سوره نساء مى‏شود، تنها فرق ميان آن دو، شرطى است كه در آيه مورد بحث اضافه شده، و آن قيد” ثم اهتدى،“ است كه حكم مغفرت را تقييد مى‏كند و از آن كه به معناى اهتداء به سوى طريق است بر مى‏آيد: حكم مغفرت وقتى شامل حال مؤمن عامل به اعمال صالح مى‏شود كه اعمال صالح را از طريقش انجام دهد، و از باب آن وارد شود.

در كلام خداى تعالى قيد و شرطى كه ايمان به خدا و عمل صالح را در تاثير و قبولش نزد خدا مقيد و مشروط كند نمى‏بينيم مگر همين قيد كه شخص، به رسول هم ايمان داشته باشد، به اين معنا كه تسليم رسول باشد و او را در هر كار و امرى چه بزرگ و چه كوچك اطاعت كند و دين خود را از او بگيرد، و راهى را كه او پيش پايش گذاشته سير نمايد، و بدون هيچ استبداد او را پيروى كند، از خود بدعت درست نكند كه پيروى بدعت پيروى خطوات شيطان است.

و كوتاه سخن اينكه ولايت رسول بر مؤمنين در دين و دنيايشان قيدى است كه ايمان به خدا و عمل صالح را در تاثيرش مقيد كرده، زيرا خداى تعالى ولايت رسول را تشريع و اطاعتش را واجب فرموده، مردم بايد از او اخذ كنند، و به او تاسى جويند: ” النبى اولى بالمؤمنين من انفسهم!“

آيه 82 سوره طه الميزان ج : 14 ص : 262

# بخشش و عذاب تنها در دست خداست !

* ” لَيْس لَك مِنَ الأَمْرِ شىْ‏ءٌ أَوْ يَتُوب عَلَيهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظلِمُونَ‏. وَ للَّهِ مَا فى السمَوَتِ وَ مَا فى الأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشاءُ وَ يُعَذِّب مَن يَشاءُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ‏،
* اى پيغمبر! خدا را اختيار مطلق است، و به دست تو كارى نيست اگر بخواهد به لطف خود از آن كافران درگذرد و اگر بخواهد به جرم آن كه مردمى ستمگرند آنها را عذاب كند. هر چه در آسمانها و هر چه در زمين است همه ملك خدا است هر كه را خواهد ببخشد و هر كه را خواهد عذاب كند، خدا نسبت به خلق بسيار آمرزنده و مهربان است. “

توبه و يا عذاب به دست خدا است، براى اين كه مالك هر چيزى او است پس او است كه هر كس را بخواهد مى‏آمرزد و هر كه را بخواهد عذاب مى‏كند، و با اين حال مغفرت و رحمتش بر عذاب و غضبش پيشى دارد، پس او غفور و رحيم است.

آيه 128 و 129 سوره آل عمران الميزان ج : 4 ص : 12

# مشمولين مغفرت و اجر كبير

* ” إِلا الَّذِينَ صبرُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ أُولَئك لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كبِيرٌ،
* مگر آنها كه در سايه ايمان راستين صبر و استقامت ورزيدند و عمل صالح انجام دادند كه براى آنها آمرزش و اجر بزرگى است.“

در اين آيه دلالتى است بر اينكه صبر با عمل صالح، منفك از ايمان نيست، و ممكن نيست فرد بى ايمان، صابر و داراى اعمال صالح باشد.

در اين آيه به صابران صالح وعده مغفرت و اجر بزرگ داده و معلوم است كه مغفرت شامل مشركين نمى‏شود، زيرا خود خداى تعالى فرموده:” ان الله لا يغفر ان يشرك به ! “

و باز به دليل اينكه عين اين وعده كه در اين آيه آمده، يعنى وعده مغفرت و اجر كبير را در آيات زير به مؤمنين داده و فرموده:” و الذين آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و اجر كبير،“ و نيز فرموده:” ان الذين يخشون ربهم بالغيب لهم مغفرة و اجر كبير.“

آيه11سوره هود الميزان ج : 10 ص : 235

# به بندگانم بگو: من غفور و رحیمم !

* ” نَبئْ عِبَادِى أَنى أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ‏،
* وَ أَنَّ عَذَابى هُوَ الْعَذَاب الأَلِيم،
* بندگان مرا خبر ده كه بدرستى من از آمرزگار مهربانم،
* و نيز خبر ده كه عذاب من همانا عذابى دردناكست!“

مقصود از كلمه عبادى بطورى كه از سياق آيات استفاده مى‏شود مطلق بندگان است. و اگر در اول فرمود انا الغفور ... و در دومى فرمود: هو العذاب، همه براى اين است كه صفات مذكور در آيه را تاكيد كند و بفهماند مغفرت و رحمت، و اليم بودن عذاب، به آخرين درجه و نهايت حد خود رسيده‏اند، بطورى كه ديگر نمى‏توان با هيچ مقياسى آنها را اندازه‏گيرى نمود، و چيزى را با آنها قياس كرد .

آرى ، هيچ مغفرت و رحمتى نيست مگر اينكه ممكن است فرض شود كه مانعى نگذارد آن مغفرت و رحمت به ما برسد، و يا اندازه‏گيرى بتواند آن را اندازه بگيرد، و يا حدى برايش معين نمايد. ولى خداى تعالى چنين نيست كه كسى بتواند جلو مغفرت او را بگيرد و يا بدون مشيت او، امرى آن را تحديد نمايد.

پس با اينحال ديگر جائز نيست كسى از مغفرت او مايوس و از روح و رحمتش نااميد گردد، زيرا نمى‏توان اين ياس و نوميدى را به مانعى كه جلو مغفرت خدا را بگيرد توجيه نمود، تنها چيزى كه مايه وحشت است و بايد هم باشد ترس از خود خداى تعالى است .

همچنانكه بعد از آيه مربوط به مغفرت و رحمت كه دارد:” لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم،“ دنبالش فرموده:” و انيبوا الى ربكم.“

و نيز كسى نيست كه عذاب او را سبك شمرده، يا احتمال دهد كه روزى خداى تعالى نتواند عذاب كند و يا از مكر او ايمن شود، چون خدا غالب بر امر خويش است ” و الله غالب على امره،“ و كسى نمى‏تواند از مكر او ايمن شود مگر مردم زيانكار .

آيه 49و50سوره حجر الميزان ج : 12 ص : 265

# بخشش عمل سوء ناشي از جهالت

* ” ثُمَّ إِنَّ رَبَّك لِلَّذِينَ عَمِلُوا السوءَ بجَهَلَةٍ ثمَّ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَلِك وَ أَصلَحُوا إِنَّ رَبَّك مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ‏،
* آنگاه پروردگارت نسبت به كسانى كه از روى نادانى بدى كرده و از پى آن توبه نموده و به صلاح آمده‏اند پروردگارت از پى آن آمرزگار و رحيم است. “

جهل در اصل در مقابل علم بوده، ليكن جهالت در بسيارى از موارد، در معناى عدم انكشاف تام واقع، استعمال مى‏شود، هر چند كه شخص بطور كلى خالى از علم نباشد، خلاصه آن كسى را هم كه بطورى كه تكليف بر او صحيح باشد علم دارد ولى واقع بطور كامل برايش مكشوف نيست جاهل مى‏گويند، مانند كسى كه مرتكب محرمات مى‏شود با اينكه مى‏داند حرام است و ليكن هواهاى نفسانى بر او غلبه نموده به معصيت وادارش مى‏كند، و نمى‏گذارد كه در حقيقت به اين مخالفت و عصيان و عواقب وخيم آن بينديشد، بطورى كه اگر اجازه‏اش مى‏داد و بطور كامل بصيرت مى‏يافت هرگز مرتكب آنها نمى‏شد، چنين كسى را هم جاهل مى‏گويند با اينكه علم به حرام بودن آن كارها دارد، و ليكن حقيقت امر برايش پنهان است .

مراد از جهالت در آيه مورد بحث همين معنا است، زيرا اگر به معناى اول يعنى نادانى مى‏بود، و آن عمل سوء كه در آيه آمده حكم و يا موضوعش براى آنان مجهول بود ديگر ارتكاب آنها معصيت نمى‏شد تا محتاج به توبه و آمرزش و رحمت باشند.

خداي تعالي فرموده: ما در تحريم طيباتى كه بر بنى اسرائيل حرام كرديم، بر ايشان ظلم ننموديم، بلكه خود آنان بودند كه به خويشتن ظلم كردند، چون مرتكب معصيتها گشته و بر آنها اصرار ورزيدند، و اين اصرار بر گناه نتيجه‏اش تحريم حلالهايشان شد، و بعد از همه اينها، **باب مغفرت و رحمت به روى همه باز است** و خدا نسبت به كسانى كه از روى جهالت عمل بد انجام مى‏دهند و سپس توبه نموده خود را اصلاح مى‏كنند تا آنجا كه توبه‏شان پاى بر جا مى‏شود، خدا نسبت به آنان آمرزگار و رحيم است.

البته شمول مغفرت و رحمت تنها از آثار توبه است، نه توبه و اصلاح، و اگر توبه را مقيد به اصلاح كرد براى اين بود كه توبه‏شان معلوم شود و هويدا گردد كه راستى توبه كرده‏اند، و جدا از راه خطا و گناه برگشته‏اند، و توبه‏شان صرف صورت و حالى از معنا نبوده است.

آيه 119 سوره نحل الميزان ج : 12 ص : 528

# آمرزش گناهان، و استحقاقي نبودن آن

* ” وَ الَّذِى أَطمَعُ أَن يَغْفِرَ لى خَطِيئَتى يَوْمَ الدِّينِ‏،
* و كسى كه طمع دارم روز رستاخيز گناهم را بيامرزد.“

در این آیه مساله آمرزش در قيامت را مثل ساير نعمتها به طور قطعى ذكر نكرد و نگفت: و كسى كه مرا مى‏آمرزد بلكه گفت: و كسى كه اميدوارم مرا بيامرزد، دليلش اين است كه مساله آمرزش به استحقاق نيست، تا اگر كسى خود را مستحق آن بداند قطع به آن پيدا كند، **بلكه فضلى است از ناحيه خدا** و بطور كلى هيچ كس از خدا هيچ چيز طلبكار نيست، بلكه چيزى كه هست اين خداى سبحان است كه بر خود واجب كرده كه خلق را هدايت كند و رزق دهد و بميراند و زنده كند، ولى بر خود واجب نكرده كه هر گنه كارى را بيامرزد.

درباره رزق فرموده:” فورب السماء والأرض انه لحق...،“ و درباره مرگ فرموده:” كل نفس ذائقة الموت،“ و درباره احياء بعد از مرگ فرموده:” اليه مرجعكم جميعا وعد الله حقا،“ ولى درباره مغفرت نفرموده:” همه شما را مى‏آمرزد،“ بلكه فرموده:” ان الله لا يغفر ان يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء.“

در جمله مورد بحث،حضرت ابراهيم عليه‏السلام‏ به خود نسبت خطا و گناه داده با اينكه آن جناب از گناه معصوم بود و اين خود دليل بر آن است كه مرادش از خطيئه، مخالفت اوامر مولوى الهى نبوده، چون خطيئه و گناه مراتبى دارد و هر كس به حسب مرتبه‏اى كه از عبوديت خدا دارد، در همان مرتبه خطيئه‏اى دارد، همچنان كه فرموده‏اند:” حسنات الابرار سيات المقربين- خوبيهاى نيكان براى مقربين درگاه حق، بدى و گناه بشمار مى‏رود،“ و به همين جهت است كه خداى تعالى به رسول گرامى خود صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ دستور مى‏دهد:” واستغفرلذنبك! ‌“

خطيئه از مثل حضرت ابراهيم عليه‏السلام‏ عبارت است از اينكه به خاطر ضروريات زندگى از قبيل خواب و خوراك و آب و امثال آن نتواند در تمامى دقائق زندگى به ياد خدا باشد هر چند كه همين خواب و خوراك و ساير ضروريات زندگى اطاعتى است و چگونه ممكن است خطيئه غير اين معنا را داشته باشد؟ و حال آنكه خداى تعالى تصريح كرده به اينكه آن جناب مخلَص خداست و غير خدا احدى از آن جناب سهم ندارد و شريك نيست و در اين باره فرموده:” انا اخلصناهم بخالصة ذكرى الدار ! “

آيه 81و82 سوره شعراء الميزان ج : 15 ص : 398

# آمرزش برگشتگان از گناه

* ” لِّيَجْزِى اللَّهُ الصدِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَ يُعَذِّب الْمُنَفِقِينَ إِن شاءَ أَوْ يَتُوب عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كانَ غَفُوراً رَّحِيماً،
* تا خدا به صادقان، پاداش صدقشان را دهد و منافقان را اگر خواست عذاب كند ، و يا بر آنان توبه كند ، كه خدا آمرزنده رحيم است. “

در اين آيه از جهت اينكه غايت رفتار منافقين و مؤمنين را بيان مى‏كند نكته لطيفى هست، و آن اين است كه چه بسا ممكن است گناهان، مقدمه سعادت و آمرزش شوند، البته نه از آن جهت كه گناهند، بلكه از اين جهت كه نفس آدمى را از ظلمت و شقاوت به جايى مى‏كشانند، كه مايه وحشت نفس شده، و در نتيجه نفس سرانجام شوم گناه را لمس نموده، متنبه مى‏شود و به سوى پروردگار خود برمى‏گردد، و با برگشتنش همه گناهان از او دور مى‏شود، و معلوم است كه در چنين وقتى خدا هم به سوى او برمى‏گردد، و او را مى‏آمرزد .

آيه 23 سوره احزاب الميزان ج : 16 ص : 435

# مغفرت گناهان و اصلاح عمل صاحبان قول سديد

* ” يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سدِيدا،
* يُصلِحْ لَكُمْ أَعْمَلَكمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَن يُطِع اللَّهَ وَ رَسولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً،
* هان اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد از خدا بترسيد و سخن سنجيده بگوييد،
* تا خدا اعمالتان را به سودتان اصلاح كند، و گناهانتان را برايتان بيامرزد، و هر كس خدا و رسولش را اطاعت كند مسلما به رستگارى عظيمى رستگار شده است.“

اصلاح اعمال و مغفرت ذنوب را نتيجه قول سديد دانسته، و فرموده: قول سديد بگوييد، تا اعمالتان صالح گردد، و گناهانتان آمرزيده شود، و اين بدان جهت است كه وقتى نفس آدمى عادت كرد به راستى، و به قول سديد، و به هيچ وجه آن را ترك نكرد، ديگر دروغ از او سر نمى‏زند، و سخن لغو، و يا سخنى كه فساد از آن برخيزد از او شنيده نمى‏شود، و وقتى اين صفت در نفس رسوخ يافت، بالطبع از فحشاء و منكر، و سخن لغو دور گشته، در چنين وقتى اعمال انسان صالح مى‏شود و بالطبع از عمرى كه در گناهان مهلك صرف كرده، دريغ مى‏خورد، و از كرده‏ها پشيمان مى‏گردد، و همين پشيمانى توبه است.

و وقتى توبه كرد، و خدا هم در مابقى عمر از ارتكاب گناهان مهلك محافظتش فرمود، ديگر گناهان كوچك خيلى خطرى نيست، چون خود خدا وعده داده كه اگر از گناهان كبيره اجتناب كنيد، ما صغيره‏هايتان را مى‏آمرزيم، و در نتيجه ملازمت قول سديد انسان را به سوى صلاح اعمال كشانيده، و به اذن خدا به آمرزش گناهان منتهى مى‏شود.

” و من يطع الله و رسوله فقد فاز فوزا عظيما،“ اين جمله وعده‏اى است جميل به كسانى كه همه اعمال صالح را بجا آورند و از همه گناهان اجتناب كنند، چون فوز عظيم را مترتب بر طاعت خدا و رسول كرده است.

آيه 70 و 71 سوره احزاب الميزان ج : 16 ص : 524

# وعده صدق الهی در قبولی اعمال و بخشش گناهان

* ” أُولَئك الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنهُمْ أَحْسنَ مَا عَمِلُوا وَ نَتَجَاوَزُ عَن سيِّئَاتهِمْ فى أَصحَبِ الجَنَّةِ وَعْدَ الصدْقِ الَّذِى كانُوا يُوعَدُون،
* اين گونه انسانهايند كه ما بهترين اعمالشان را قبول مى‏كنيم و از گناهان ايشان هم درمى‏گذريم آنچنان كه از گناهان اهل بهشت درمى‏گذريم، و اين وعده صدقى است كه از آغاز خلقت تا به امروز گوشزد انسانها شده است.“

مراد از ” **أَحْسنَ مَا عَمِلُوا** “ اطاعتهاى واجب و مستحب است، چون اين طاعات است كه پذيرفته مى‏شود، اما مباحات هر چند هم داراى حسن باشد تقبل نمى‏پذيرد، مؤيد آن اين است كه تقبل بهترين عمل را در مقابل بخشودگى گناهان قرار داده، پس كانه گفته شده اعمال انسان دو جور است، يا طاعات است، يعنى واجبات و مستحبات، كه بهترين اعمال او است كه ما آن را قبول مى‏كنيم، و يا گناهان است كه از آن درمى‏گذريم، و اما آن اعمالى كه طاعت و حسنه نيست نه مقبول است و نه غير مقبول.

منظور از عبارت ” فى أصحاب الجنة،“ اين است كه: ما از گناهان آنان نيز در جمله كسانى كه گناهانشان بخشوده مى‏شود و اهل بهشت مى‏شوند، درمى‏گذريم .

” وعد الصدق الذى كانوا يوعدون،“ يعنى خداوند با اين كلام خود وعده‏شان مى‏دهد وعده‏اى صدق كه تاكنون به زبان انبياء و رسل وعده داده مى‏شدند، و يا در قيامت با اين تقبل و تجاوز آن وعده صدقى كه در دنيا داده مى‏شدند منجز مى‏شود.

آيه 16 سوره احقاف الميزان ج : 18 ص : 310

# بخشش گناهان با پذیرش اسلام

* ” يَقَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِىَ اللَّهِ وَ ءَامِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكم مِّن ذُنُوبِكمْ وَ يجِرْكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ‏،
* اى قوم ما دعوت اين داعى به سوى خدا را بپذيريد و به وى ايمان آوريد تا خداوند گناهانتان را بيامرزد و از عذابى دردناك پناهتان دهد.“

ظاهرا كلمه مِن در جمله ” من ذنوبكم،“ اين منظور را مي رساند كه : ايمان بياوريد تا خدا بعضى از گناهان شما را - يعنى آن گناهانى كه قبل از ايمان داشتيد- بيامرزد، همچنان كه در جاى ديگر قرآن فرموده:” ان ينتهوا يغفر لهم ما قد سلف.“

بعضى گفته‏اند: مراد از اين بعض، گناهانى است كه تنها جنبه حق الله داشته باشد، و اما آنچه جنبه حقوق الناس دارد بخشوده نمى‏شود، و توبه‏بردار نيست . ولى اين تفسير صحيح نيست چون اسلام همه گناهان قبل از اسلام آوردن را محو مى‏كند.

آيه 31 سوره احقاف الميزان ج : 18 ص : 330

# مغفرت و اجر کبیر صاحبان خشیت از خدای نادیده

* ” إِنَّ الَّذِينَ يخْشوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِير،
* محققا كسانى كه از پروردگار خود با اينكه او را نديده‏اند حساب مى‏برند و نگرانى دارند آمرزش و اجرى كبير دارند.“

از اوصاف مؤمنين خصوص خشيت و ترس از خدا را آورد، چون مقام، مقام انذار و وعيد بود، و اگر خشيت آنان را خشيت به غيب خواند، براى اين است كه آن عذابى كه به آن ايمان آورده‏اند و از آن مى‏ترسند عذابى است در پرده غيب، نه عذابى كه امروز با حواس خود آن را احساس كنند.

آيه 12 سوره ملك الميزان ج 19 ص 593

# مغفرت گناهان قبل از ورود به بهشت

* ” وَ سارِعُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضهَا السمَوَت وَ الأَرْض أُعِدَّت لِلْمُتَّقِينَ‏،
* بشتابيد به سوى مغفرت پروردگار خود و به سوى بهشتى كه پهناى آن همه آسمانها و زمين را فرا گرفته و مهيا براى پرهيزكاران است .“

قرآن كريم در غالب موارد، مغفرت را در مقابل جنت قرار داده است، و اين نيست مگر به خاطر اينكه بهشت خانه پاكان است پس كسى كه هنوز آلوده به قذارتهاى گناهان و پليديهاى معاصى باشد داخل آن نمى‏شود، مگر آنكه خداى تعالى با آمرزش خود قذارتهاى او را از بين برده و پاكش كند.

آيه 133 سوره آل عمران الميزان ج : 4 ص : 27

# اصحاب پیامبر بودن شرط مغفرت و اجر عظيم نیست!

* ” ... وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ مِنهُم مَّغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيمَا،
* ... خدا به كسانى كه ايمان آورده و از آن بين به كسانى كه اعمال صالح هم مى‏كنند وعده مغفرت و اجرى عظيم داده .“

مغفرت و اجر عظيم در حدوث و بقائش هم مشروط به ايمان است و هم مشروط است به عمل صالح. پس اگر از كسانى كه با رسول خدا صلى‏الله‏عليه ‏وآله‏وسلّم بودند افرادى بوده باشند كه در باطن ايمان نداشته‏اند، و مانند منافقين ايمانشان زبانى بوده، و توانسته‏اند نفاق خود را از ديگران پنهان بدارند، چنين كسانى مغفرت و اجر عظيم ندارند.

و نيز اگر كسانى كه با رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم بودند در آغاز ايمان آوردند، ولى بعدا به شرك و كفر گرائيدند، آنان نيز مغفرت و اجر عظيم ندارند.

و نيز اگر كسى از اصحاب رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ ايمان آورد - و واقعا هم ايمان آورد - و به سوى كفر و شرك برنگشت، ولى عمل صالح هم نكرد، او نيز مغفرت و اجر عظيم ندارد .

آيه 29 سوره فتح الميزان ج : 18 ص : 448

# محدوده آمرزش گناهان

* ” يَغْفِرْ لَكم مِّن ذُنُوبِكمْ ...
* تا گناهانى از شما را بيامرزد ....“

منظور از بعضى گناهان آن گناهانى است كه قبل از ايمان و در حال كفر مرتكب شدند، به خدا شرك ورزيدند، و گناهانى كوچكتر مرتكب شدند، و اما گناهانى كه از آن به بعد مرتكب نشده‏اند، و بعد از ايمان آوردن در آينده مرتكب مى‏شوند، منظور نيست، چون معنا ندارد گناهانى كه هنوز رخ نداده آمرزيده شود، و نيز معنا ندارد كه از حالا وعده آمرزش آن را بدهد و بفرمايد گناهان آينده شما و يا هر گناهى كه از شما محقق شود مى‏آمرزد، چون چنين وعده‏اى مستلزم آن است كه تكاليف الهى ملغى شود، چون وقتى مجازات در مقابل مخالفت آن تكاليف لغو شد، خود تكاليف هم لغو مى‏شود .

مؤيد اين معنا ظاهر آيه زير است كه مى‏فرمايد:” يا قومنا أجيبوا داعى الله و امنوا به يغفر لكم من ذنوبكم،“ و آيه زير كه مى‏فرمايد:” يدعوكم ليغفر لكم من ذنوبكم،“ و آيه زير كه مى‏فرمايد:” قل للذين كفروا ان ينتهوا يغفر لهم ما قد سلف.“

و اما آيه شريفه” يا ايها الذين امنوا هل ادلكم على تجارة تنجيكم من عذاب اليم تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فى سبيل الله باموالكم و انفسكم ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون يغفر لكم ذنوبكم و يدخلكم جنات....“ كه ظاهرش آمرزش همه گناهان است، منافاتى با آيات مذكور ندارد، براى اينكه مغفرت را در اين آيه مترتب كرده بر استمرار ايمان و عمل صالح، و ادامه آن تا آخر عمر، پس اين آيه هم شامل گناهانى كه هنوز واقع نشده نمى‏شود، و چنين وعده‏اى نداده كه ايمان امروز گناهان آينده و يا به طور كلى گناهان را مى‏آمرزد، نه، بلكه وسعت آمرزش درست به مقدار وسعت ايمان و عمل صالح است، و حاصلش اين است كه ايمان تا آخر عمر، گناهان تا آخر عمر را مى‏آمرزد .

آيه 4 سوره نوح الميزان ج 20 ص 40

## خوف از آخرت و اميد به رحمت پروردگار

* ” أَمَّنْ هُوَ قَنِتٌ ءَانَاءَ الَّيْلِ ساجِداً وَ قَائماً يحْذَرُ الاَخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَستَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الأَلْبَبِ‏،
* آيا كسى كه در اوقات شب در حال سجده و ايستاده به عبادت مشغول است و از آخرت مى‏ترسد و اميدوار رحمت پروردگار خويش است مانند از خدا بى‏خبران است؟ بگو آيا آنها كه مى‏دانند و آنها كه نمى‏دانند يكسانند؟ هرگز ولى تنها كسانى متذكر مى‏شوند كه داراى خرد باشند.“

كلمه قنوت و قانت به معناى ملازم بودن با عبادت است، البته عبادت با خضوع. و معناى ” يحْذَرُ الاَخِرَةَ “ خوف و حذر از عذاب آخرت است، اين جمله با جملة ” يرجوا رحمة ربه،“ مجموعا خوف از عذاب و رجاء رحمت را مى‏رسانند .

و اگر عذاب را مقيد به آخرت كرد، ولى رحمت را مقيد به آن نكرد، بدين جهت است كه رحمت آخرت اى بسا دنيا را هم فرا مى‏گيرد.

” انما يتذكر اولوا الالباب،“ يعنى از اين تذكر تنها كسانى متذكر مى‏شوند كه صاحبان عقلند. و مي فرمايد: اينكه گفتيم مساوى نيستند، علتش آن است كه اولى به حقايق امور متذكر مى‏شود و دومى نمى‏شود، پس برابر نيستند، بلكه آنها كه علم دارند بر ديگران رجحان دارند.

آيه 9 سوره زمر الميزان ج : 17 ص : 370

## بحثي و اشكالي درباره بخشش گناه در دنيا

در روايات اسلامي، در تفسير قمى است كه پدرم از ابن ابى عمير، از منصور بن يونس، از ابى حمزه، از اصبغ بن نباته، از امير المؤمنين عليه‏السلام برايم حديث كرد كه گفت از آن جناب شنيدم كه مى‏فرمود: من برايتان حديثى مى‏گويم كه بر هر مسلمانى سزاوار است آن را حفظ كند.

آنگاه رو كرد به ما و فرمود: خداى تعالى هيچ بنده مؤمنى را در اين دنيا عقاب نمى‏كند، مگر آنكه از عقوبتش در آخرت مى‏گذرد، چون خداى تعالى حكيم‏تر و جوادتر و بزرگوارتر از آن است كه در قيامت عقوبت دنيايى كسى را از سر بگيرد.

آنگاه فرمود گاه مى‏شود كه خداى عز و جل مؤمن را به بلايى در بدنش و يا مالش و يا فرزندانش و يا خانواده‏اش مبتلا مى‏كند، آنگاه اين آيه را تلاوت فرمود:” و ما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم و يعفوا عن كثير،“ و سپس با دستش سه بار خاك پاشيد. ( اين عمل در عرب كنايه است از كثرت.)

در مجمع البيان از على عليه‏السلام‏ روايت شده كه از رسول خدا صلى‏الله ‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ نقل كرده كه فرمود:

بهترين آيه كتاب خدا اين آيه است يا على هيچ خدشه و خراشى از چوبى بر بدن وارد نمى‏آيد و هيچ ضربه‏اى بپا وارد نمى‏شود، مگر به خاطر گناه، و آنچه خدا در دنيا مى‏بخشد ديگر در آخرت عقاب نمى‏كند، چون خدا بزرگتر از آن است كه به بخشيده خود برگردد، و آنچه را هم كه در دنيا عقوبتش را مى‏فرستد ديگر در آخرت عقوبت نمى‏كند، چون خدا عادل‏تر از آن است كه بنده‏اش را به خاطر يك گناه دو بار عقوبت كند.

مؤلف : اين روايت را درالمنثور هم از عده‏اى از صاحبان كتب حديث از على عليه‏السلام‏، از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ روايت كرده است. و از فحواى آن استفاده مى‏شود كه آيه شريفه” و ما اصابكم،“ خاص به مؤمنين است، و خطاب در آن نيز به ايشان است، و مفادش اين است كه خدا گناهان همه ايشان را مى‏آمرزد، و ديگر در برزخ و قيامت عذاب نمى‏بينند، چون آيه شريفه گناهان را منحصر در دو قسم مى‏كند: يكى آنهايى كه با رساندن مصيبت مؤاخذه مى‏شوند، و يكى هم آنهايى كه بخشوده مى‏شوند .

و روايت هم مفادش اين است كه بعد از مؤاخذه با مصائب، ديگر مؤاخذه‏اى نيست، و بعد از عفو هم ديگر مؤاخذه‏اى نخواهد بود، به همين جهت مساله از چند جهت مورد اشكال قرار مى‏گيرد:

اول از اين جهت كه ما در سابق گفتيم از سياق آيه برمى‏آيد كه به عموميتش مؤمن و كافر را شامل مى‏شود.

دوم از جهت اينكه معارض با روايات بسيار زيادى است كه شايد به حد تواتر معنوى برسد، رواياتى كه مى‏گويند: بعضى از مؤمنين در قبر و يا در آخرت عذاب مى‏بينند.

سوم از جهت اينكه اين روايت با ظاهر آياتى كه دلالت دارد بر اينكه موطن و محل جزاى اعمال آخرت است مخالفت دارد، مانند آيه” و لو يؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترك عليها من دابة، و لكن يؤخرهم الى أجل مسمى فاذا جاء اجلهم لا يستاخرون ساعة و لا يستقدمون،“ چون ظاهر اين آيه اين است كه خداى تعالى جزاى اعمال را در دنيا نمى‏دهد، و گر نه هيچ جنبده‏اى روى زمين نمى‏ماند، بلكه آن را تاخير مى‏اندازد تا مدتى معين، همين كه آن مدت فرا رسيد ديگر حتى يك ساعت هم جلو و عقبش نمى‏اندازد .

و همچنين آيات ديگرى كه دلالت دارد بر اينكه هر معصيت و مظلمه‏اى بازخواست مى‏شود، و روز بازخواست از آن بعد از مرگ و در قيامت است، مگر آنكه صاحبش در دنيا توبه كرده باشد، و يا با عمل نيكى آن را از بين برده باشد و يا در قيامت شفاعتى مشمول حالش گردد، و امثال اينها .

علاوه بر اينكه آيه مورد بحث، يعنى آيه ”و ما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم و يعفوا عن كثير“ نه دلالت دارد بر اينكه مصيبت‏هاى وارده جزاى اعمال است، و نه بر اين كه عفو از بسيارى از گناهان ابطال جزاء در آنها است، بلكه تنها دلالت دارد بر اين كه مصائب، آثار دنيوى گناهان است كه در بعضى گناهان در دنيا بروز مى‏كند، و در بعضى گناهان بروز نمى‏كند، و خدا از بروزش جلوگيرى مى‏نمايد .

پس به خاطر اين اشكالها بايد روايت را اگر قابل حمل باشد حمل كرد به اينكه مى‏خواهد در مردم ايجاد حسن ظن به خداى تعالى كند.

آيه 30 سوره شوري الميزان ج : 18 ص : 102

## آثار دنیوی شرك و كفر غيرقابل مغفرت

* ” إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَن يُشرَك بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِك لِمَن يَشاءُ وَ مَن يُشرِك بِاللَّهِ فَقَدِ افْترَى إِثْماً عَظِيماً،
* چون خدا شرك ورزيدن به خود را نمى‏بخشد و گناهان كوچكتر از آن را از هر كس بخواهد مى‏آمرزد، و كسى كه به خدا شرك بورزد گناهى عظيم را باب كرده است! “

مي فرمايد: اگر به قرآن ايمان نياوريد، با اين ايمان نياوردنتان مشرك شده‏ايد، و خدا نمى‏آمرزد اين كه به وى شرك بورزند، در نتيجه غضب و عقوبت او شما را مى‏گيرد، وجوه شما را طمس مى‏كند، و رو به سوى قهقرا مى‏كنيد، و يا لعنتتان مى‏كند.

پس نتيجه عدم مغفرت همين است كه آثار دنيوى شرك ظاهر گردد، و طمس و لعن محقق شود .

و همين معنا است كه مى‏تواند فرق مضمون اين آيه، و مضمون آيه زير باشد كه مى‏فرمايد:” ان الله لا يغفر ان يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء، و من يشرك بالله فقد ضل ضلالا بعيدا.“

چون آيه مورد بحث به آثار سوء دنيوى شرك تهديد مى‏كند، ولى آيه بالا به آثار اخروى آن تهديد مى‏نمايد.

و چون خداى عز و جل عزيز و حكيم است، و هيچ كار او جزافى و بى حكمت نيست، بناچار نيامرزيدن مشرك و آمرزيدن ساير گناهان او بايد طبق حكمت باشد.

اما حكمت اين كه شرك را نمى‏آمرزد، اين است كه عالم خلقت كه سراپايش رحمت خدا است، اساسش عبوديت خلق و ربوبيت خداى تعالى است، همچنان كه خود خداى تعالى فرمود:” و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون،“ و معلوم است كه با شرك ديگر عبوديتى نيست.

و اما اينكه ساير گناهان و نافرمانيهاى كمتر از شرك را مى‏آمرزد از دو راه و وسيله است، يكى شفاعت كسانى كه خداوند براى آنها منزلت شفاعت را قرار داده است ، از انبيا و اوليا و ملائكه .

ديگر به واسطه اعمال صالحه خود افراد گناهكار، چون اعمال صالحه گناهان را عفو مى‏كند.

و شفاعت شفيعان نيز براى اين است كه همانطور كه در دنيا واسطه به كمال رسيدن بندگان بودند در آخرت نيز واسطه باشند همچنانكه خودش فرموده كه شفاعت آنان را مى‏پذيرد، و در حديثى رسول خدا صلى‏الله‏عليه ‏وآله ‏وسلّم‏ فرمود:” اهل المعروف فى الدنيا هم اهل المعروف فى الاخرة - كسانى كه در دنيا واسطه در خير و بركت بودند، در آخرت نيز دستگيرى از گنهكاران را به آنان واگذار مى‏كنند.“

و اما **توبه**: آيه شريفه متعرض آن نشده، چون مورد مساعد نبود، مورد آيه شرك و عدم ايمان بود و با حفظ عدم ايمان، توبه معنا ندارد، علاوه بر اين كه توبه اختصاص به يك گناه و دو گناه ندارد، آدمى از هر گناهى توبه كند آمرزيده مى‏شود، چه شرك و چه غير شرك چون خداى تعالى فرموده:” قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم ، و انيبوا الى ربكم . “

و مراد از **شرك** در آيه، معنايى است كه شامل كفر نيز مى‏شود، زيرا مى‏دانيم كه خداى تعالى به هيچ وجه كفر را نمى‏آمرزد، پس آيه شامل او نيز مى‏شود، هر چند كه از نظر نامگذارى كلمه” شرك“ بر او صادق نباشد، البته اين در صورتى است كه اصطلاح قرآن را در نظر بگيريم، كه اهل كتاب را مشرك نمى‏نامد، هر چند كه كفرشان به قرآن و به دينى كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله ‏وسلّم‏ آورده در واقع شركى است كه به خدا ورزيده‏اند، و گرنه خود كلمه شرك شامل آنان نيز مى‏شود، زيرا وقتى اهل كتاب به قرآن كه مصدق تورات و انجيل آنان است، ايمان نياورند به خدا كفر ورزيده‏اند و آن چه در دست دارند را ( مثلا موسى عليه‏السلام‏ را،) شريك خداى تعالى گرفته‏اند، چون كسى كه به موسى عليه‏السلام‏ ايمان آورده اگر به عيسى عليه‏السلام‏ كفر بورزد موسى را شريك خدا گرفته است، و شايد در اين كه فرمود: ” أن يشرك- به اينكه به او شرك بورزند، و نفرمود:” ان الله لا يغفر المشرك - و يا – المشركين،“ همين نكته منظور بوده است .

علاوه بر اين كه حكمت هم اقتضا مى‏كند كه تمامى گنهكاران گناهشان آمرزيده نشود ، چون اگر خداى تعالى جمله:” از هر كس كه بخواهد،“ را نياورد، و قرار باشد كه همه گناهان و همه گنه‏كاران آمرزيده شود، امر و نهى‏هاى الهى و تشريع دين و تربيت الهيه به كلى لغو و باطل مى‏شود، و از اينجا مى‏فهميم كه بايد از هر چند بار گناه كردن بعضى از افرادش آمرزيده نشود، تا نهى از آن، لغو نشود ، و اين مطلب با عموميتى كه در آيات راجع به اسباب مغفرت است منافات ندارد، براى اين كه در آيه مورد بحث سخن از وقوع آمرزش است، و در آن آيات، سخن از وعده است، كه صحيح است بطور مطلق بيان شود، و اما در جايى كه سخن از وقوع آمرزش است، با اينكه بعضى از گناهان از كسانى سر مى‏زند كه به هيچ وجه آمرزيده نمى‏شود، يا براى اين كه مرتكب مشرك است، و يا به علت ديگر نمى‏شود بيان را مطلق آورد.

بنا بر اين معناى آيه چنين مى‏شود كه خداى تعالى شرك را از هيچ كافر و مشركى نمى‏آمرزد، و ساير گناهانى كه پايين‏تر از شرك است، به وسيله شفاعت شفيعان از بندگانش و يا به وسيله عمل صالح مى‏آمرزد، و خود او در اين آمرزش مقهور و محكوم به اين نيست كه هر گناهى از انواع گناهان معمول را از هر گناه كارى بيامرزد، بلكه هر جا حكمتش اقتضا كرد مى‏آمرزد، و هر جا نكرد نمى‏آمرزد.

آيه شريفه در ضمن آيات مربوط به كفار واقع شده، كه متعرض حال اهل كتاب است.

- ” و كفى به اثما مبينا ! “

يعنى اگر در تزكيه و خودستايى جز به خدا افترا بستن، هيچ گناه ديگرى نبود، همين يكى كافى است در گناه بودنش گناهى روشن، و اگر از اين گناه تعبير به اثم كرد، با اين كه ممكن بود به كلماتى ديگر از قبيل معصيت و ذنب و خطا و امثال آن تعبير بياورد، براى اين بود كه رعايت مناسبت با مورد يعنى شرك ورزيدن به خدا شده باشد، چون كلمه( اثم ) به معناى آن فعل زشتى است كه انسان را از رسيدن به خيرات باز مى‏دارد، و رسيدن خيرات را كند و دور مى‏سازد، و شرك به خدا چنين گناهى است، چون از نزول رحمت جلوگيرى مى‏كند، و از اين جهت كه كفر نيز هست مانع از مغفرت مى‏شود هم چنان كه در آيه قبل فرمود: خدا نمى‏آمرزد اين گناه را كه به وى شرك بورزند، و اما گناهان ما دون آن را از هر كس كه بخواهد مى‏آمرزد.

و بعد از اين جمله فرمود: و كسى كه به خدا شرك بورزد اثمى عظيم را به خدا افترا بسته است.

آيه 48 سوره نساء الميزان ج : 4 ص : 588

# مغفرت مستلزم خلاصی از عذاب نیست!

* « الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا ءَامَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ قِنَا عَذَاب النَّار،
* الصبرِينَ وَ الصدِقِينَ وَ الْقَنِتِينَ وَ الْمُنفِقِينَ وَ الْمُستَغْفِرِينَ بِالأَسحَارِ،
* بندگانى كه مى‏گويند: پروردگارا ما ايمان آورديم پس گناهانمان را بيامرز و از عذاب آتش محفوظمان بدار!
* بندگانى كه خويشتن‏دار و راستگو و اهل عبادت و انفاقگر و **استغفار كنندگان در سحرگاهانند .»**

اين آيه شريفه توصيف متقين است و ايشان را اينطور توصيف مى‏كند كه مى‏گويند: **رَبَّنَا** و در اين كلمه با ذكر ربوبيت خدا اظهار عبوديت نموده و از او كه پرورش دهنده ايشان است مى‏خواهند به حالشان رحم كند، و حاجتشان را برآورد اننا آمنا...!

منظورشان اين است كه از خدا بخواهند وعده‏اى كه به بندگانش داده كه« و امنوا به يغفر لكم - به وى ايمان آوريد تا شما را بيامرزد،» در حق آنان منجز و عملى سازد.

در اينجا سؤالى پيش مى‏آيد، و آن اين است كه، چرا بعد از جمله: « فاغفر لنا ذنوبنا،» جمله: « و قنا عذاب النار،» را اضافه كردند؟ با اينكه بعد از مغفرت ديگر آتشى باقی نمى‏ماند؟

جواب اين است كه: خير، مغفرت مستلزم تخلص از عذاب نيست به اين معنا كه نگهدارى از عذاب آتش هم فضلى جداگانه از ناحيه خدا است، كه به هر يك از بـندگانش بخواهد مى‏دهد و يا به نعيم بهشت متنعم مى‏كند.

براى اينكه ايمان به خدا و اطاعت از او، بنده را طلبكار از خدا نمى‏كند، تا خدا به عنوان پرداخت حق، او را از عذاب آتش پناه دهد، و يا به نعمت بهشت برساند، زيرا ايمان و اطاعت هم يكى از نعمت‏هائى است كه خدا به بنده‏اش داده، و بلكه بزرگترين نعمت او است، و بنده از ناحيه خودش چيزى را مالك نيست، و حقى بر خدا ندارد، مگر آن حقى را كه خود خدا به عهده خود گرفته، و يكى از آن حقوق همين است كه اگر ايمان آوردند، ايشان را بيامرزد، و يكى ديگر اينكه از عذاب محفوظشان بدارد، همچنان كه فرموده:

**- « و امنوا به يغفر لكم من ذنوبكم و يجركم من عذاب اليم !** »

و چه بسا از بعضى از آيات استفاده شود كه نگهدارى از عذاب آتش، همان مغفرت و جنت باشد، نه چيز ديگر، مانند آيه**:« هل ادلكم على تجارة تنجيكم من عذاب اليم، تؤمنون بالله و رسوله، و تجاهدون فى سبيل الله، باموالكم و انفسكم ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون، يغفر لكم ذنوبكم، و يدخلكم جنات تجرى من تحتها الانهار، و مساكن طيبة فى جنات عدن...!»**

آیه 16و17 سوره آل عمران المیزان ج 3 ص 176